

ارج نامه
زهرا اهری

فهرست مطالب

۳	به جای مقدمه
۴	درآمد
۵	مادری و اعتدال و خردورزی هادی ندیمی
۶	نکوداشت سرکار خانم دکتر زهرا اهری سید محمد بهشتی
۷	استاد نازنین کامبیز حاجی قاسمی
۹	ساز زدن بر شیر و آنی مهرداد قیومی بیدهندی
۱۲	کوتاه‌نوشته‌ای برای خانم دکتر زهرا اهری علیرضا مستغنی
۱۶	شاگرد دکتر حبیبی احمد نجیبی
۱۷	جستار
۲۲	تحریف آثار گذشته فرهاد نظری
۲۳	توب و میدان: ذهنیت جمعی و واقعیت فضای ^۱ مهnam نجفی
۴۱	نه درخت و نه سیستم: چرا شهرها فقط در داستان می‌توانند بازسازی، فهم و تبیین شوند؟ زینب نمسکی
۵۰	معرفی طرح پژوهشی بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق پریسا رحیم‌زاده
۶۷	مناطق پنهان خوانش فضا شیوا نجم‌آبادی
۷۷	درباره مواجهه؛ مفهومی تو در مطالعات شهری نیوشان حاجیان
۹۰	شكل‌گیری محلاتی بیرون دروازه محمدیه مهسا پور‌احمد
۱۰۳	تجربه شهر هیلدا حسنی
۱۲۳	چهارسوسی امام‌زاده اسماعیل اصفهان و ساخت و ساز شهری در دوره شاه اسماعیل اول پریسا خرسوی
۱۳۹	داستان
۱۵۴	خاطرۀ اصفهان سمانه محسنی حسین‌آبادی
۱۵۵	این اهتمام مستور مریم عمارلو
۱۷۶	یادگاری‌ها
۱۹۱	کارنامک زهرا اهری
۲۰۸	

● به جای مقدمه

دکتر زهرا اهری بیش از سی سال در شناختن و شناساندن شهر و معماری در ایران کوشیده است. فعالیت‌های دانشورانه ایشان از میانه دهه ۱۳۶۰ و در مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن آغاز شد، در گروه شهرسازی دانشگاه هنر تهران و بعداً با تأسیس دوره مطالعات معماری ایران در دانشگاه شهید بهشتی که خود ایشان جزو دست‌اندرکارانش بودند، در این دانشگاه ادامه یافت.

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری از سال ۱۳۷۹ هفتۀ چهارم آذر هر سال را هفته پژوهش نام گذاشته است. یکی از اهداف قرار دادن این مناسبت در تقویم، پاسداشت و تجلیل از پژوهشگران است. در همین چارچوب، آسمانه به منظور تجلیل و قدردانی از دکتر زهرا اهری مجموعه حاضر را به همت دانشجویان، همکاران و دوستان ایشان تدوین کرده است.

این مجموعه در پنج قسمت، شامل درآمد، جستارهایی در حوزه‌های علاقه و کار ایشان، یادداشت‌هایی از همکاران و دوستانشان، داستان، یادگاری‌هایی از شاگردان فعلی و سابق و در پایان کارنامک علمی ایشان تدارک شده است. امیدواریم مدخل آشنایی مخاطبان آسمانه با فعالیت‌های دانشورانه دکتر زهرا اهری و آموختن همه ما از مسیری که ایشان پیموده‌اند قرار بگیرد و موجب شود قدر و ارج ایشان را بهتر بدانیم.

تحریریه آسمانه، آذر ۱۳۹۹

در آمد

مادری و اعتدال و خردورزی | هادی ندیمی
نکوداشت سرکار خانم دکتر زهرا اهری | سید محمد بهشتی
استاد نازنین | کامبیز حاجی قاسمی
ساز زدن بر شیروانی | مهرداد قیومی بیدهندی
کوتاه‌نوشته‌ای برای خانم دکتر زهرا اهری | علیرضا مستغنی
شاگرد دکتر حبیبی | احمد نجیبی

مادری و اعتدال و خردورزی

هادی ندیمی

تعجیل در قضاوت، تأمل در شنیدن، هضم سخنان دیگران را در مواقف گوناگون در ایشان یافته‌ام.

تعادل در گفتار و رفتار و سکنات، دور از افراط و تفریط، مقدم داشتن روابط انسانی بر اهداف به‌ظاهر مشروع و علمی (به عبارت دیگر، بر خودمحوری پنهان)، مقدم داشتن دیگران بر خود و برجسته کردن خصال نیکوی آنان از دیگر امتیازات منحصر به فرد ایشان است.

و بالاخره، ساختار منطقی ذهن و خردورزی و دقت نظر علمی، انصاف، دانش وسیع و دانایی عمیق همراه با تواضع از ایشان استادی درخور تحسین صبوری، کفّ نفس، کنترل بر خود، عدم

سابقه بیش از دو دهه همکاری نزدیک با همکار ارجمند سرکار خانم دکتر اهری برای من این جرئت را فراهم آورد تا برخی از خصلت‌های نیکویی را که در ایشان یافته‌ام قلمی نمایم؛ و این را نیز به‌خوبی می‌دانم که مستغنى از قلم‌فرسایی امثال من، به راه نورانی خویش ادامه خواهند داد، ان شاء الله.

اولین خصلت بی‌بديل در ایشان مادری است؛ دوست‌داشتن بی‌دریغ و بی‌منفعت پروریدن و حمایت و ایثار وقت و جان برای دانشجویان، که قطعاً دانشجویان ایشان از آن حظ و بهره برده‌اند.



ساخته است که به قله‌های بلوغ عقلی و
عاطفی رسیده و می‌تواند الگوی مناسبی
برای همه، به خصوص نسل جوان دانشجو،
قرار گیرد.

عمر طولانی و توفیقات الهی همراه
ایشان باد.

دانشجوی مدام‌العمر،
هادی ندیمی



نکوداشت سرکار خانم دکتر زهرا اهری

سید محمد بهشتی

سرکار خانم دکتر زهرا اهری از کسی بینیم که غیر از آرزوهای خودش شاخص ترین شاگردان جناب دکتر محسن باید همواره برای تحقق مراد استادش نیز کوشش می‌کرد. پس اگر بدانیم که مرحوم حبیبی بوده‌اند. یادآوری این موضوع به دکتر حبیبی همه عمر را بروزگار شناخت نظرم از جهت نوع نسبت اصیل استاد و شاگردی حائز اهمیت است که تا اندازه‌ای شهر ایرانی متمنکر بود بهتر می‌توانیم در این روزگار مهجور واقع شده. دانستن کیفیت این رابطه خصوصا درباره استادی همچون مرحوم دکتر حبیبی که روحیه شاگردپروری داشت چیزهایی درباره شاگردانش آشکار می‌کند؛ مثلا اینکه استادانی چون او، معمولاً آن دسته از دیرباز همین دغدغه مستمر وجود داشته است. به عبارت دیگر خانم دکتر اهری نه فقط دانش استاد، که دغدغه‌های او را میراث دارد. این مسئله بسیار مهمی است؛ اینکه مرزهای دانش در کوششی پیاپی و نسل‌اندر نسل است که فتح می‌شود و این کاری نیست که بتوان آن را در طول عمر بنابراین خانم دکتر اهری را باید در مقام



کوتاه شخصی به انجام رساند. بنابراین نسل جدید دانشآموختگان همانقدر که یاد می‌گیرد روی پای خود بایستد باید بیاموزد که به این تسلسل وفادار بماند. خصوصاً در مبحثی چنین وسیع که گم شدن در آن بسیار ساده است و هیچگاه به اندازه اهمیتش به آن پرداخته نشده است. نتیجتاً سرنوشت این گستره دانش، بسیار به وجود فعالیت کسانی مثل خانم دکتر اهری وابسته است؛ ایشانند که وسعت این میدان را می‌شناسند، با زوایا و خفایای آن آشنا نیند،

و انگشت بر پرسش‌های اصلی گذاشته‌اند و در مسیر درستی قرار گرفته‌اند. پس هر قدمی که بر می‌دارند، ما را قدمی به مقصد نزدیک‌تر می‌کند. چرا که به قول چینی‌ها راه صدهزار قدم از قدم‌های اول آغاز می‌شود. بنابراین ثبات‌قدم، پشتکار و جدیت ایشان و خصوصاً شیوه ایشان در تعلیم نسل جدید امیدوارمان می‌کند که قدمهای بلندتری در این مسیر برداشته شود. برای ایشان آرزوی موفقیت دارم.



آیین فارغ‌التحصیلی دانشجویان مطالعات معماری ایران، دوره‌های چهارم و پنجم، دانشگاه شهید بهشتی، خرداد ۱۳۹۱.



استاد نازنین

کامبیز حاجی قاسمی

استاد نازنین، هنگامی که به این یادداشت فکر می‌کردم، این توصیف بیش از همه در ذهنم نمی‌نشست، آری، خانم دکتر اهری، استادی نازنین است که هم دانشوری فرهیخته است و هم چشمۀ جوشان شوق و معربانی.

از آن خود کرده است و بالاتر از همه در این عرصه هنرمندی تواناست.

او با این هنرخوب می‌داند که چگونه دانایی و همدلی را با هم بیامیزد و آموزش را با پرورش همراه کند. او راه برانگیختن ذهن‌ها و بر صدر نشاندن بردباری را می‌شناد. او سهل‌گیری را برنمی‌تابد و بر سخت‌گیری دلسوزانه پای می‌فرشد، به اندیشه‌های خام میدان می‌دهد اماً دائماً مراقب است و می‌داند که چگونه علاقه را با دانش توأمان کند، اما عقل را بر احساس در کار علمی رجحان دهد. او آگاه است که از چه راهی انصاف علمی را در اذهان پیورده، نقادی و حق‌گویی را در عین احترام

علمی، آمیزه‌ای از هنر و دانایی و فن است، هنری والا، دانایی عمیق و فنی ظریف. فن فراگفتگی است، دانایی دانش بهدل نشسته است و ضرورت علمی، چرا که جز آنچه از دل برآید بر دل‌ها نمی‌نشیند و هنر، توانایی گفتگویی با جان‌هاست. خانم دکتر اهری فن علمی را خوب می‌داند، دانش‌هایی را که در طول سالیان آموخته



دانشگاه شهید بهشتی، اسفند ۱۳۸۷.

پوست نمی‌گنجد. اما گاهی هم فعالن و گله‌هایش را از آسان‌گیری و بی‌حوالگی دانشجویانش شاهد بوده‌ام.

متأسفانه در روزهای اخیر او با فاصله‌ای اندک با غمی جانکاه به دو سوگ نشسته است: سوگ پدر و سوگ معلم، به قول خودش پدری چونان معلم و معلمی چونان پدر. این غم سنگین را به او دوباره تسليت

به آرای دیگران به معیار بدل کند. استاد نازنین، پژوهشگری دقیق و تیزبین است و جستجوگری خستگی‌ناپذیر. دانشی بهروز و استوار دارد، مسئول و پی‌گیر است، بعضی اوقات حتی سلامتش را فدای مسئولیت‌هایش کرده است. دلش برای شاگردانش می‌تپد. بارها دیده‌ام در موفقیت‌های ایشان از شادی در

می‌گوییم و آرزوی شکیبایی برایش دارم.
خداآوند او را سلامت بدارد و برای همه
جامعهٔ دانشگاهی حفظ کند و به او توفیق
بدهد که با ذکاوت ذاتیش تجربیات و
اندیشه‌هایش را در عرصه‌هایی وسیع‌تر به
کار گیرد، هم دانشجویان مشتاق بیشتری
را بهره‌مند سازد و هم دانش نوای تاریخ
شهر و شهرسازی این مرز و بوم کهن را
مدد رساند و جلایی دیگر بخشد.



ساز زدن بر شیروانی

مهرداد قیومی بیدهندی

«ویولن زنی روی بام! انگار عجیب است؛ نه؟ اما توی اینجا، توی ده کوچک آناتوکا، می‌شود گفت هر کدام از ما ویولن زنی روی بام است که سعی می‌کند هم آهنگی زیبا و ساده بزند و هم از بام هم نیفتد. آسان نیست. لابد می‌گویید: حالا که ماندن در آن ده این قدر خطرناک است، چرا از آنجا نمی‌روید؟ خوب، اینجا می‌مانیم چون خانه‌مان است.»
— یوزف استین، ویولن زنْ روی بام (فیلم‌نامه)*

زندگی انسان در این جهان، چه پاره‌ای از می‌بالد و آن شادی و آسودگی را از درون سفری دراز باشد و چه به خود ختم شود، می‌خورد و متلاشی می‌کند و بر جایش می‌نشینند. انسان در طی عمرش خوشی‌ها پر از درد و رنج است؛ دست‌کم به همان و ناخوشی‌ها، آسودگی‌ها و دشواری‌ها از اندازه که شادی و خوشی دارد، غم و رنج سر می‌گذارند. در همان حالتی که در دارد. اگر هر آزار جهان آسایشی در پی دارد و هر شدتی فرجی، در درون هر شادی‌اش گرداب غم غوطه می‌خورد و از درد زاری می‌کند، جهان، بی‌کمترین اعتنایی به او، هم رنجی نهفته است که رفته‌رفته

* Josef Stein, *Fiddler on the Roof*, 1964.





که از درد دیگران بی خبر می‌مانند یا خود را بر کنار می‌دارند؛ اگر اهل کار و زحمت باشند، در همان حال که دیگران در رنج غوطه‌ورنده، می‌توانند سر در کار خویش داشته باشند. در مقابل، اندک دیگرانی هم هستند که با همه‌ی دردمندی، در همان حال که غرقه در غم خود و غم دیگران، رنج‌های فردی و رنج‌های جمعی‌اند، با آنکه همه‌ی دردها را با حواس تیز درونی‌شان درمی‌یابند و دل و جانشان زخمی و خونین می‌شود، همچنان کار می‌کنند. به جای آنکه دردها را بهانه کنند و معطل بمانند و دست‌برچانه به امید تغییر زمانه بنشینند، یا پرشکایت گریان باشند، می‌کوشند و جهد می‌کنند که جهان را زیبا کنند و از رنج

در پی کار خود است و می‌گردد و می‌گردد؛ همچنان که پیش‌تر می‌گشت. دردهای انسان دامنه‌ای گسترده دارد: از دردهای جسمی و روانی تا دردهای روحی، از دردهای سطحی تا دردهای وجودی، از دردهای گذرا تا دردهای ماندنی. انسان علاوه بر دردهای فردی، دردهای جمعی هم دارد؛ از رنج دیگران هم رنج می‌برد و از درد دیگران، گاهی حتی از بی‌دردی دیگران، درد می‌کشد. انسان هم غم زمانه می‌خورد و هم فراق یار می‌کشد. روزگار افراد، و روزگار جوامع، فراز و فرود و بلندی و پستی دارد. در برخی از پاره‌های عمر، خوشی‌ها بیشتر است و در برخی دیگر ناخوشی‌ها و رنج‌ها متراکم و متواتر. گاهی چنان است که غم خود و غم دیگران و غم روزگار و غم‌های جمعی همه با هم، یکباره، بر انسان می‌تازد و از زمین و آسمان، از در و دیوار، از منجنيق فلک سنگ فتنه می‌بارد. برخی از انسان‌ها کرخت و بی‌دردند. بعضی هم چنان مشغول دردهای خودند





دانشگاه شهید بهشتی، مهر ۱۳۹۶.

رنگین باشد یا خونین، به شهد باشد یا به دیگران، در حال و آینده، بکاهند.
چنین احوالی فقط هنگامی نصبی زهر، بازی است. انسان تا در این دنیا هست آدمیزاد می‌شود که خود را در میانه‌ی گرفتار بازی است. خروج از بازی دنیا یعنی بازی‌ای بیابد؛ بازی‌ای آمیخته‌ی تلخ و خروج از زندگی. انسان‌ها آزاد نیستند که شیرین؛ بازی‌ای که هرقدر کلان باشد، بازی‌ای به بازی‌ای دیگر عدول کنند. بازی‌ای «بازی» است؛ بازی‌ای که آدمی را، با اندک اختیاری، در آن افکنده‌اند. بازی، خارج شدن از بازی و رهایی از آن پنداری



است خام؛ آنچه عوض می‌شود نوع بازی است. در عین حال، انسان می‌تواند مهره‌ای بی‌اختیار در بازی باشد، یا بازیگر؛ می‌تواند بازیگری خوب باشد یا بد. اینان این چنین بازیچه بودن بنیاد جهان را همواره به یاد دارند و بدان هوشیارند. اگر جهان، بی‌اعتنای بازی خود را پی می‌گردد و می‌گردد و هم، در همان حال، زیبا می‌نوازند. همچنان که نیفتند و نیندازند؛ و را حفظ می‌کنند که هوشیاری‌ای، نسبت خود را با جهان تغییر



کوتاب نوشته‌ای برای خانم دکتر زهرا اهری

علیرضا مستغنی

سال‌ها پیش از این، وقتی پا به دنیا گردید. چیزی که طی سال‌های پس از آن در دانشگاه هنر کمتر شاهد بودم؛ و در سایر دانشکده‌های معماری و شهرسازی نیز نه دیده و نه شنیده‌ام. امروز که نگاه می‌کنم، آنچه بارها باعث پشمیمانی من بوده است، پذیرفتن درخواست این همکار برای انتقال از دانشگاه هنر به دانشگاه شهید بهشتی است. هر چند که پذیرش این درخواست پس از حدود دو سال مقاومت در مقابل آن، و تنها به منظور احترام به خواست پیگیرانه همکاری بی‌بدیل، صورت پذیرفت، اما اگر چنین نشده بود، یقین دارم که دانشگاه هنر روزگار باز هم بهتری می‌داشت.

گروه معماری در دانشگاه هنر بودم، و خانم گروه معماری در دانشگاه هنر نهادم، و درخواست این همکار تصور هرگونه غربت سخت می‌نمود. اما، در همان نخستین روزها، چهره پذیرا و لبخند همیشگی و صمیمانه یک همکار تصور هرگونه غربت را از من می‌زدود. مدتی بعدتر، من مدیر دکتر زهرا اهری با وجود عضویت در گروه معماری، مدیریت گروه شهرسازی را بر عهده داشت. این همکاری سال‌ها طول کشید و درایت و صمیمانی ایشان باعث بروز همدلی و همراهی غیرقابل وصفی بین دو گروه آموزشی به ظاهر جدا در دانشکده

شاگرد دکتر حبیبی

احمد نجیبی

اثر تحت تاثیر قرار گرفته بود؛ کسی که هر چه بیشتر از استاد شدنش گذشته، بیشتر از دارند که رفتنشان خسارت بزرگی بود. مرد بزرگی بود که علم و ادب تمامی داشت. هر بار که مستقیم یا به واسطه آثارشان با ایشان مواجه می‌شدی ناخودآگاه تحسین می‌کردی. از هر دری که طالب یاد گرفتن می‌شدی، دکتر حبیبی مرجع خوبی بود. خبر درگذشت ایشان را سخت می‌شد باور کرد؛ وقتی هم که معلوم شد دروغ نیست، فقط بهت مانده بود و حسرت، از گنجی که از دست رفته بود. در ذهن بیشتر ما اما این هم آمده بود که کسی هست که بیش از سایر ارادتمدان و شاگردان دکتر حبیبی





سیدمحسن حبیبی، کامبیز حاجی‌قاسمی،
زهرا اهری، تاشکند، آبان ۱۳۹۱

که در چنین کلاسی با آن چنان استاد وقتی شاگردی با مختصات این راقم پیدا شود چه خاطرات و چه منظره‌ها که در ذهن ها نمانده است. تضاد شلختگی و لودگی من با نظم و جدیت استاد اما تنها چیزی نبود که از آن دوره برایم ماند. سواد روزآمد و دانش عمیق آن بزرگوار آنقدر جذبم کرده بود که تا آخر آن ترم بی چون و چرا، «شهری» شده بودم.

موضوع «شهر» در مرکز همه تحقیقات محضر ایشان می‌شد. خود ناگفته پیداست

هم بدرقه راهم شد. تلاش کردم طبق معمول آن سال‌های خودم با قدری مزاح دیر کردنم را به موضوع خندهداری تبدیل کنم بلکه اصلش از یاد برود. اما اصلاً خوشمزگی‌های نصفه و نیمه‌ام اینجا کارگر نبود و هر چه بیشتر ادامه می‌دادم از کرده خود پشیمان‌تر می‌شدم. خانم استاد نه از مزه ریختن‌های این چنین تحت تاثیر قرار می‌گرفت و نه بی‌نظمی را می‌پذیرفت. خدا می‌داند آن ترم تا تمام شد چه خونی به دل آن استاد کردم از شلختگی‌هایم تا دست آخر به کمترین نمره در آن کلاس (واحتمالاً تاریخ آن درس) ترم را به پایان بردم. کلاس درس روش تحقیق بود و به اقتضای طبعش دقت فراوانی می‌طلبید، چه رسد به آن که این درس را منظم‌ترین آدمی که در زندگی‌ات دیده‌ای بخواهد تدریس کند. خانم دکتر اهری را همگان به دقت و نظم می‌شناسند، آنقدری که هر دانشجویی در عالم آداب و ترتیب تحقیق کمیتش لنگ بود، توصیه به شاگردی در





پریسا رحیمزاده، زهرا اهری و احمد نجیبی،
دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.

ایشان برایم فراهم شد و سعادت بزرگی برایم بوده که از موهبت یاد گرفتن از این استاد بی نظیر برخوردار شده‌ام.

با همه علم و استادی که خانم دکتر اهری دارند، همیشه براین که شاگرد دکتر حبیبی هستند تاکید کرده‌اند و همیشه صحبت از ایشان باشد حال و هوای شاگردی دارند، با تمام آداب. انگار نه انگار که خود استاد حاذقی هستند و شاگردان زیادی پرورش داده‌اند. در تمام سال‌های فعالیت، نام بلند شاگردی آقای دکتر حبیبی را تکرار کرده‌اند و همه شاگردان

و درس‌های خانم دکتر اهری است و بر همه هم مسلم است که اگر پرسش و یا تحقیقی مرتبط با شهر و امور مربوط به آن دارند، از خانم دکتر اهری بهتر برای کمک گرفتن پیدا نمی‌شود. به فضاهای آکادمیک داخلی و خارجی کاملاً اشرف دارند و همیشه در جریان آخرین پژوهش‌ها و انتشارات هستند و خوانده‌اند. به خوبی ربط موضوعات به یکدیگر و اندازه بسط هر موضوع را می‌شناسند و یاد می‌دهند و این ویژگی را در استادهای کمی دیده‌ام. به اعتبار همین حوزه موضوعی خانم دکتر اهری به قول خودشان «شهری» هستند و دانشجوهای زیادی با الهام از ایشان «شهری» شده‌اند؛ تا این اندازه در کیک استاد خوب اثر دارد. کلاس بعدی که با ایشان داشتیم تاریخ شهر بود که به گمانم شیرین‌ترین کلاس دوره تحصیلیم بود؛ برخلاف روال معروف خودم، خیلی با دقت و وسواس آن کلاس را دنبال می‌کردم و اشتیاق زیادی برایش داشتم. بعد از آن هم در موضوعات مختلفی فرصت شاگردی



ایشان، نه آن که از شهر شناسی کم یاد گرفته باشند، نه آن که از آداب تحقیق کم فهمیده باشند، نه آن که درس‌های بزرگی از نظم نگرفته باشند، اما ادب شاگردی را بهتر از همه اینها در محضرشان دیده‌اند که شاگردی تمام بودند و استادی تمام‌اند. زمانی نگذشته بود از درگذشت دکتر بزرگی راهشان را ادامه می‌دهد. حبیبی که یادداشتی از خانم دکتر اهری

به یاد ایشان دیدم. عالمانه و فروتنانه، مثل همیشه سراسر درس بود. شاید یکی از آن یادداشت‌ها که آدم باید همیشه در فهم زندگی و مرگ آن را مرور کند. خدا رحمت کند آقای دکتر حبیبی را. استاد بزرگی به شاگردی ایشان معروف شد و شاگرد

به یاد ایشان دیدم. عالمانه و فروتنانه، مثل همیشه سراسر درس بود. شاید یکی از آن یادداشت‌ها که آدم باید همیشه در فهم زندگی و مرگ آن را مرور کند. خدا رحمت کند آقای دکتر حبیبی را. استاد بزرگی به شاگردی ایشان معروف شد و شاگرد





از راست: محمود تابنده، لادن اعتمادی، زهرا اهری،
صدیقه گلشن، کامیز حاجی قاسمی، سیدمحسن
حبیبی، سمرقند، آبان ۱۳۹۱

جستار

تحریف آثار گذشته | فرهاد نظری

توب و میدان: ذهنیت جمعی و واقعیت فضا | مهنام نجفی

نه درخت و نه سیستم: چرا شهرها فقط در داستان می‌توانند بازسازی، فهم و تبیین شوند؟ | زینب تمسمکی
معرفی طرح پژوهشی بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق | پریسا رحیم‌زاده
منطق پنهان خوانش فضا | شیوا نجم‌آبادی

درباره مواجهه؛ مفهومی نو در مطالعات شهری | نیوشما حاجیان

شکل‌گیری محلاتی بیرون دروازه محمدیه | مهسا پوراحمد
تجربه شهر | هیلدا حسنی

چهارسوی امام‌زاده اسماعیل اصفهان و ساخت‌وساز شهری در دوره شاه اسماعیل اول | پریسا خسروی

تحریف آثار گذشته

فرهاد نظری

هر کسی رسم پیشین بگردانید و این تاریخ از بهر آن باید تا روزگارِ هر کس پیدا بود.
ابوعلی بلعمی

۱ مأمون هم بر آن شد اهرام مصر را
منهدم سازد. کارگزاران بی شمار گرد آورد
ولی نتیجه و سودی به دستش نیامد. ابن
خلدون، مقدمه، ج ۲: ص ۶۸۳-۶۸۴

منصور ابودوانیق خلیفه عباسی در ۱۴۶ق/۷۶۳م بر آن بود ایوان مدائن را
کسری می‌کشد و نمی‌خواهی آثار کبر آن
خراب کند^۱ تا مصالح آن را برای بنای شهر
ناچیز گردد» و دست به کار خرابی ایوان
شد. البته دریافت که سودی نمی‌بخشد و
بغداد به کار ببرند. او با وزیرش خالد برمکی
مشورت کرد. خالد به او گفت دست از این کار
چاره‌ای ندارد جز این که دست از این کار
بردارد. اما خالد گفت «الشروع ملزم؛ چون
در خرابی شروع کرده به تمام خراب باید
پادشاهی برای بنای شهرش، شهر دیگری

کرد و اگر نه مردم گویند که پادشاهی ساخت و دیگری نتوانست خراب کرد.^۲ از ظاهر امر چنین برمی‌آید که انگیزه تخریب طاق کسری، دشمنی با ایرانیان و زدودن یاد و خاطره عظمت ایران بوده است. تاریخ پُر است از این قصه‌ها. از قصه تخریب آثار «دارا» به دست «سکندر» گرفته تا تحریف تاریخ اشکانیان توسط ساسانیان، تحریف آثار آل بویه توسط حکام بعدی، خرابی‌های مغول، محو آثار صوفیان و سینیان به دست شاه اسماعیل و اخلاف او؛ تخریب مقبره و انتقال استخوان‌های کریم‌خان توسط آغا محمدخان، و تخریب‌های ظل‌السلطان در اصفهان. به نظر تعدادی از مورخان، ساسانیان بسیاری از آثار اشکانیان را محو یا تحریف کردند؛ به نحوی که چیز زیادی از آثار این دوره نماند. فردوسی به سبب نبود اطلاعات از این دوره، به این چند بیت درباره اشکانیان بسنده کرده است:

چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان/
نگوید جهان دار تاریخ شان/
کز ایشان جز از نام نشنیده‌ام/

نه در نامه خسروان دیده‌ام^۳
ابن بلخی هم به کمبود آثار دوره اشکانیان پی برده و گفته است: «و این اشغانیان و اردوانیان را آثاری نبوده است کی از آن باز توان گفت». ^۴ بعید نیست آثار این دوره توسط اردشیر بابکان و اولاد او تخریب یا دستخوش تغییر و تبدیل شده باشد، زیرا اردشیر به خونخواهی دارا، تخت اشکانیان را واژگون کرد. طبری، بلعمی، حمزه اصفهانی، مسعودی، و ابن بلخی این ماجرا را بازگفته‌اند. از گفته‌های ابویرحان چنین دانسته می‌شود که تخریب آثار دوره اشکانیان و کوتاه نشان دادن دوره زمامداری آنان در متون و تاریخ‌نامه‌های دوره ساسانی، انگیزه‌های سیاسی داشته است. به عبارتی، ساسانیان دست به «تاریخ‌سازی» زدند و تاریخ را آن گونه که به سودشان بود روایت کردند. البته مسعودی همچون ابویرحان از این موضوع آگاه شده بود. مسعودی تحریف تاریخ اشکانیان را به اردشیر بابکان نسبت داده است.^۵

- ۲ مستوفی، نزهت القلوب، ص ۴۵؛ ابن خلدون، مقدمه، ج ۱: ص ۳۳۷ و ج ۶۸۲؛ هندوشاہ، تجارب‌السلف در تاریخ خلفا و وزرای ایشان، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ بوس، برمهکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی، ص ۵۲-۵۳.
- ۳ فردوسی، شاهنامه، ج ۱: ص ۱۱۷۹.
- ۴ ابن بلخی، فارس‌نامه، ص ۵۹.
- ۵ مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص ۹۰؛ نیز نک: بیانی، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، ص ۷۵-۷۶.



تاریخ پُر است از این قصه‌ها. از قصه تخریب آثار «دارا» به دست «سکندر» گرفته تا تحریف تاریخ اشکانیان توسط ساسانیان، تحریف آثار آل بویه توسط حکام بعدی، خرابی‌های مغول، محو آثار صوفیان و سُنیان به دست شاه اسماعیل و اخلاف او؛ تخریب مقبره و انتقال استخوان‌های کریم‌خان توسط آغا محمدخان، و تخریب‌های ظل‌السلطان در اصفهان.

ویرانی و نابودی آثار گذشتگان و دیگرگون جلوه‌دادن و تحریف گذشته با دارد. انگیزه‌های گوناگونی مانند پاک کردن یاد شوربختانه تحقیر و تخفیف مخالفان و خاطره گذشتگان، کینه‌توزی و حسد، اختلافات مذهبی، دشمنی‌های نژادی و دیرین است. مثلاً وقتی اقوام مهاجم چون مقدونیان، اعراب، ترکان و مغولان قومی، تصرف و دست‌اندازی به ثروت، و استثمار اقوام و ملل صورت می‌گرفته به شهرها و آبادی‌های ایران دست



تعصبات مذهبی و نژادی قوی‌ترین انگیزه برای دشمنی با گذشته و تخریب آثار و بروز بی‌حمانه‌ترین رفتار بوده است. برای مثال به رفتاری که در حق شیعیان در حکومت‌های غیرشیعی روا داشته می‌شد می‌توان اشاره کرد. نویسنده بعض فضائح الرواوض گفته است در روزگار سلطان ملکشاه «چه استخفافها رفت بر راضیان و همه را بر منبر کردند که ایمان بیاری».^۶ باز گفته است که «به روزگار سلطان ملکشاه و سلطان محمد قدس‌الله روحهما نگذاشتندی که اینان مدرسه و خانقه بسازند».^۷ این کتاب، ردیه‌ای بر شیعه است. ابوالرشید قزوینی رازی در مقام دفاع از شیعه و رد سخنان نویسنده بعض فضائح الرواوض کتاب مفصلی پرداخته که در واقع شرح مجادلات شیعیان و سنیان آن روزگار است. در جای جای کتاب ابوالرشید به آثار و بناهایی که امیران و بزرگان شیعه بنا کرده‌اند اشاره شده است. مثلاً^۸ گفته است: اگر به تحصیر و تعدید مدارس سادات مشغول شویم در بلاد خراسان و حدود مازندران و شهرهای شام از حلب و حران و از بلاد عراق چون قم و کاشان

می‌یافتدند دست به قتل و غارت و نهب و نابودی می‌زدند و خرابی عظیم به بار می‌آوردن. البته این بدان معنی نیست که ایرانیان هم با دیگر اقوام و ملل چنین معامله‌ای نکرده باشند. همان طور که انگیزه‌های ویرانگری‌ها هم بسیار متفاوت بوده است. به نحوی که تأثیر بعضی از اتفاقات و اقدامات ویرانگرانه چنان سهمگین بوده که به مرگ و خاموشی بسیاری از تمدن‌ها انجامیده و چه بسیار مردمانی که هویت خود را فراموش کرده و خود را از یاد برده‌اند. یکی از این کارها که باعث شد بخش مهمی از فرهنگ ایرانی و مقدار انبوهی از معارف این سرزمین تحریف شود «تعرب» است.^۹ این طور به نظر می‌رسد که تعریب با انگیزه نژادی و مذهبی توسط قوم غالب صورت گرفته است.

شاید در تاریخ ایران و سرزمین‌های همجوار هیچ انگیزه‌ای به اندازه اختلافات مذهبی موجب تحریف گذشته و ویرانی آثار گذشته نشده است. به عبارتی،

^۶ محمدی ملایری، تاریخ و فرهنگ ایران در دوره انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۱: ص ۹۳-۹۶ و ج ۲: ص ۴۱۶-۴۱۸.

^۷ قزوینی رازی، نقض معروف به بعض متالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الرواوض»، ص ۴۱.

^۸ همان، ص ۳۴.

اگر جانب احتیاط را بگیریم اکثر قریب به اتفاق این آثار از میان رفته‌اند. اگر بگوییم که این آثار بر اثر دشمنی و کینه‌توزی نابود شده اند بی‌خود نگفته‌ایم.^{۱۰} سیاستنامه خواجه نظام‌الملک مملو از دشناام و دشمنی با شیعیان است. راوندی مؤلف راحه‌الصدور هم گفته است که کتابی درباره فضائح رافضی‌ها نوشته است:

و دعاگوی را خویشی بود گفته است همچنان که مار کهن شود از درها گردز رافضی که کهن شود ملحد و باطنی گردد و شرح فضائح رافضیان و خبث عقیدت ایشان در کتابی مفرد آورده ام و شمس‌الدین لاغری این بیت‌ها خوش گفت. شعر:

خسروا هست جای باطنیان/
قم و کاشان و آبه و طبرش
آب روی چهار بار بدیار/

و اندر این چهار جای زن آتشن
پس فراهان بسوز و مصلحگاه/
تا چهارت ثواب گردد شش^{۱۱}

از این اخبار معلوم می‌شود که اختلاف مذهبی میان شیعه و سنی در آن روزگار تندد و شدید بوده و گاه به دشمنی و

و آبه که مدارسی چندان است و کی بوده است و اوقافی چند دارد طومارات کتب خواهد. اما از برای دفع شبکت را اشارتی برود به شهر ری که مشاً و مولد این قائل است:

اولاً مدرسهٔ بزرگ سید تاج‌الدین محمد کیسکی رحمه‌الله علیه به کلاه‌دوزان که مبارک شرفی فرموده است و قرب نود سال است که در آن جا ختمات قرآن و نماز به جماعت هر روز پنج بار [...]. و در آن جا مدرسهٔ شمس‌الاسلام حسکا بابویه که پیران این طایفه بود که نزدیک سرای ایالت است [...].

و دگر مدرسه‌ای میان این دو مدرسه است که تعلق به سادات کیسکی دارد که آن را خانقاہ زنان گویند [...].

و مدرسهٔ فقیه علی جاسبی به کوی اصفهانیان که خواجه امیرک فرموده است که بدان تکلّف مدرسه‌ای در هیچ طایفه‌ای نیست و سادات دارندو در آن جا مجلس وعظ و ختم قرآن و نماز به جماعت باشد [...] در آن تاریخ که سرهنگ سواتیکن جامع جدید می‌کرد برای اصحاب الحديث که ایشان را در ری مسجد آدینه نبود.^۹

ابوالرشید مدارس و خانقاہ‌های دیگری
را هم نام برد است: مدرسه‌ای به دروازهٔ آهنین، مدرسهٔ عبدالجبار مفید، مدرسهٔ کوی فیروز، خانقاہ امیر اقبالی، خانقاہ علی عثمان، مدرسهٔ خواجه امام رشید رازی، مدرسهٔ شیخ حیدر مکی. همه این آثار یا

۹ همان، ص ۳۴-۳۵.

۱۰ در کتاب نقض ماجراهی خراب شدن مدرسهٔ خواجه ابواسماعیل در قزوین که در فتنه سال پانصد هجری رخ داده بود گفته شده است. قزوینی رازی، نقض معروف به بعض متأله‌التواضع فی نقض «بعض فضائح الروافض»، ص ۳۶.

۱۱ راوندی، راحه‌الصدور و آیه‌السرور؛ در تاریخ آل سلجوق، ص ۳۹۴-۳۹۵.



۱۲ در سال ۳۲۶ق مسجد جامع اولیه تخریب و بر روی آن مسجدی بزرگتر برپا شد. آیتاللهزاده شیرازی، مسجد جامع اصفهان، ص ۱۱. البته نمی‌دانیم اکه انگیزه این تخریب، محو آثار گذشته بوده یا بی‌توجه به این موضوع و صرفاً به قصد گسترش مسجد صورت گرفته است. بی‌بردن به انگیزه تخریب و نوسازی آثار معماری در گذشته مستلزم بررسی مشکل‌گاهانه و مدارک مستند و مستدل است. مثلاً پژوهشگران متقدم معماری ایران در دوره معاصر مینی‌اشتند که اساس مسجد جامع اصفهان در دوره سلجوقیان گذاشته شد. اما پس از کاوشها و طوالات معلوم شد که بنیاد این مسجد به روزگار عباسیان بر می‌گردد. این مسجد در دوره آل بویه در اوج رونق و شکوفایی بوده است. در عصر سلجوقی مداخلات اساسی در مسجد شد. از جمله عوارض این مداخلات محو یا پنهان شدن آثار بیویان در میان ساختمان دوره سلجوقیان بود. حکومت‌های پس از آل بویه یعنی غزنویان و سلجوقیان به سبب اختلاف مذهبی، نسبت به شیعیان رفتار خصمانه داشتند. حال پرسش این است آیا محو مأثر پادشاهان و وزیران و امیران آل بویه در جامع عتیق اصفهان آگاهانه و به قصد تحریف تاریخ بوده است؟ بنابردن گبیدخانه و ایوان‌های مسجد جامع - صرف نظر از این که چه تأثیری بر سرنوشت معماری ایران داشته - را نمی‌توان کاری برای از کمرنگ جلوه دادن مأثر آل بویه قلمداد کرد؟ پاسخ به این پرسش از یک سو محتاج تحقیقی دقیق و مبسوطی است و از سوی دیگر به نحو تفسیر ما از این گونه اقدامات مربوط می‌شود.

۱۳ رشید الدین فضل الله، جامع التواریخ، ص ۹۸۳.

۱۴ کاظمی موسوی، خاقان صاحب‌قرآن و علمای زمان: نقش فتحعلی شاه در شکل‌گیری روندها و نهادهای مذهبی نو، ص ۱۰۴.

شايد در تاریخ ایران و سرزمین‌های همجوار هیچ انگیزه‌ای به اندازه اختلافات مذهبی موجب تحریف گذشته و ویرانی آثار گذشته نشده است. به عبارتی، تعصبات مذهبی و نژادی قوی ترین انگیزه برای دشمنی با گذشته و تخریب آثار و بروز بی‌حمانه‌ترین رفتار بوده است.

معابد که شرعاً وجود آن در سرزمین اسلام جایز نبود را جمله ویران کردند.^{۱۳} همچنین خانقاوهای لنگرهای فتوت در زمان سلطان سلیمان صفوی تخریب و به جای آن تکایا و حسینیه‌ها برپا گردید.^{۱۴} موارد گفته شده نمونه تخریب آثار با انگیزه مذهبی بود. گاهی گذشته با انگیزه‌های سیاسی و با ستیز گراییده است. شاید نمود این گونه رفتار را که منجر به تحریف آثار شیعیان می‌شد، در کالبد جامع عتیق اصفهان بتوان دید.^{۱۵} نمونه دیگری از این دست رفتارها، کارهای غازان خان است؛ وقتی او مسلمان شد، فرمود تا همهٔ بتها را شکستند و بتخانه‌ها و آتشکده و دیگر

قصد و نیت دوام و بقای سلطنت تحریف می‌شده است. از اخبار چنین برمی‌آید که تاریخ و تبارنامه صفویان دستکاری و ویرایش شده است. ماجرا از این قرار است که پس از مرگ شیخ صفی‌الدین اردبیلی، نیای بزرگ صفویان، برای انتساب سیاصل به او کارهایی کرده‌اند. بدین منظور بخش‌هایی از صفوه‌الصفا را - که درباره شیخ صفی که به قلم ابن بزار اردبیلی و در زمان حیات شیخ نوشته شده - کم و زیاد کرده‌اند. احمد کسری می‌گوید صدرالدین، پسر شیخ صفی، هوای سیادت به سرشن افتاده و برای سید نشان دادن شیخ صفی، سه حکایت به صفوه‌الصفا وارد خلده است.^{۱۵} سید جلوه دادن شیخ صفی و فرزندان او و تبارنامه‌سازی‌های جعلی تا چند نسل ادامه یافت^{۱۶} و در بازنویسی‌های صفوه‌الصفا تغییراتی راه یافت و حکایات و عباراتی برای تأیید سیادت شیخ صفی به این کتاب افزوده شد و آنچه با این نیت ناسازگار می‌نمود از صفوه‌الصفا برچیده‌اند. تا این شاه طهماسب کار را یکسره کرد و شخصی به نام میرابوالفتح را به «تصحیح و تنقیح» صفوه‌الصفا ملزم ساخت.^{۱۷} فرزندان شیخ صفی تا پیش از شاه طهماسب، آشکارا اظهار به سیادت خود نمی‌نمودند. مثلاً در کتبیه گچی مسجد سرخ ساوه^{۱۸} که در زمان شاه اسماعیل به تاریخ ۹۲۴ ق ساخته شده هیچ رد و نشانی از سیادت شاه اسماعیل دیده نمی‌شود. در کتبیه‌های دیگر شاه اسماعیل مانند کتبیه مسجد علی و بقعه هارون ولایت و مسجد جمعه در اصفهان نیز نشانی از نسبت‌های «حسینی» و «موسی» وجود ندارد و نام او به این صورت ذکر شده است: «ابیالمظفر سلطان شاه اسماعیل خلدالله»؛ «ابیالمظفر السلطان شاه اسماعیل بهادرخان». حتی در تعدادی از کتبیه‌های شاه طهماسب هم نشانی از نسب سیادت صفویان موجود نیست. برای نمونه می‌توان به کتبیه سنگی داخل صفة اصحاب در مسجد جامع اصفهان اشاره کرد که نام شاه طهماسب این گونه نوشته شده است: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر

۱۵ نک: کسری، «شیخ صفی و تبارش»، در: کسری، کاروند کسری، ص ۵۵-۵۶.

۱۶ صفوه‌الصفا به دفات بانزویسی شده و دخل و تصرفاتی در آن شده است. نسخه‌های متعددی از این کتاب در کتابخانه‌های دنیا موجود است. برخی از آنها را احمد کسری دیده است. تعدادی از این نسخه‌های در کتابخانه ایاصوفیه استانبول نگهداری می‌شود که در زمان‌های گوناگونی نوشته شده است. احمد زکی ولیدی طوغان با مقابله چند نسخه از صفوه‌الصفا پرده از این راز برمی‌دارد که دخل و تصرفات و کوشش‌های ناشیانه‌ای برای شیعه و سید نشان دادن شیخ صفی، صورت گرفته است. ولیدی طوغان، منشاء صفویان، ص ۸ نقل شده در: مقدمه صفوه‌الصفا، ص ۲۰-۲۳.

۱۷ کسری، «شیخ صفی و تبارش»، ص ۳۶.

۱۸ مسجد سرخ ساوه را به نام‌های مسجد قرمز یا مسجد میدان می‌شناستند. کتبیه مذکور از گچ و به خط ثلث در ایوانی در شمال شرقی مسجد است.

منابع به جز عمر دوم، همه خلفای اموی را بی‌دین و سبک‌سر معرفی کرده‌اند.^{۱۹} بنابرین موضوع غریبی نیست که عباسیان در تحریف تاریخ امویان جدّ بلیغ کرده باشند و مأثر آنان را به نام خود جا زده باشند. یک نمونه از این اقدامات، انتساب ساخت قبه‌الصخره به مأمون عباسی است. در حالی که کتبیه قبه‌الصخره تصریح می‌کند که سازنده‌اش عبدالملک بن مروان بوده است.^{۲۰}

شاه طهماسب بهادرخان».^{۲۱} اما در کتبیه دیگری از شاه طهماسب که داخل صفة صاحب است و به خط ثلث در تاریخ ۹۳۸ق نوشته شده نسب سیادت شاه طهماسب آشکار شده است: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان». تا انقراض سلطنت صفویان، سایر پادشاهان این دودمان در کتبیه‌ها و اسناد خود نسبت‌های «حسینی» و «موسی» را در دنباله نام خود ذکر می‌کردند.^{۲۲} صفوه‌الصفا یک نمونه از اسناد تاریخی است که دخل و تصرفاتی به آن راه یافته است و «کسی چه می‌داند که با دستور او [شاه طهماسب]] نسخه‌های کهنه‌ی از ابن بزار نابود نگردانید باشند».^{۲۳} گفته می‌شود از دوره حکومت مقتدر امویان فقط دو کتاب باقی مانده است. به عبارتی این دوره در سکوت مرگ‌باری خفته است. بی‌خبری ما نسبت به امویان، شاید به سبب دشمنی عباسیان باشد. همه مصالب تاریخی درباره امویان در واقع پس افول قدرت آنان نوشته شده است. این

۱۹ این کتبیه، فرمان شاه طهماسب است که مالیات اصفهان و توابع را به مقدار دوهزار تuman بخشیده است.

۲۰ چند نمونه از نام و نسب پادشاهان صفوی: «[...]السلطان الاعظم الاعد الاکرم قهرمان ماء و الطین ظل الله في الارضين مالک رقاب الامم مولا ملوك العرب والجم الجم ابوالمظفر خدای بنده سلطان محمد پادشاه؛ [...]السلطان الاعظم الاعد الاکرم الاشجع مالک رقاب الامم مولا ملوك العرب والجم قهرمان ماء و الطین ظل الله في الارضين خلف الاخلاف سيد المرسلين السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابوالمظفر الشاه عباس الحسيني الصفوی بهادرخان»؛ «السلطان بن السلطان شاه عباس الثاني الصفوی الحسينی الصاحب القرآن»؛ «السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابوالمظفر السلطان سليمان الحسيني الصفوی»؛ «الشهنشاه الاعظم السلطان بن السلطان المؤبد ابوالمظفر السلطان حسین الحسينی الموسوي الصفوی بهادرخان».

۲۱ کسروی، «شیخ صفوی و تبارش»، ص ۷۶.

۲۲ دیکسون، خلافت اموی ۶۵-۷۱۵/۶۸۴-۷۲۵: بررسی سیاسی، ص ۲۳.

۲۳ دیکسون، خلافت اموی ۶۵-۷۱۵/۶۸۴-۷۲۵: بررسی سیاسی، ص ۴۶ و ۳۴.

۲۴ این کتبیه، فرمان شاه طهماسب است که مالیات اصفهان و توابع را به مقدار دوهزار تuman بخشیده است.

۲۵ دیگری از شاه طهماسب که داخل صفة صاحب است و به خط ثلث در تاریخ ۹۳۸ق نوشته شده نسب سیادت شاه طهماسب آشکار شده است: «السلطان بن السلطان ابوالمظفر شاه طهماسب الصفوی الحسینی بهادرخان». تا انقراض سلطنت صفویان، سایر پادشاهان این دودمان در کتبیه‌ها و اسناد خود نسبت‌های «حسینی» و «موسی» را در دنباله نام خود ذکر می‌کردند.^{۲۲} صفوه‌الصفا یک نمونه از اسناد تاریخی است که دخل و تصرفاتی به آن راه یافته است و «کسی چه می‌داند که با دستور او [شاه طهماسب]] نسخه‌های کهنه‌ی از ابن بزار نابود نگردانید باشند».^{۲۳}

۲۶ گفته می‌شود از دوره حکومت مقتدر امویان فقط دو کتاب باقی مانده است. به عبارتی این دوره در سکوت مرگ‌باری خفته است. بی‌خبری ما نسبت به امویان، شاید به سبب دشمنی عباسیان باشد. همه مصالب تاریخی درباره امویان در واقع پس افول قدرت آنان نوشته شده است. این



از دیگر عواملی که باعث تخریب بنایها و عمارت‌گذشته می‌شد چشم داشتن به مواد و مصالح آنها بوده است. ظاهراً خلفای نخستین عباسی به بهانه استفاده از آجرهای ایوان مدائن دست به کار خرابی آن شدند و چون در آن کار عاجز ماندند دست برداشتند. این یکی از معروف‌ترین نمونه‌های تخریب آثار گذشته به قصد استفاده از مواد و مصالح آن است. البته انگیزه‌های نژادی و سیاسی هم پشتونه این کار بوده است. گذشته از طاق کسری، باد ویران‌گری بر چراغدان بسیاری از بنایها وزیده است. چه بسیار آثاری که به طمع تصاحب مواد و مصالح شان دستخوش تا آینده ای از محلی خسرو می‌گردند و اتش فرقه‌ای از محلی خسرو می‌گردند و اتش در محله مخالفان می‌زدندتا خرابه‌هایی که از غوزان باقی مانده بود اطلاع شد و قحط و غلام و بوا ظاهر شد. ظهیری نیشابوری، سلجوق نامه، ص ۵۱؛ راوندی، راه‌التصور و آیه‌التصور: در تاریخ آل سلجوق، ص ۱۸۰-۱۸۱. راوندی این مسجد را مسجد مطرز نوشته است. نیز نگاه کنید به این مطلب: «چون غزان بر قتند میان مردم شهر سبب اختلاف مذهب حقاید و ضفاین عظیم هر شبی فرقه‌ای از محلی خسرو می‌گردند و اتش در محله مخالفان می‌زدندتا خرابه‌هایی که از غوزان باقی مانده بود اطلاع شد و قحط و غلام و بوا ظاهر شد». ظهیری نیشابوری، سلجوق نامه، ص ۱۸۲؛ راوندی، راه‌التصور و آیه‌التصور: در تاریخ آل سلجوق، ص ۱۸۲.

شبانکارهای، مجمع‌الأنساب، ص ۲۳۷.

کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ص ۱۷۰.

ابنیه و سرای‌ها خراب می‌کردند [...]»^{۴۴} چنگیز پس از تصرف سمرقند، اهالی شهر را بیرون راند و شهر را غارت کرد و «از جماعتی که به صحراء رانده بودند سیهزار مرد را از برای آنکه پیشه‌وران خوب بودند به حشر ببرند و باقی را بکشند». در این گاهی ماجراهی تخریب آثار گذشته در پی وحشت عدم و ناتوانی در برابر عظمت دیگران رخ می‌نموده است. میرانشاه پسر تیمور، ربع رشیدی و عمارت سلطانیه و تبریز را ویران کرد. کار میرانشاه نمونه بارز عجز در برابر بزرگی ماثر گذشتگان است. او گفته بود حال که نمی‌توانم چنین بنای‌ای بسازم پس آن را خراب می‌کنم تا آیندگان این گونه مرا یاد کنند.^{۴۵} میل میرانشاه به بقای نام و جاودانگی، ناشی از آشنایی با گذشته و تأثیر آن بر آینده است. او خود را با گذشتگان مقایسه می‌کرد. چون او، کسان بسیاری بوده‌اند که به جای تکریم گذشته و آثار آن، راه تحریف گذشته و تخریب آثار گذشته را برگزیده اند.



گاهی ماجرای تخریب آثار گذشته در پی وحشت عدم و ناتوانی در برابر عظمت دیگران رخ می‌نموده است. میرانشاه پسر تیمور، ربع رشیدی و عمارات سلطانیه و تبریز را ویران کرد. کارِ میرانشاه نمونه بارز عجز در برابر بزرگی مادر گذشتگان است. او گفته بود حال که نمی‌توانم چنین بناهایی بسازم پس آن را خراب می‌کنم تا آیندگان این گونه مرا یاد کنند.

بابالجومع و طلوبن یاد می‌کند که بازماندگان بانیان این مساجد به بهانه تهییدستی در صدد تخریب این مسجدها برآمده بودند و می‌خواستند سنگ و آجر آنها را بفروشند. از قضا حاکمان زمانه این را مسجدها را از آنها خریدند. ناصر خسرو درباره مسجد طلوبن چنین گفته است:

بن طغلخان امیر بخارا شد.
وی چوبهای آن مسجد را بخرید از ورثه خوانسalar
و آن مسجد را ویران کرد و چوبهای را به شهر بخارا
آورد و مدرسه‌های بنا کرد به نزدیک چوبه بقالان و
آن چوبهای را در آنجا خرج کرد و مال بیحد آنجا به
کار برد و آن مدرسه را مدرسه کولارتکین خوانند و
خاک این امیر در آن مدرسه بود.^{۲۷}
از این دست وقایع کم رخ نداده است.
مثلاً ناصرخسرو از سرگذشت دو مسجد

۲۷ نوشی، تاریخ بخارا، ص ۱۹-۲۰.



به روزگار حاکم بامرالله - که جد این سلطان بود - فرزندان این طولون بیامده‌اند و این مسجد را به سی هزار دینار مغربی به حاکم بامرالله فروخته و بعد از مدتی دیگر بیامده و مناره‌ای که در آن مسجد است به کندن گرفته. حاکم فرستاده است که: «شما این مسجد به من فروخته‌اید، چگونه خراب می‌کنید؟» گفته‌اند: «ما مناره نفوخته‌ایم». پنج هزار دینار به ایشان داده است و مناره را هم بخریده.^{۲۸}

مسجد باب‌الجومع در مصر که عمر و عاص ساخته بود هم ماجرای مشابهی دارد:

و این مسجد را نیز حاکم از فرزندان عمرو عاص بخرید که نزدیک او رفته بودند و گفته: «ما محتاجیم و درویش و این مسجد، پدر ما کرده است، اگر سلطان اجازت دهد بکنیم و سنگ و خشت آن بفروشیم». پس حاکم صد هزار دینار به ایشان داد. آن را بخرید و همه اهل مصر را بر این گواه کرد.^{۲۹} در ۹۹۸ق یعقوب‌خان ذوالقدر والی فارس - که گفته‌اند مردی فرومایه بود - در اراضی باغ گلشن قلعه‌های ساخت. برای ساخت این قلعه، سنگ‌های قبرستان مسلمانان که میانه جعفرآباد و مصلی

۲۸ ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۸۸-۸۹.

۲۹ ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۹۱.

۳۰ حسینی فسائی، فارستانه ناصری، ج ۱: ص ۴۳۳.

۳۱ مصطفوی، اقلیم پارس: آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس، مقدمه: یج.

۳۲ رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۷۱.

بود تا قبر هفت‌تنان را برداشته به خرج آن قلعه صرف نمود. او مدرسه دارالصفا را که از بنای‌های سلطان ابراهیم‌میرزا پسر شاهرخ تیموری بود و عمارت دارالایتمام و زاویه صوفی‌آباد خلیل را خراب کرد و سنگ و آجر آنها را در تعمیر قلعه‌اش به کار برد.^{۳۰} گفته شده است که یعقوب‌خان بعداً توسط شاه عباس به عقوبت تخریب دارالصفا و دارالایتمام کشته شد.^{۳۱} معروف است مسعود‌میرزا ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدین‌شاه قاجار، حاکم اصفهان با همین نیت، بسیاری از آثار صفویان از جمله عمارت نمکدان، هفت‌دست و آینه‌خانه، باع فراشخانه را تخریب کرد.^{۳۲} جهانگیر‌میرزا قاجار در تعلیقاتی که بر آثار‌البلاد و اخبار‌العباد زکریای قزوینی (۶۰۵-۸۲۶ق) نوشته است نمونه جالب دیگری از ویران کردن آثار قدیم را به دست داده است. او درباره قصر کنگور که امروزه آن را با نام معبد آناهیتا در کنگاور می‌شناسند می‌گوید که:
متوجه به عرض می‌رساند که آثار قصر، حال تحریر که سنّه هزار و دویست و شصت و هشت است باقی

معبد را مالکین جزو خانه‌های خود کرده‌اند نمی‌توان صحیحاً نقشه آن را در نظر گرفت.^{۳۴}

ولادیمیر مینورسکی، ایرانشناس روس در شرح سفرنامه ابودلف به همین ماجرا اشاره‌ای دارد. او گفته است «اینجانب در سال ۱۹۱۶ چند حفار دیدم که در آنجا در کار ساختمان جدید بودند و ایوان مرتفع را که زمانی تکیه‌گاهش ستون‌های سرافرازی بود خراب می‌نمودند». ^{۳۵} یکی از محله‌های قدیمی کنگاور «گچ‌کن» نام دارد. این محله مشتمل است بر خانه‌ها و کوچه‌هایی که روی معبد آناهیتا و اطراف آن پدید آمده است. چون اکثر اهالی این محله در کار کنندن و فروختن گچ این بنای باستانی بودند این محله، «گچ‌کن» نام گرفت. مرحوم مهدی بامداد، نویسنده کتاب معروف شرح حال رجال ایران هم داستانی شنیدنی از ویرانی آثار قدیمه در خراسان دارد. داستانش چنین است:

کددای ده چکودر (چکودر مخفف چکاو دره یا چکاوه دره و یا چک آب دره است) مجاور رباط شرف سرخس که در یک زمانی از آجرهای رباط مزبور برای ساختن بنایی برای خود استفاده کرده و قبل از اتمام بنا مرده است. [اگر] این اتفاق نمی‌افتاد

است و دو طرف دیگر باقی است دو طرف آن بنیان، خراب شده و دو طرف دیگر باقی است و سنگ‌های بزرگ به طول دو ذرع و نیم و به عرض یک ذرع و نیم در آن قصر کار شده و جمیع آن قصر از سنگ تراش است که به طرز آجر مربع به این طول و عرض بربده‌اند و با گچ کار کرده‌اند. و از امور عجیب آن است که گچ در آن ولايت به هم نمی‌رسد و در معدن لرستان یا همدان، گچ می‌باشد. چندان گچ به آن قصر ریخته‌اند که حال تحریر، قصر کنگاور، معدن گچ برای ولایات کنگاور و نهادن و تویسرکان شده است و اهالی این بلاد، سال‌ها است که از آن قصر، گچ برای کارهای خود کشیده و چندین سال دیگر نیز خواهند کشید و مشکل است اتمام او.^{۳۶}

سیاحان و گردشگران فرنگی که این بنای باستانی را دیده‌اند هم ماجراهی کنند گچ دیوارهای معبد آناهیتا را گفته‌اند. اوژن فلاندن طراح فرانسوی که در سال‌های ۱۸۴۰ – ۱۸۴۱ م معبد آناهیتا را دیده به وجود سنگ و آجر این بنا در ساختمان خانه کنگاوری‌ها اشاره کرده است:

[معبد آناهیتا] به علاوه برای بناهای ساکین مصالح خوبی دارد و نیز چه بهتر که خانه‌های خود را به تخته‌های مرمر و ستون‌های سنگی این معبد متکی بسازند. اکنون از آجرهایش در ساختمان‌ها به حد وفور یافت می‌شود که چشم از نگریستن به آنها خیره می‌شود. از بقایایش می‌توان به کنه بنا و طرز بنایش پی‌برد؛ اما در اثر آنکه بیشتر قسمت‌های این

^{۳۳} جهانگیرمیرزا در: قزوینی، آثارالبلاد و اخبارالعياد، ۵۲۲.

^{۳۴} فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن به ایران، ص ۱۸۸ – ۱۸۹.

^{۳۵} ابودلف، سفرنامه ابودلف در ایران (۳۴۱)، ص ۱۲۸.

بیشتری در این باره در دست است. در این دوره، آتشی علاقه فرنگی‌ها به شناسایی آثار تاریخی ملل شرق شعله‌ور بود و چنان که از گزارش‌های خودشان و بعضی از رجال و صاحبمنصبان آگاه و فرهیخته ایرانی بر می‌آید مبلغ انبوهی از آثار و اشیاء تاریخی از ایران خارج شده است. البته گنجینه و ویترین موزه‌های اروپایی هم این موضوع را گواهی می‌کند. مرحوم عبدالغفارخان نجم‌الملک (بعداً نجم‌الدوله) که در ۱۲۹۹ق به قصد برآورد تعمیرات سد ناصری اهواز از شهرهای مرکزی و غرب ایران گذشته بود مواردی از غارت اموال تاریخی ایران به دست فرنگی‌ها گزارش کرده است:

قم، سابق شهر معتری بوده. از آثار قدیمه در آنجا خیلی دیده می‌شود. قبور امامزادگان و معارف در آنجا بسیار است که کاشیهای برجسته معرق خوب دارد؛ از جمله علی بن جعفر است و شاهزاده ابراهیم که در مائۀ هفتم و هشتم هجری ساخته شده. دیگر گنبد امیر جلال الدین که در سنۀ ۷۹۲ [ق] ساخته‌اند و دیگر قبر علی بن ابیالمعالی در سنۀ ۷۶۱ [ق] که از آثار معتری قدمی‌هاند ولی حیف که مستحفظ ندارد و از یک طرف سیاهان فرنگی آثار آنها را می‌برند و از طرفی به حوادث خراب می‌شود.^{۳۸}

قطعاً تا به حال تمام بنای رباط خراب و ویران شده بود و آجرهای آن را رعایای اطراف کنده و برد بودند. اکنون چون کدخدا قبل از اتمام بنا مرده، رعایای اطراف رباط شرف (از آثار هشت قرن قبل) عقیده و اعتقاد غریبی به آن پیدا کرده و هیچ جرأت نمی‌کنند که دست به آجرهای ریخته و نریخته آن بزنند.^{۳۹}

و من که نویسنده این سطور باشم به چشم خود دیدم که مردم آبادی مجید‌آباد در غرب ساوه، آجرهای کاروانسرای عبدالغفارخان را برای مصارف خود می‌برند.

افزون بر آن چه گفته شد، یکی دیگر از کارهایی که موجب نقص و ویرانی آثار و محوطه‌های گذشته می‌شد (و می‌شود) گنجیابی و کندن و بُردن آثار نفیس موجود در این آثار و بناهاست. در تاریخ یزد گفته شده که محمد بن مظفر، «گنبد مزار سادات عریضی در باغ کمال کاشی در خارج یزد را تخریب کرد تا گنجی که در آن جا بود بردارد». ^{۴۰} نمونه این اعمال در کارنامۀ حکومت‌ها هم دیده می‌شود و اخبار معتبرانه در این باره موجود است. در دوره قاجار که پای فرنگیان بیش از گذشته به ایران باز شده بود گزارش‌های

^{۳۶} بامداد، آثار تاریخی کلاس و سرخس، تهران، ص.^{۳۷}

^{۳۷} جعفری، تاریخ یزد، ص ۱۵۴-۱۵۵.

^{۳۸} نجم‌الملک، سفرنامۀ خوزستان، ص ۴-۳.

از ساخته‌های شاه یحیی مظفری است گفته «در قدیم‌الایام موقوفات و مصارفی می‌داشته. الحال جزئی باقی مانده».^{۳۱} مرحوم ایرج افشار در سفرش به ابرقو در ۱۳۴۶، مسجد بیرون را دیده و درباره آن نوشته است که این مسجد کتیبه معرق به خط نسخ دارد که «قسمتی از آن را موقوفه‌خواران دنیاخوار شکسته و نابود کرده‌اند. زیرا تمام متن کتیبه ذکر عده موقوفات و نام و موضوع مصرف عواید بوده است. به [منوچهر] ستوده گفتم به سنت عمل کرده‌اند! هر جا که وققی بوده است خورده‌اند».^{۳۲} وقف‌خواری چنان رایج بوده است که واقفان در متن وقف‌نامه‌ها، متعرضان موقوفات را لعن و نفرین کرده‌اند. است. مؤلف کتابچه موقوفات یزد ضمن اشاره به تعمیرات مسجد جامع کبیر یزد در ۱۲۴۰ق گفته «موقوفاتی بر مسجد نیفزوده [اند] و موقوفات قدیمة مسجد هم به کلی از میان رفته» است.^{۳۳} وی در موارد متعدد به معلوم نبودن موقوفات و متولی و نحوه مصارف و از بین رفتن موقوفات اشاره کرده است. مثلاً درباره مسجد جامع یعقوبی، که نجم‌الملک مسجد کهنه‌ای در کاشان دیده بود که محراب آن کاشیهای برجسته و معرق خوب داشته و گفته این کاشی‌ها «خیلی تماشایی و معتر است و فرنگیها همان را اقلالاً دوهزار تoman میخوردند و حیف که آخر به هر تدبیر باشد خواهند برد».^{۳۴} بهانه‌ها و انگیزه‌های دیگری هم برای ویرانی آثار گذشته می‌توان برشمرد. یکی از این انگیزه‌ها، تخریب موقوفات کهنه به قصد دست‌اندازی و تصرف املاک و منافع و عواید آنهاست. وقف‌خواری، پدیده شناخته شده‌ای است و در نکوهش آن بسیار گفته‌اند. اما با این حال از قوی‌ترین عوامل تخریب اموال و آثار تاریخی بوده است. مؤلف کتابچه موقوفات یزد ضمن اشاره به تعمیرات مسجد جامع کبیر یزد در ۱۲۴۰ق گفته «موقوفاتی بر مسجد نیفزوده [اند] و موقوفات قدیمه مسجد هم به کلی از میان رفته» است.^{۳۳} وی در موارد متعدد به معلوم نبودن موقوفات و متولی و نحوه مصارف و از بین رفتن موقوفات اشاره کرده است. مثلاً درباره مسجد جامع یعقوبی، که

۳۹ نجم‌الملک، سفرنامه خوزستان، ص.^۴

۴۰ طراز، «کتابچه موقوفات یزد»، ص.^{۱۲}

۴۱ طراز، «کتابچه موقوفات یزد»، ص.^{۲۵}

۴۲ افشار، سواد و بیاض، ج^۱: ص.^{۲۷-۲۶}

۴۳ علاوه بر آثار و بناهای گذشته، علوم، فنون، آداب و سنتهای امروزه به آن میراث فرهنگی ناملموس گویند - هم دستخوش فراموشی می‌شده است. صاحب بن عباد به احیای این موارد در روزگار خود اشاره کرده است: «امیر سید شاهنشاه فخرالدوله و ملک‌الامت که (که) خداوند بقای او را به درازا کشاند و پرچمش را یاری کناد) کهنه و فراموش شده دانش‌ها و ادب‌ها را زنده گردانید و به نیروی اندیشه و پرچم او بازارهای کهنه آن دو را که به دست بی‌رونقی بلکه نابودی می‌بودند بپیا داشت». صاحب بن عباد، امثال سائره از شعر متبنی، ص.^{۱۴}



بهانه‌ها و انگیزه‌های دیگری هم برای ویرانی آثار گذشته می‌توان برشمرد. یکی از این انگیزه‌ها، تخریب موقوفات کهن به قصد دست‌اندازی و تصرف املاک و منافع و عواید آنهاست. وقف‌خواری، پدیده شناخته شده‌ای است و در نکوهش آن بسیار گفته‌اند. اما با این حال از قوی ترین عوامل تخریب اموال و آثار تاریخی بوده است.

مسجد عتیق شیراز هم روزگاران دراز بر چنین گفته است: «اما جواب این محالات بی‌وزن آن است که در مساجد بیران شده که در و دیوار ندارد سگ و سگ‌شکلان در شوند، اگر به قم باشد و اگر به اصفهان». ۴۴ مسجد تاریخانه دامغان سال‌ها و قرن‌ها گذشته به سبب بی‌توجهی و رهاسدن دور از انتظار نیست. در این روزگار که همگان

^{۴۴} قزوینی رازی، نقض معروف به بعض مثالب التواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، ص ۲۰۷.



دست کسانی افتاد که علی‌الظاهر پاسداران آثار تاریخی بودند.

آن چه گفته شد فصل کوچکی از قصه دراز تحریف گذشته و تخریب آثار گذشتگان بود. اگر بخواهیم پاره‌ای از علل و انگیزه‌های ویرانی آثار گذشته را بگوییم،

این موارد را می‌توان برشمرد:

- بی‌توجهی و رها کردن؛
- زدودن نام و یاد سازندگان؛
- دشمنی‌های نژادی و سیاسی؛
- اختلافات مذهبی؛
- باورها؛
- استفاده از مواد و مصالح؛
- توسعه و عملیات عمرانی؛
- گنجیابی؛
- دست‌اندازی و تصرف و تصاحب.

^{۴۵} لوشای، «عمارت قاجاری طاق بستان»، ص ۶۹

بر اهمیت و ضرورت حفظ آثار گذشته آگاهند در کنار راهها، آبادی‌ها و شهرها، تعدادی آثار رها شده و ویران می‌توان دید.

انگیزه‌های نوظهور دیگری برای از بین بردن آثار تاریخی متولد شده است که سر و صورت علمی و موجهی دارد اما نتیجه آن از میان رفتن تعدادی از آثار تاریخی است. برای نمونه ماجرا تخریب عمارت قاجاری طاق بستان را به اختصار بیان می‌کنیم. در دوره قاجار بر روی چشمه طاق بستان، عمارتی دو اشکوبه بنا شده بود. بنای مذکور به طرز چهارصفه ساخته شده و طاق‌ها و ایوان‌های آن را شبیه حجره‌های ساسانی طاق‌بستان درآورده بودند و در بنای این عمارت، ستون‌ها و سرستون‌های ساسانی را به کار برده بودند.

روی ازاره‌های سنگی اش هم صحنه‌های شکار و مجالس بزم به طرز خسروان ساسانی گنده بودند. این عمارت در دهه چهل شمسی به بهانه غیرموجهی تخریب شد.^{۴۶} بهانه تخریب این بنا، دست‌یابی به آثار دور ساسانی بود و از قضا این اتفاق بر

منابع

- کتاب.
- حسینی فسائی، حاجی میرزا حسن. (۱۳۶۷). فارسانه ناصری، به تصحیح دکتر منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر.
 - دیکسون، عبدالامیر عبد. (۱۳۸۱). خلافت اموی ۶۵-۶۸۵ هق / ۷۱۵-۷۴۶ م: بررسی سیاسی، ترجمه گیتی شکری. تهران: طهوری.
 - راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۸۶). راحله الصدور و آیهالسرور: در تاریخ آل سلجوق. سعی و تصحیح محمد اقبال. تهران: اساطیر.
 - رشیدالدین فضل الله. (۱۳۷۴). جامع التواریخ. به کوشش دکتر بهمن کریمی، تهران: اقبال.
 - رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). آثار ملی اصفهان، تهران: انجمن آثار ملی.
 - شبانکارهای، محمد بن علی بن محمد. (۱۳۶۳). مجموعالأنساب، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
 - صاحب بن عباد. (۲۵۳۶). امثال سائره از شعر متتبی، ترجمه دکتر فیروز حریرچی. تهران: انتشارات سحر.
 - طراز، عبدالوهاب. (۱۳۴۱). «كتابچه موقوفات يزد». به کوشش ایرج افشار، در : فرهنگ ایران زمین، شماره ۱۰، ص ۱۱۸-۵.
 - ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین. (۱۳۹۰). سلجوقدانه. تصحیح میرزا اسماعیل افشار (حمدالملک) و محمد رمضانی صاحب کلاله خاور. تهران: اساطیر.
 - فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). شاهنامه، تهران: هرمس.
 - فالاندن، اوژن. (۲۵۳۶). سفرنامه اوژن فالاندن

۲. ج.
- ابن بزار اردبیلی (۱۳۷۳). صفوهالصفا، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز: مصحح.
 - ابن بلخی. (۱۳۶۳). فارس نامه. به سعی و اهتمام گای لسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
 - ابن خلدون، عبدالرحمن. (۱۳۶۲). مقدمه. ترجمه محمدپرورین گتابادی، تهران: علمی و فرهنگی.
 - ابودلف (ابن المهلل). (۱۳۴۲). سفرنامه ابودلف در ایران (۳۴۱ق)، با تعلیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، تهران: انتشارات فرهنگ ایران زمین.
 - افشار، ایرج. (۱۳۸۹). سواد و بیاض، تهران: اساطیر.
 - آیت‌الله‌زاده شیرازی، باقر. (۱۳۵۸). مسجد جامع اصفهان. تهران: موزه رضا عباسی.
 - بامداد، مهدی. (۱۳۴۴). آثار تاریخی کلات و سرخس، تهران: انجمن آثار ملی.
 - بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۸۶). تاریخ بلعمی، به تصحیح محمد تقی بهار (ملک‌الشعراء) و محمدپرورین گتابادی، تهران: هرمس.
 - بووا، لوسین. (۱۳۳۶). برمکیان بنا بر روایات مورخین عرب و ایرانی، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 - بیانی، شیرین. (۱۳۸۶). شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ.
 - جعفری، محمد بن حسن جعفری. (۱۳۴۳). تاریخ یزد. به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر

- و فرهنگی.
- مصطفوی، سیدمحمدتقی. (۱۳۴۳). اقلیم پارس: آثار تاریخی و اماکن باستانی فارس، تهران: انجمن آثار ملی.
 - ناصر خسرو قبادیانی مروزی، ابومعینالدین. (۱۳۷۵). سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دیرسیاقی، تهران: زوار.
 - نجمالملک، میرزا عبدالغفار. (۱۳۸۵). سفرنامه خوزستان، به کوشش دکتر سیدمحمد دیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 - نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۶۳). تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحسیه مدرس رضوی، تهران: توس.
 - هندوشاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی. (۱۳۵۷). تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال آشتیانی. تهران: کتابخانه طهوری.
 - محمدی ملایری، محمد. (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوره انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. ۶ ج، تهران: توس.
 - مستوفی، حمدالله. (۱۳۶۲). نزهتالقلوب، به اهتمام و تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.
 - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۹۰). التنیبه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی آستانه، ترجمه حسین نورصادقی، تهران: انتشارات اشراقی.
 - قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید عبدالجلیل. (۱۳۵۸). نقش معروف به بعض مثالب النواصب فی نقض «بعض فضائح الروافض»، به تصحیح میرجلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.
 - قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. (۱۳۷۳). آثارالبلاد و اخبارالعباد. ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
 - کاظمی موسوی، احمد. (۱۳۹۷). خاقان صاحبقران و علمای زمان: نقش فتحعلی شاه در شکل‌گیری روندها و نهادهای مذهبی نو. تهران: آگاه.
 - کسری، احمد. (۱۳۰۵-۱۳۰۶). «شیخ صفی و تبارش»، در: کسری، احمد. (۱۳۵۲). کاروند کسری، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
 - کلاویخو، روی گونزالس. (۱۳۳۷). سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجبنیا، تهران: بنگاه نشر و ترجمه کتاب.
 - لوشای، هایز. (بهار و تابستان ۱۳۸۱). «عمارت قاجاری طاق بستان»، ترجمه سیامک خدیوی، در: اثر، شماره ۳۴-۳۳.
 - مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. (۱۳۹۰). ارج نامه زهرا اهری آستانه: در تاریخ و تئوری معماری و هنر | ارج نامه زهرا اهری



توب و میدان: ذهنیت جمعی و واقعیت فضای^۱

مهنم نجفی

این متن را به استاد گرانقدر دکتر زهرا اهری تقدیم می‌کنم که در محضرشان لذت کندوکاو در فضاهای شهر را چشیدم و اهمیت فهم معماری در بستر شهر را دریافتدم. کلاس «تاریخ شهر در ایران» برای من آغاز راهی تازه شد و راهنمایی ایشان در پایان نامه‌ام بیسودن این راه را میسر کرد. قدردانشان هستم، برای همه آنچه از ایشان آموختم و می‌آموزم.

۱ سبقه تحقیق نگارنده درباره «میدان تپخانه» به کلاس دکتر زهرا اهری، کلاس «تاریخ شهر در ایران» در دوره کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران در دانشگاه شهیدبهشتی، باز می‌گردد. این تحقیق در پایان نامه نگارنده، با عنوان «تحلیل و بازناسی میدان تپخانه تهران در دوره ناصری» ادامه یافت که با راهنمایی دکتر زهرا اهری و مشاوره دکتر اسکندر مختاری طالقانی به انجام رسید. کتاب میدان تپخانه دارالخلافة ناصری: ذهنیت ایرانی و ره‌آورده‌گری، که بر این پایان نامه مبتنی است، در سال ۱۳۹۲ توسط انتشارات روزنه منتشر شد.

حضور در میانه فضای گشاده‌ای که با تپها و توپچی‌ها محاصره شده، امروز مصدق چنین فضایی در زندگی شهر بود. برای ما، تجربه‌ای رعب‌آور را تداعی می‌کند و یادآور سرکوب است؛ ولی در دوره قاجاریه، چنین فضایی یکی از مهم‌ترین میدان‌های شهر بود و میدان تپخانه میدان‌های شهربود و میدان دهه از حکومت ناصری، میدان پرآوازه

۱. کالبد نظامی و فضای عمومی

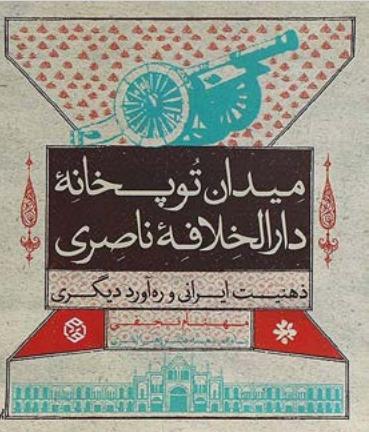
میدان تپخانه تهران در اوایل سومین دهه از حکومت ناصری در پیشگاه شمالی

ارگ سلطنتی بنا شد. عرصهٔ فراخ این میدان در ردیف پیوسته‌ای از حجره‌های جانب شرقی میدان عمارت شخصی یکی از درباریان ناصری بود. او در ازای پرداخت دوطبقه محصور شد که به توپ‌ها و توپچیان اختصاص داشت. در حجره‌های مبلغی به شاه اجازه یافته بود که نمای طبقهٔ پایین توپ‌ها، آماده و سوار، مستقر بخش بیرونی عمارتش را به میدان تازه بگشاید.^۲ شش دروازه دیگر در چهار جانب میدان به خیابان‌های پیرامونی آن گشوده می‌شد.

مجلل ترین دروازه میدان، دروازه باب‌همایون، به خیابانی به همین نام گشوده می‌شد که درون ارگ سلطنتی واقع بود و به کاخ گلستان راه می‌برد.

کارخانه اسلحه‌سازی ارگ سلطنتی دروازه مزین دیگر دروازه خیابان ناصریه بود که در محل خندق شرقی ارگ ساخته شده بود. دروازه‌های خیابان‌های چراغ‌گاز، لاله‌زار، علاءالدوه، و مریضخانه هم در سه جانب دیگر میدان در میان ردیف پیوسته مختص بود.

علاوه بر این، در پیرامون میدان هیچ حجره‌های توپ و توپچی تعییه شد. ولی خیابان‌های منشعب از میدان



ارگ سلطنتی باشد. میدان در حجره‌های دو طبقه محصور شد که به توپ‌ها و توپچیان اختصاص داشت. در حجره‌های طبقهٔ پایین توپ‌ها، آماده و سوار، مستقر بخش بیرونی عمارتش را به میدان تازه شد و در حجره‌های بالا توپچی‌ها ساکن شدند. بر جدارهٔ پیرامون میدان تصویر سربازهای مسلح و گلوله‌های توپ نقش بست و در پیرامون حوض میانه میدان توپ‌هایی جای گرفت که میدان را هدف گرفته بود. عمارت قورخانه، کارخانه اسلحه‌سازی ارگ سلطنتی، هم با دروازه‌ای به میدان راه یافت. چنین به نظر می‌رسد که میدان تازه پایتحت به تناسب نامش سراسر به توپ و توپچی و توپخانه مختص بود.

^۲ عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۱، ص ۱۳۸.

دور میدان گشت می‌زند؛ از زوار کاشغره که بود که نه فقط میدان را به شبکه نوظهور خیابان‌ها در گستره شهر می‌پیوست، که آن را به مرکز و مبدأ شهر تازه بدل می‌کرد. عرصهٔ فراخ میدان چون سرچشمه و آبریزی شد که به واسطهٔ خیابان‌ها زندگی را در شهر به جریان می‌انداخت و از زندگی شهر سیراب می‌شد. توصیفات متعدد از زندگی پرشور میدان در این برهه گواه نقش مهم آن به مثابهٔ میدان عمومی شهر است. ارنست اورسل، سیاح اروپایی، در سفرنامه‌اش مفصل به میدان توپخانه پرداخته و «انبوه عظیم خلق» و «دریای موج انسان‌ها» را در میدان توصیف کرده است: او از کاروان‌های طویلی می‌گوید که از نقاط مختلف آسیا آمده و انواع تولیدات‌شان را به بازار بزرگ تهران آورده‌اند؛ از انبوه جمعیتی می‌گوید که در میدان با عجله در رفت‌وآمدند؛ از لوطی‌ها و مارگیرها و عنتربازها و چشم‌بندها و بندبازها که جابه‌جا بساط کرده و جمعیتی را دور خود گرد جابه‌جای این عرصه را نشانه گرفته بود،

اما تحقق این کیفیت فضایی چگونه در چنین کالبدی ممکن شد؟ کالبدی که این‌چنین به ابزار و امور نظامی اختصاص یافته بود، چرا باید مکان انشعاب نخستین و مهم‌ترین خیابان‌های شهر می‌شد و انبوه مردم را به خود فرا می‌خواند؟ زندگی روزمرهٔ شهر چگونه در عرصه‌ای رونق گرفت که در تسلط توپ‌ها و توپچیان بود و در هر سویش نشانه‌ای از قدرت نظامی و سرکوبگر حکومت داشت؟ چگونه بود که آن همه توپ سوار در پیرامون میدان و ردیف توپ‌های مستقر در میانه آن که جابه‌جای این عرصه را نشانه گرفته بود،

^۳ ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ص ۱۰۵-۱۰۲



ارگ کریمخانی شیراز — دو نمونه پرآوازه دیگر از این قبیل بود. همه این میدان‌های توپخانه با حجره‌های توپ‌ها و توپچیان محاط بود، حلقةً واصل ارگ حکومتی به شهر تلقی می‌شد، و مکان مهم رویدادهای عمومی شهر بود. تشابه نام، کالبد، و همچنین کیفیت فضایی و نقش این میدان‌ها بر الگویی دلالت می‌کند، الگویی از فضای عمومی در شهر که پیش از هر چیز به واسطه استقرار توپ و توپچی از دیگران متمایز می‌شود.^۴

توپ اختراع حیرت‌انگیز اروپا در دوره رنسانس بود و خیلی زود به ضرورت هر فتحی در هر جنگی بدل شد. حکایت تلاش ایران برای دستیابی به این سلاح نوظهور قصه پرماجرایی است که از زمان آق‌قویونلوها آغاز می‌شود.^۵ حتی در زمان قاجاریه هم که دیگر قورخانه شاهی به سهولت توپ می‌ریخت، سپاه مملکت از توپ اروپایی بی‌نیاز نبود. آخرین و توانمندترین نسخه‌های توپ همچنان در اروپا ریخته می‌شد و توپ برای ایران

حضور مسلط آن نظامیان توپچی که بر قابلیت شلیک توپ‌های میدان گواهی می‌کرد، و انبوه نشانه‌هایی که بر در و دیوار نقش بسته بود عرصه را بر حضور مردم تنگ نمی‌کرد و در تقابل با زندگی روزمره شهر نبود؟ این دو کیفیت نظامی و عمومی، که این همه متناقض و ناسازگار به نظر می‌رسد، چگونه این‌چنین هماهنگ و سازگار با یکدیگر بود و آمیخته با هم مهم‌ترین عرصه عمومی پایتخت را تحقق بخشیده بود؟

۲. توپ وارداتی، میدان وارداتی؟

میدان توپخانه پایتخت ناصری تنها میدان توپخانه در ممالک محروم‌های نبود؛ این میدان در امتداد سنتی ساخته شده بود که نمونه‌های متعددی در شهرهای مختلف ایران داشت. میدان توپخانه قدیم دارالخلافه، که میدان جدید توپخانه جانشینی برای آن محسوب می‌شد، شبیه‌ترین و مهم‌ترین این نمونه‌ها بود. میدان توپخانه تبریز و میدان توپخانه شیراز — در پیش‌گاه ارگ حکومتی تبریز و

^۴ نک: مهمن نجفی، «شكل‌گیری الگوی فضایی میدان توپخانه در شهر قاجاری»، در صفحه ش ۵۶ (بهار ۱۳۹۱)، ص ۱۲۱ - ۱۳۳.

^۵ سیدجواد طباطبایی، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ج ۱، ص ۳۳.

همواره سلاحی وارداتی بود.^۶ آیا الگوی میدان توپخانه هم همچون خود توب وارداتی نبود؟ آیا ایرانیان در گیرودار جستجوی توب در ورای مرزهای محروسه بود که میدان توپخانه را کشف کردند؟ آیا ایده این قرارگاه تازه توب در شهر همراه خود توب از آن سوی مرزها، دانسته یا نادانسته، بهیکباره یا تدریجی و آهسته، وارد شد؟

پیشینه استقرار توب در شهر در اروپا و عثمانی — که غالباً واسطه ایران و اروپا بود — مؤید این فرضیه نیست. شواهد استقرار توب در میدان در این مناطق در دو دسته فضاهای نظامی و عمومی می‌گنجد. دسته اول میدان‌هایی چون میدان توپخانه استانبول را شامل می‌شود که به توب و توپچی اختصاص یافته، ولی جزیی از رمزگشایی از این فضا در گرو درک آن در بستر فرهنگ و تاریخی است که آن را عرصه عمومی شهر نیست.^۷ این میدان‌ها عرصه‌هایی کاملاً نظامی و منفک از زندگی شهر است و به این ترتیب نسبتی با میدان توپخانه ایرانی، به مثابه میدان مهم شهر، ندارد. دسته دوم دو گروه از میدان‌ها

^۶ برای مثال، نک به روایت اعتمادالسلطنه از ورود توپ‌های «جیدالابتاع» اروپایی (اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه: مربوط به سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری، ص ۴۶۱).

⁷ Necla Arslan Sevin. *Gravurlerde yasayan Osmanli. Ankara: Kultur ve Turizm Bakanligi*, P. 240.

⁸ Spiro Kostof. *The city assembled*, p. 156.

۳. هویت و نقش تازه توب

تراژدی شکست ایران از عثمانی در نبرد چالدران بزنگاه مواجهه ایرانیان با

قدرت نوظهور توپ است. در این نبرد، شاه اسماعیل، «پادشاه مؤید و منصور»، برای نخستین بار مغلوب شد؛ انبوهی از سربازان قزلباش، به رغم کفایت‌ها و دلاوری‌هایشان، کشته شدند؛ و تبریز، پایتخت ایران، به دست دشمن افتاد.^۹ شکست سخت ایران در این نبرد نه به سبب ضعف سپاه ایران که به سبب تجهیز سپاه عثمانی به سلاح نوظهور توپ بود، سلاحی با قدرتی برتر و بی‌رقیب. از این پس، توپ نماد قدرت و ضرورت پیروزی و امنیت شد. دشواری دستیابی به توپ برای ایرانیان بر ارزش و اهمیت آن افزود و توپ را نزد ایشان به اکسیری دیریاب بدل کرد که برتری و حتی بقا ایشان در گرو آن بود. به این ترتیب، توپ نزد ایرانیان بر صدر نشست و حتی هاله‌ای از تقدس یافت. حاجت گرفتن از توپ و بستنشستن در پناه آن از نشانه‌های بارز این حرمت و تقدس در فرهنگ ایرانی است. توپ مروارید میدان ارگ تهران به همین سبب پرآوازه بود؛ قرارگاه آن مکان نذر و نیاز حاجتمدان نقشی که نقاره از دیرباز ایفا می‌کرد. حتی

^۹ نک: طباطبایی، همان، ص ۳۹-۴۱.

^{۱۰} نک: یحیی ذکاء، تاریخچه ارگ سلطنتی و راهنمای کاخ گلستان، ص ۳۹.



در مواقعي توپ و نقاره همنوا مىشند و همزمان شهر را خبر مىکردند. توبي که در شهر و ميدان مستقر بود دیگر توپی نبود که از کارخانه اروپايی بیرون آمده بود. توپ ميدان صرفاً سلاحی آتشين نبود که در خط مقدم جبهه دشمن را عقب مىنشاند. اين توپ در همزیستی با مردم شهر جزيی از زندگی شهر شده بود و شخصیتی چندوجهی و معنایي تازه یافته بود. توپ ميدان پناهبخش و ياري رسان و متبرک بود و نوای شليکش در شهر گوش نواز اهالی بود و بشارتبخش و شادی آفرین تلقی میشود. به تبع همین نقش و معنای تازه بود که استقرار توپ ميدان به ميدان های ارگ دوره قاجarie^{۱۱} بازمی گردد؛ ميدان های ارگ همچون ميدان نقش جهان در پيش گاه مقر حکومت واقع و واسطه حکومت و مردم بود، ولی غالباً در حصار ارگ سلطنتی محصور میشد و قرارگاه دائمی نظاميان بود.

با حمله افغانها و انقراض صفویه، دوره طولاني نالمنی و آشوب آغاز شد و تا استقرار قاجarie ادامه یافت. امنیتی که پايتخت صفوی در پناه آن چنان آزادانه باليلده بود، از کفرفت و ميدان پيش گاه بازمی گردد. سفرنامه ها و گراورهای متعدد از اين دوره بر استقرار رديفي از توپ در پيش گاه عالي قاپو گواهی مى دهد که به گفته شاردن در پس «طارمي چوبين منقش» قرار داشت و از غنائم شاه عباس در فتح هرمز بود. اين توپ های نمادين، کفایت حکومت دلگرم می ساخت و قدرت شاه را به رخ مهمانها و سفرای خارجي می کشيد. شواهد بعدی از استقرار توپ در ميدان به ميدان های ارگ دوره قاجarie^{۱۱} بازمی گردد؛ ميدان های ارگ همچون ميدان نقش جهان در پيش گاه مقر حکومت واقع و واسطه حکومت و مردم بود، ولی غالباً در حصار ارگ سلطنتی محصور میشد و قرارگاه دائمی نظاميان بود.

با حمله افغانها و انقراض صفویه، دوره طولاني نالمنی و آشوب آغاز شد و تا استقرار قاجarie ادامه یافت. امنیتی که پايتخت صفوی در پناه آن چنان آزادانه باليلده بود، از کفرفت و ميدان پيش گاه

۴. ضرورت استقرار توپ در ميدان

نخستين شواهد استقرار توپ در ميدان و همنشينی آن با مردم و زندگی شهر به ميدان نقش جهان اصفهان در دوره صفویه

^{۱۱} ميدان ارگ تهران، كرمان، و بروجرد نمونه هایی از اين دست است.



مقر حکومت در درون حصار ارگ عقب نشست. استمرار این میدان، به مثابه حلقة واسطه حکومت و مردم، همچنان ضرورت زندگی شهر بود، ولی اوضاع مشوش و شرایط پرخطر بر تمہیدات امنیتی آن افزود. انحصار این میدان‌ها در برج و باروی ارگ و استقرار دائمی توب‌ها و توپچیان، به مثابه بهروزترین تسليحات و نیروهای نظامی، مهم‌ترین این تمہیدات بود. به این ترتیب، توب‌های میدان نقش‌جهان، که صرفاً نمادی از قدرت بود، در میدان‌های ارگ به ابزار واقعی دفاع بدل شد، ابزاری که می‌باشد در مقابل حمله دشمن از توب و حاکم و شهر دفاع کند. ضرورت احداث چنین میدان‌هایی در شهرهای مختلف و به تبع آن تکمیل عناصر کالبدی و تثبیت کیفیت فضایی آنها به تدریج به شکل‌گیری الگوی میدان توپخانه انجامید که نمونه‌های متعددی در دوره قاجاریه یافت.^{۱۲} میدان توپخانه دارالخلافة ناصری مهم‌ترین و احتمالاً آخرین نمونه این میدان‌هاست که مجدداً از حصار ارگ خارج شد و با شش خیابان فراخ، که آن را به شهر می‌پیوست، به مبدأ پایتخت بدل شد. شکل‌گیری الگوی میدان توپخانه محصل همزیستی و همنشینی توب نوظهور با زندگی شهر و اهالی آن است. توب در بستر جامعه ایران هویت تازه‌ای یافت و نقش‌های تازه‌ای عهددهدار شد و به واسطه همین شخصیت تازه امکان همزیستی مسالمت‌آمیز با مردم و زندگی روزمره شهر را یافت. همچنین، استقرار دائمی توب و توپچی در میدان شهر که به واسطه شرایط نامن سیاسی و اجتماعی ضرورت یافته بود، فرصتی برای تعامل توب و مردم فراهم کرد و هویت تازه میدان را قوام بخشید. به تعبیری، هویت توب و کیفیت استقرار آن در شهر، در نسبتی متقابل، همراه با یکدیگر، تحول یافت و در نهایت، زمینه‌ساز ظهور «میدان توپخانه»، به مثابه قلب پایتخت ناصری، شد. میدان توپخانه از تأثیر و تأثر فرهنگ و عماری حکایت می‌کند، از نسبت متقابل ذهن و عین، آنچه در پسِ اراده‌ها

۱۲ نک: نجفی، همان.



کتابنامه

- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه: مربوط به سال‌های ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ هجری قمری، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹.
- اورسل، ارنست. سفرنامه اورسل. ترجمه علی‌اصغر سعیدی. تهران: شرکت افست، ۱۳۵۳.
- ذکاء، یحیی. تاریخچه ارگ سلطنتی و راهنمای کاخ گلستان. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.
- طباطبایی، سیدجواد. دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ج. ۱. تهران: مؤسسه نگاه معاصر، ۱۳۸۰.
- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من، جلد ۱. تهران: کتاب‌فروشی زوار، بی‌تا.
- نجفی، مهناه. «شكل‌گیری الگوی فضایی میدان توپخانه در شهر قاجاری». در صفحه. ش ۵۶ (بهار ۱۳۹۱)، ص ۱۲۱ - ۱۳۳.
- Arslan Sevin, Necla. *Gravurlerde yasayan Osmanli*. Ankara: Kultur ve Turizm Bakanligi, 2006.
- Kostof, Spiro. *The city assembled*. London: Thames & Hudson, 1999.

و ایده‌ها زمینه‌ساز وقوع رویدادها و ظهور پدیده‌هاست. حکایت توب و میدان بر نسبت بنیادین ذهنیت جمعی و واقعیت فضا گواهی می‌دهد و تاریخ معماری را به تاریخ ذهنیت پیوند می‌زند.



نه درخت و نه سیستم: چرا شهرها فقط در داستان می‌توانند بازسازی، فهم و تبیین شوند؟

زینب تمّسکی

نگرش سیستمی به شهر راه حلی برای فهم فرارشته‌ای شهر ندارد و از در نظر آوردن پیش‌بینی ناپذیری امر انسانی ناتوان و در نتیجه در درک نسبت میان گذشته و آینده شهر، و در موفقیت در تصمیم‌گیری برای شهر که منتج از فهم این نسبت است، ناتوان مانده است.

آن طور که بروнер در کتاب کلاسیکش طرح کرد؛ ما عالم واقع و تجربه‌هایمان از این عالم را از دو راه متفاوت می‌فهمیم و تفسیر و بیان می‌کنیم؛ شیوه علمی – منطقی و شیوه روایی. در این نوشته با آغاز از این دسته‌بندی، به این پرسش اساسی پاسخ می‌دهم که چطور این فهم شهر بیش از نیم قرن گذشته؛ اما هنوز هم

این ادعا که شهر محل زندگی آدمیست و آدم‌ها موجودات چندبعدی پیچیده و در نتیجه شهرها باید به پیچیدگی آدم‌هایی باشند که در آنها می‌زیند ادعایی تازه نیست. اما اینکه از چه راهی آکادمیای کنونی می‌تواند مسئله شهر را تقلیل ندهد به شاخه‌های مختلف دانش، و همکاری رشته‌های گوناگون چطور می‌تواند به درکی یکپارچه و پیچیده از کلیتی یکپارچه چونان شهر منتج شود؛ پرسشی است محل بحث. از آن زمان که می‌دانیم شهر نه مسئله‌ای در حوزه طراحی و برنامه‌ریزی که پدیده‌ای پیچیده و میان‌رشته‌ای است بیش از نیم قرن گذشته؛ اما هنوز هم



تصویر ۱. یکی از الواح گلی جاسازی شده بر بدنی بیرونی زیگورات چغازنبیل، در باب انگیزه‌های ساخت بنا از زبان پادشاه شوش و انشان که با اهدای بنا به خدای اینشوشیناک خواستار دوام خوشبختی و جاودانگی بود. (ماخذ: مخزن برخط موزه بریتانیا، شماره ارجاع (WCT192806

اگر پادشاه شوش و انشان در دوره ما می‌زیست و پس از ساخت بنایی عمومی در شهر قصد داشت لوح احداث بنا را به فارسی درج کند؛ چه می‌نوشت؟



از طریق داستانی واحد است که امکان همکاری‌های میان‌رشته‌ای را در فهم و با شهر باز می‌گردم. ادعای من این است که روایث یکتا صورتی است که امکان ساختن شهرها فراهم می‌کند. و چطور داستان‌های شهر در قالب فصول کتابی می‌دهد هر سه نقطه قوت نظریه پیچیدگی، یعنی در نظر داشتن ۱. عنصر زمان‌مندی و تغییر؛ ۲. کلیت و ارتباط وجود مختلف و ۳. معناداری و هویت شهر، که لازمه فهم

شهر است ممکن شود. داستان‌ها امکان در صوری و ساختاری میان پدیده‌ها است.^۲ این شیوه متعلق به جهان علم تجربی و متوجه مقوله‌بندی منطقی عالم است. شیوه دیگر، شیوه روایی، مرکز بر معنایی است که به تجربه‌های ما می‌توان نسبت داد، تجربه‌هایی که در قالب داستان بیان می‌شود. داستان‌هایی که درباره آدمی یا نیت‌ها و اقدامات اوست و عواقب و نتایجی که این نیات و اقدامات در پی دارد.^۳ «هر شیوه اندیشه‌ای دارای نقاط قوت خاصی است. شیوه علمی-منطقی به ما قدرت پیش‌بینی می‌دهد تا به وسیله آن فرضیه‌هایمان را در باب ماهیت واقعیت بیازماییم. برخلاف آن، شیوه روایی عالم پیچیده و اغلب مبهم نیات و اعمال آدمی را در ساختار معناداری (در صورت داستان) سامان می‌بخشد.»^۴ این دو شیوه تفکر مکمل هم‌اند و نمی‌توان یکی را جانشین دیگری کرد؛ اما با ورود به دوره مدرن و با تفوق زبان ریاضی و غلبه شیوه تفکر منطقی، از امکان روایت به منزله شیوه‌ای آن تقسیم کرد.

1. <http://comittg.city-insights.com/en/page/3614>
- 2 . Bruner, J. (1986). Actual minds, possible worlds. P12.

برونر نخستین فردی نیست که چنین جنسی از تفکیک میان دو شیوه را طرح می‌کند. بنا بر نظر هوسرل معانی یک نظام را می‌توان به دو دسته بعد فرمی/ نحوی آن که برابر ساختار نظام یا به عبارتی ارتباط میان عناصر آن است و نیز بعد استعاری/ غیرجبری یا معناشناختی آن تقسیم کرد.

3. Ibid.
4. Ibid.

شهر این ابعاد زمان، مکان و رویداد را در یک کل معنی‌دار فراهم می‌کنند. فهم شهر به مثابه داستان گذشته و آینده شهر را به هم می‌آمیزد و در آن خاطرات گذشته و روایتها و تجربه‌ها با امکانات آینده یک‌جا در نظر گرفته می‌شود.

نخستین خالقان می‌دانستند که فقط بناها را خلق نمی‌کنند؛ بلکه در کار ساختن داستانی مدام در حال پیش‌روی‌اند. داستانی که فقط درباره ساختارهای شهر نیست؛ بلکه روایت هدف و معنای زندگی آدم‌های آن است. آنان این داستان را بر الاح گلی می‌نوشتند تا با دیگران به اشتراک بگذارند.^۱

مقدمه

ما آدمیان عالم واقع و تجربه‌هایمان از این عالم را از دو راه متفاوت می‌فهمیم و تفسیر و بیان می‌کنیم: شیوه علمی – منطقی و شیوه روایی. محصول نهایی شیوه علمی – منطقی نظامی از تبیین‌ها و توصیف‌های است که مبتنی بر ریاضی و مرکز بر روابط



است. محدودیت اساسی این شیوه در این است که در آن اشاره به هر آنچه آدمی تجربه می‌کند و ادراک subjective خوانده می‌شود ارزشمند نیست. از سوی دیگر زبان ریاضی زبان جهانی است که تفاوت‌ها را برنمی‌تابد. دنیایی که می‌سازد دنیای همسانی‌ها و عدم تنوع است. در این زبان مسلط universal، کیفیت خاص هر مکان و زمان و فرهنگ امکان ظهور نمی‌یابد. محتوای شاعرانه واقعیت در این صورت منطقی امکانی برای پدیدار شدن ندارد. بدین ترتیب ساحت مهمی از وجود آدمی از میانه میدان تصمیم‌گیری‌ها حذف می‌شود. آدمی بسان کلی پیچیده با ساحت متفاوت مطرح نمی‌شود و عالم طراحی و برنامه‌ریزی نیز به تبع آن تک‌ساحتی است. در حالی که کاربرد هر یک از این دو شیوه شناخت و فهم جهان در مطالعه و برنامه‌ریزی برای شهر دو نتیجه کاملاً متفاوت حاصل می‌کند؛ در این نوشته می‌خواهیم بر اساس مضمون این تفکیک نشان بدهم که چگونه شیوه روایی به

آنچه معنا را شکل می‌دهد در مواجهه با واقعیت زندگی روزمره و تعامل با دنیای واقعی، در میانه میدان زندگی، حاصل می‌شود. برای ساکنان مکان این مواجهه در عادات زندگی روزمره، در تجربه آنچه می‌گذرد نمایان می‌شود.^۵ و چنین تجربه‌ای را نمی‌توان صرفا به زبان انتزاعی ریاضیات و منطق تبیین کرد. زبان اعداد و زبان مفاهیم کلی قادر نیست تجربه بلاواسطه از واقعیت را بازنمایی کند. برای این کار ما به زبانی استعاری نیاز داریم. با این حال ما هنوز در برنامه‌ریزی‌ها بر اساس قوانین علم تجربی واقعیت را در قالب دوتایی‌های عینی/ ذهنی و حقیقی (برآمده از علم تجربی) / شخصی طبقه‌بندی می‌کنیم و آنچه ذهنی و شخصی است را به سبب ناتوانی در آزموده شدن و مورد توافق جهانی قرار گرفتن در نظر نمی‌گیریم. در شیوه فهم علمی - منطقی، امکان پرسش از اینکه چرا انسان‌ها می‌سازند؛ غایت زندگی آدمیان چیست و ساخته آدمی چگونه می‌تواند در خدمت این غایت باشد منتفی

5. Pérez Gómez, Alberto. "Early Debates in Modern Architectural Education: Between Instrumentality and Historical Phronesis." 6. Ibid.





صورت عام و بهره‌گیری از داستان به صورت خاص برای فهم شهر و در نتیجه تصمیم‌گیری و طراحی برای آن ضروری و گریزناپذیر است. امیدوارم طرح این بحث به صورت ضمنی روش کند که غفلت از شیوه روایی در فهم شهر برای طراحی‌های امروزمان چه پیامدهای ناگواری در پی داشته و خواهد داشت.

نظریه پیچیدگی و شهر

اگر پیچیدگی عامل حیات‌بخش شهرهای است، بدون ساده‌سازی، تجزیه و تحلیل ابعاد مختلف شهر، ترسیم‌های گرافیکی و تحلیل‌های آماری چه راهی برای فهم شهر می‌ماند؟ آشفتگی را چگونه می‌توان به فهم درآورد؟

«فکر کردن نیز به اندازه هر عمل و اقدام دیگری راهبردها و فنون خاص خود را دارد». از آنجا که به همه مسائل نباید به روشی یکسان اندیشید؛ پیش از هر اقدام و قبل از هر فکری در باب شهرها نخست باید روش کرد اصلاً شهر چگونه مسئله‌ای است؟ جین جیکوبز فصل پایانی کتاب

زنگی و مرگ شهرهای بزرگ امریکا^۸ را با این جملات آغاز کرده است. کتابی که هنوز هم از قله‌های اندیشه شهری است. او به نقل از ویور سه مرحله مختلف رشد اندیشه علمی را توان مواجهه با ۱. مسائل ساده و ۲. پیچیدگی‌های بی‌انتظام و ۳. پیچیدگی‌های سازمان‌یافته معرفی و شیوه مواجهه شهرسازان دوره مدرن با شهر، یعنی اندیشیدن به آن به مثابه مسئله‌ای ساده، را نقد کرد. در نظر او رشد اندیشه در پس برنامه‌ریزی شهری نیز از سه مرحله یادشده گذر کرده است. مسائل ساده مسائلی‌اند که در آن دو (یا در نهایت سه-چهار) متغیر با هم ارتباط دارند و می‌توان از راه کمیت اول رفتار دومی را - با نادیده گرفتن تاثیر اندک باقی عوامل - با دقیق بالا شناخت؛ نظیر رابطه میان فشار گاز و حجم آن.^۹ قسمت عمده پیشرفت صنعتی بشر بر اساس کاربرد همین جنس مسائل با ساختار ساده بوده است.

دسته دوم مسائل، یعنی پیچیدگی‌های بی‌انتظام، با سیستم‌های بزرگ حاوی

7 . Jacobs, Jane. Death and Life of Great American Cities. P. 428.

۸ . کتاب را حمیدرضا پارسی و آرزو افلاطونی در ۱۳۸۶ با عنوان زندگی و مرگ شهرهای بزرگ امریکایی به فارسی ترجمه کرده‌اند.

۹ . ص. ۴۲۹

آشфтگی سراسری شهرها دده‌ها خاطر نظریه پردازان و برنامه‌ریزان شهری را می‌آزرد و تمایل به عقلانی کردن و نظم بخشیدن به شهرها به ساده‌سازی مسائل شهری و تقلیل ابعاد درهم‌تنیده شهرها انجامید. در دوران مدرن این امر سبب طرح‌های شهری‌ای شد که بیش از ساکنان برای اداره‌کنندگان، ماموران مالیات و گردشگران خوانا و قابل درک بود. تازه در دده‌های اخیر بود که روشن شد آنچه شهرها را زنده می‌سازد همین آشфтگی است

متغیرهای بسیار سر و کار دارد. در این ۵۰ هزار نفر می‌توان تا میزان خوبی حد جنس مسائل رفتار هر یک از متغیرهای متوسط آن را پیش‌بینی کرد. روش شناخت مستقل بی‌نظم و ناشناخته است؛ اما در این نوع مسائل تحلیل آماری و استفاده سیستم به مثابه کل دارای ویژگی‌های از نظریه احتمالات است.

متغیر قابل تحلیل و منظمی است؛ نظیر در سومین دسته از مسائل، پیچیدگی‌های سازمان‌یافته، متغیرهای طول عمر آدمی که در میان افراد مستقل بسیار متفاوت است اما در جمعیت بالای

شد آنچه شهرها را زنده می‌سازد همین آشقتگی است.^{۱۱}

مطالعات در باب پیچیدگی در دهه‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ پا گرفت و به سبب کاربردپذیری وسیعش میان رشته‌های مختلف شایع شد. شاخه‌ای از برنامه‌ریزی شهری با عنوان نظریه پیچیدگی شهرها در ۱۹۸۰ ظهرور کرد.^{۱۲} به یاری این نوع مطالعات روشن شد فهم پدیده‌های چندوجهی در هم‌تنیده‌ای چون شهر چگونه ممکن می‌شود.

در یک کل ارگانیک دارند.^{۱۳} خاصیت چنین نوع مسائلی این است که، بدون آنکه بدانیم چگونه، هر تغییری در یکی از اجزاء به تغییر در دیگر اجزا و در کل می‌انجامد. بنابراین متوسط رفتار این متغیرها را نمی‌توان بر اساس محاسبات آماری پیش‌بینی کرد. شهرها دقیقاً مسائلی از این نوعند. در حالی که به گفته جیکوبز نظریه‌پردازان شهری مدرن متداوماً شهرها را به منزله مسائل ساده و پیچیدگی بی‌انتظام درنظر گرفته و سعی در تحلیل و برخورد با آنها بدین دو شیوه داشته‌اند.

آشقتگی سراسری شهرها دهه‌ها خاطر نظریه‌پردازان و برنامه‌ریزان شهری را می‌آزد و تمایل به عقلانی کردن و نظم بخشیدن به شهرها به ساده‌سازی مسائل شهری و تقلیل ابعاد درهم‌تنیده شهرها انجامید. در دوران مدرن این امر سبب طرح‌های شهری‌ای شد که بیش از ساکنان برای اداره‌کنندگان، ماموران مالیات و گردشگران خوانا و قابل درک بود. تازه در دهه‌های اخیر بود که روشن

اگر شهر سیستم نیست پس چیست؟ سیستم‌های پیچیده در هم‌تنیده یا کلیتی معنادار؟

بیشتر نویسنده‌گان تا دهه‌های اخیر بر سر این توافق داشتند که شهر باید به مثابه کلیتی در نظر گرفته شود که درون آن هر چیزی به همه چیزهای دیگر ربط پیدا می‌کند.^{۱۴} اما در توصیف اینکه چنین کلیتی چیست و مطابق چه قاعده‌ای باید با آن رفتار کرد توافقی وجود نداشته است. راهبردهایی که آنان برای مواجهه با این

10. Marohn, Charles. "Organized Complexity." *Strong Towns*. Accessed January 2019 ,19. <https://www.strongtowns.org/journal/4/5/2016/organized-complexity>.

11. Hemenway, Toby. *The Permaculture City: Regenerative Design for Urban, Suburban, and Town Resilience*. Chelsea Green Publishing, 2015.

12. Ibid.

13. Harvey, David. *Social Justice and the City*. University of Georgia Press, 2010 (revised version). P 303.



14 Harvey, David. Social Justice and the City. University of Georgia Press, 2010 (revised version). P 303.

۱۵ . برای آنکه تقاضوت میان دو نوع ساختار انتزاعی نیمه‌شیکه و درخت را بفهمیم نخست باید مفاهیمی را روشن کنیم. یک مجموعه مجموعی از اجزای است که ماتصور می‌کنیم بنا به دلیلی به یکدیگر تعلق دارند. وقتی اجزای یک مجموعه به سبب کار یا همکاری با یکدیگر به هم تعلق دارند، ما آن مجموعه را سیستم می‌خوانیم. فرض کنید داروخانه‌ای منتهی به نبش یک چهارراه با چراغ قرمز قرار دارد که یک دکه روزنامه‌فروشی نیز پیوسته بدان در پیاده‌رو نصب شده است. مشتریانی که پشت چراغ قرمز منتظر می‌شوند؛ چون کار دیگری ندارند، به روزنامه‌های به نمایش گذارده شده می‌نگرند و گاه از آن خرد می‌کنند. کل این اجزا یعنی آدمها، داروخانه و پیاده‌رو و چراغ قرمز و دکه و روزنامه‌ها و پولی که جابجا می‌شود با هم کار می‌کنند و در نهایت یک سیستم می‌سازند. ارتباط میان اجزای این سیستم را به صورت ساختاری انتزاعی می‌توان دریافت. اگر در این ساختار زیرمجموعه‌ها به یکدیگر هم‌پوشانی داشته باشند؛ ما ساختار نیمه‌شیکه و در غیر این صورت ساختار درختی خواهیم داشت. اجزای ثابت این سیستم – یعنی پیزه‌هایی به جز بول و مردم- واحد شهری خوانده می‌شود. در ساختار درختی هیچ یک از اجزای یکی از واحدهای شهری با واحدهای دیگر ارتباط مستقل نخواهد داشت. درست مثل اینکه در یک جامعه اعضایی یک خانواده مجاز نباشند با اعضای خانواده‌های دیگر دولتی کنند؛ مگر آنکه کل خانواده با کل خانواده دیگر دوست باشد.

اما شهر درخت نیست، نمی‌تواند و نباید باشد. شهر محلی برای زندگیست و در شهری که به سبب درخت بودن هم‌پوشانی، یعنی تداخل و هم‌زمانی، اجزای مختلف زندگی درونش از هم بگسلد؛ زندگی به قطعه‌هایی تجزیه خواهد شد. الکساندر هشدار می‌دهد «اگر شهرها را مثل درخت طراحی کنیم؛ آنها زندگی ما را تکه تکه خواهند کرد»

ثابتی برای شهر تعریف می‌کند، انعطاف دیدگاهی منجر می‌شود که شهر را به مثابه لازم برای مواجهه با ساختار پویای روابط مسئله‌ای ساده یا با پیچیدگی بی‌انتظام اجتماعی در شهر را ندارد.^{۱۴} کلیت در نظر می‌گیرند گاه به همان دیدگاهی منجر می‌شود که شهر را به مثابه اجتماعی در شهر را ندارد.^{۱۴} در مقاله شهر درخت نیست، کریستوفر الکساندر نخستین بار در ۱۹۶۵ ایده شهر چیزها و فعالیت‌ها. مدل‌سازی سیستمی به مثابه نیمه‌شبکه را در انتقاد به ساختار نیز گرچه متوجه تاثیر و تاثرات اجزای شهر است؛ چون دسته‌ها و فعالیت‌های درختی شهرهای مدرن طرح کرد.^{۱۵}

مهمترین مشکل ساختار درختی ایستا و ثابت بودن آن است، در حالی که شهرها پویا و مدام در حال دگرگونی‌اند؛ درخت فقط یک ساختار یکتاست، در حالی که شهرها می‌توانند و باید در فرم‌های فضایی و پیکربندی‌های متنوعی وجود داشته باشند؛ و در حالی که ساختار سلسله‌مراتبی درخت نظمی کاملاً روشن و قطعی دارد و سازماندهی نهایی شده است؛ شهرها همواره آثاری در حال پیش‌روی و تغییر خواهند بود^{۱۶}.

چه درخت و چه نیمه‌شبکه هر دو شیوه‌هایی‌اند برای اندیشیدن در باب این که چطور مجموعه‌ای از تعداد زیادی سیستم کوچک ترکیب می‌شود و سیستمی پیچیده را تشکیل می‌دهد. در واقع هر دو نام‌هایی‌اند برای ساختار هر مجموعه.

اما شهر درخت نیست، نمی‌تواند و نباید باشد. شهر محلی برای زندگیست و در شهری که به سبب درخت بودن هم‌پوشانی، یعنی تداخل و هم‌زمانی، اجزای مختلف زندگی درونش از هم بگسلد؛ زندگی به قطعه‌هایی تجزیه خواهد شد. الکساندر هشدار می‌دهد «اگر شهرها نیمه- شبکه در دومی است. تفاوت مهم

16. Bettencourt, Luis.
(2016). "The Complexity of Cities and the Problem of Urban Design". P. 53.

17. Alexander, C.
(1965) A City is Not a Tree. Architectural Forum, Vol 122, No 1, April 1965,
P 5-3.



ما را تکه تکه خواهند کرد»^{۱۸}. از نظر او اکثربت شهرهای طراحی شده مدرن دارای ساختار درختی بوده است و این را بر اساس تحلیل گرافیکی نقشه این شهرها نشان می‌دهد. او سبب را در این می‌داند که نمی‌توان ساختار نیمه شبکه را در یک اقدام یکباره در صورتی ذهنی مجسم کرد. و این مشکلیست که طراحان با آن روبرویند. در حالی که ساختار درختی در ذهن یکباره به آسانی قابل دسترس است؛ ساختار نیمه شبکه در چشم ذهن قابل نگهداری نیست. نمی‌توان هم‌زمان یک پدیده را یکباره در چندین دسته‌بندی در ذهن قرار داد^{۱۹}. با این حال الکساندر راهبردی برای اندیشیدن به شهر به منزله موجودی بسیار پیچیده طرح نمی‌کند. جف جانسون با طرح نظر الکساندر در مقالهٔ یادشده شهر را هایپر شبکه^{۲۰} معرفی می‌کند که به معنی «سیستم‌های سیستم‌های سیستم‌ها» است. او روش‌های برنامه‌ریزی شهری امروز را که بر اساس تحلیل‌های تکنیکی و گرافیکی و محلی

برای پیش‌بینی آینده شهر است کارامد نمی‌داند و ضرورت شیوه‌های جدید را برای بررسی دگرگونی سیستم‌های پیچیده‌ای نظیر شهر طرح می‌کند. از نظر او این امر نیازمند شیوه‌های نوینی برای تجسم شهرها و محاسبه کردن دگرگونی‌های چندبعدی آنهاست. او شهر را به سه سطح میکرو و ماکرو و مزو تقسیم می‌کند و پیشنهاد می‌دهد این سه سطح از شهر را با استفاده از پایگاه‌های داده بزرگ شبیه‌سازی کنیم تا زیرسیستم‌های متعدد شهر در قالبی منسجم ترکیب شود.^{۲۱} بر مبنای آنچه دربارهٔ شیوهٔ روایی و منطقی در آغاز مقاله طرح کردم؛ پیشنهاد جانسون نیز درون شهرهای علمی- منطقی می‌گنجد. واژه‌ای شیوهٔ علمی- منطقی می‌گنجد. واژه‌ای «محاسبه» و «بررسی» و طبقه‌بندی‌هایی که مطرح می‌کند و در نهایت راهی که برای حل مسئله شهر پیش می‌نهد ما را به این نتیجه می‌رساند.

روایت و پیچیدگی؛ فهم و شهر

- 18. Ibid, p17.
- 19. Ibid, pp. 15-14.
- 20. Hyper-network
- 21. Johnson, Jeffery. "cities: systems of systems of systems" in: J. Portugali et al. (eds.), Complexity Theories of Cities Have Come of Age, DOI -24544-642-3-978/10.1007_9_2, # Springer-Verlag Berlin Heidelberg 2012. P 171.

در حالی که نقطه قوت نظریه پیچیدگی ۱. در نظر داشتن عنصر زمان‌مندی و تغییر؛ ۲.

کلیت و ارتباط وجهه مختلف و ۳. معناداری و هویت شهر است. یعنی:

۱. متوجه پویایی‌ها و تحرک‌ها در شهر است، پویایی‌هایی که منتج از پویایی وجه اجتماعی و ذهنی زندگی جمعی انسان‌هایی مختار در بستر طبیعتی دگرگون‌شونده است؛ و
۲. در هم‌تنیدگی‌ها و همپوشانی‌های وجهه مختلف شهر را به حساب می‌آورد و شهر را به مثابه یک کلیت در نظر می‌گیرد؛
۳. و در نهایت این کلیت را معنی‌دار و با هدف و هویت طرح می‌کند.

روایث یکتا صورتی است که امکان می‌دهد هر سه این ویژگی‌ها که لازمه فهم شهر است ممکن شود. آنچه روایت را به واقعیت زندگی متصل می‌کند، فقدان سلسله‌مراتب درختی میان رخدادها و امکان درک اثر پروانه‌ای جزئیات و رخدادهای به ظاهر کم‌اهمیت است.

«توجه به روایتها در دو دهه اخیر رشد چشمگیری پیدا کرده است. اکنون شهر به همان اندازه از طریق داستان‌ها

ریسمان‌های نامرئی شهر در داستان مرئی می‌شود

امکان دیدن تنگه بُسفر - حتی اگر شده از دور - برای استانبولی‌ها اهمیتی معنوی دارد که توجیه می‌کند چرا روزن‌های

22. Ameel, L., 2015.
"Telling Tales of Jatkasaari", in Berglund, E. & Kohtala, C. (eds.). Uusi Helsinki? Det Nya Helsingfors? Changing Helsinki?, Nemo, Helsinki.

23. Van Hulst, M., 2012.
"Storytelling, a model of and a model for planning", Planning Theory, (3)11 318-299.

24. MacIntyre, 1990/1981, p. 129 in Czarniawska, Barbara . "The 'Narrative Turn' in Social Studies."

۲۵ ارتباط صور روایی دیگر نظیر شعر، افسانه و رمان را نیز می‌توان با شهر بررسید.



گزاره‌هایی که داستان‌ها را می‌سازند احکام مطلق قطعی و همیشگی صادر نمی‌کنند. ۵۰ سال پس از نگارش مقالهٔ الکساندر، جان مینت در نقد دیدگاه او نام مقاله‌اش را «اگر شهر درخت نیست، سیستم هم نیست» گذاشت. از نظر او «این فرضیه بر خطاست که با شهر می‌توان به مثابه جسمی مصنوع رفتار کرد. سیستمی که در معرض طراحی جامع و کنترل شدن است. شهر شامل شمار بسیاری از سیستم‌هاست و نمی‌توان آن را به صورت جامع طراحی کرد.» شاید اگر مقاله‌اش را چهل سال دیرتر می‌نوشت، او هم به همین راه حل می‌رسید که شهر شامل شمار بسیاری از داستان‌هاست و داستان‌ها با وارد کردن عنصر ذهنیت، قابلیت فهم وجوده ابهام و عدم قطعیت شهر را فراهم می‌کنند.

۲۶ . ردپای این مضمون را پیش‌تر در آثار گیورک زیمل، والتر بنجامین و هائزی لوفور می‌شود دید. پیشینهٔ رویکردی شبیه به این در مفهوم «قابل تصور بودن» شهر نزد کوین لینج وجود دارد. «کیفیتی که در هر جسم این امکان را ایجاد می‌کند تا با درجه بالایی از احتمال در هر ناظر تصور نیرومندی از خود برانگیزد.»^{۲۶}
 (“The city as a narrative dispositive | Unità di Crisi.” Accessed January 2019, 18. <http://www.unitadicrisi.org/the-city-as-a-narrative-dispositive/>. P.3.)

گشوده به دریا درست مثل محراب‌های فضاهای شهر محمول صورت‌بندی مساجد، سکوی عشای ربانی در کلیساهاي معانی، نشانه‌ها و روایتها و مسیحی، و توان در کنیسه‌هاست. و بازنمایی‌هاست.^{۲۶} مضمون «شهر به مثابه کلیتی معنادار» دال بر این موضوع است ناهاخوری در اتاق‌های نشیمن رو به که این معانی و روایتها چیزی جدای بُسفر ما رو به همین منظره چیده شده‌اند. از شهر نیست. بناها و فضاهای و آدم‌های (اورهان پاموک، استانبول: خاطرات و شهر) مستقل شهر را این معانی و روایتها و



اثر مصنوعی در مقیاس بزرگ در ک شود،
در حالی که دستساختهای سیستم‌های
ساده‌اند؛ پس آنچه آن را پیچیده می‌سازد

چیست؟^{۲۸}

داستان، روایت، تاریخ و شهر: چگونه قوهای سیاه داستان‌های شهر را می‌سازند.

بخش مهمی از وقایع شهر از جنس رخدادهای قلمرو علوم تجربی مثل افتادن سیب از درخت در فیزیک نیست. این وقایع با مسئله پیچیده‌ای به نام انسان و قدرت انتخاب گسترده و اختیار او و نیات و تفسیرهای متنوعش مرتبط است. این امر پیچیده با رویکردی از بالا به پایین و در سطحی کلان قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی به صورت قطعی نیست. آن را نمی‌توان بر اساس شماری آمار و گزارش و پایگاه‌های داده و تحلیل‌های گرافیکی درک کرد. یک وجه از جنس متمايز این واقعه را از طریق استعاره قوی سیاه می‌توان توضیح داد.
قوی سیاه نزد فلاسفه^{۲۹} به واقعه نادری

نشانه‌های است که به یکدیگر مرتبط می‌کند،
تا بتوان شهر را به مثابه کلیتی معنادار
درک کرد.

بر چنین وجهی از شهر که به ذهنیت ساکنان مربوط است، در تبیین الکساندر و برخی از ادامه‌دهندگان نظر او تاکید نشده است.^{۲۷} علی‌رغم اهمیتی که آنان بر دربرگرفتن شهر به مثابه کلی یکپارچه می‌دهند؛ در آثار ایشان همه ابعاد وجودی آدمها و زندگی جمعیشان در شهر، فارغ از آنچه از آنان و آثار فعالیت‌هایشان مشاهده‌پذیر است، در نظر گرفته نمی‌شود. در این صورت تصمیم‌ها یا معطوف به وجه ملموس ثابت شهر خواهد بود؛ یعنی همان‌چه که الکساندر واحد شهری می‌خواند و یا آنچه اثراتش به صورت مستقیم قابل مشاهده است نظیر تعاملات اجتماعی. پس چگونه آنچه این آدمها را به گونه‌ای ناملموس به هم می‌پیوندد و محل زندگیشان را یکی می‌کند، خاطرات جمیعی و هویت مشترکشان را در شهر به حساب خواهیم آورد؟ اگر شهر به مثابه

۲۷ . پرتوگالی در مقاله‌ای

متاخر بر اهمیت توجه به قابلیت‌های شناختی عاملان و ساکنان شهر به متابه وجه تمایز شهر از سیستم‌های پیچیده ارگانیک طبیعی تاکید می‌کند. او امکان سفر ساکنان در زمان و روح به گذشته و آینده را از جمله این قابلیت‌ها می‌شمرد که طراحان شهر باید در نظر بگیرند.

Portugali J. (2016) What Makes Cities Complex?. In: Portugali J., Stolk E. (eds) Complexity, Cognition, Urban Planning and Design. Springer Proceedings in Complexity. Springer, Cham

28. Portugali J. (2016) What Makes Cities Complex?. In: Portugali J., Stolk E. (eds) Complexity, Cognition, Urban Planning and Design. Springer Proceedings in Complexity. Springer, Cham.

۲۹ . کارل بویر برای بیان

کاستی استدلال استقرایی از استعاره قوی سیاه استفاده کرد. بدین معنا که مشاهده هیچ تعداد قوی سفید نمی‌تواند ما را به این نتیجه متعق برساند که همه قوها سفیدند. پیش از او افلاطون از استعاره قوی سیاه به منزله امر ناممکن استفاده کرده بود. با پای گذاشتن اروبائیان به استرالیا و مشاهده نخستین قوی سیاه وجه کاربرد این استعاره تغییر کرد.



متوسط کمیت‌ها را روشن می‌کنند و با توجه به گزاره‌های کلی تعمیم‌داده شده در باب موارد خاص تصمیم می‌گیریم و دست به پیش‌بینی‌های قطعی و در سطح کلان برای شهر می‌زنیم. ماهیت مسائلی که به شیوه روایی باید در باب آنها اندیشید ابهام و غیر قابل پیش‌بینی بودن است. این دو ویژگی در هر پدیده تفاوتی اساسی در شیوه برخورد ما با آن ایجاد می‌کند. زندگی آدمی و آنچه در ارتباط تنگاتنگ با آن است، و در صورت اجتماعی اش شهر، از چنین ماهیتی برخوردار است.

گزاره‌هایی که داستان‌ها را می‌سازند احکام مطلق قطعی و همیشگی صادر نمی‌کنند. ده سال پس از نگارش مقالهٔ حفظشان افزایش می‌یابد. این انحراف، با عنوان سوگیری نگاه به عقب، ما را از یادگیری مناسب از گذشته بازمی‌دارد. «ما عادت بدی داریم که به دنبال قوانین در تاریخ می‌گردیم. گویی رانندگانی هستیم که از شیشه عقب اتومبیل می‌نگریم در حالی که تصور می‌کنیم در حال دیدن شدن است. شهر شامل شمار بسیاری از روبروییم».^۳. ما بر اساس آمارها که حد گفته می‌شود که به ندرت قابل پیش‌بینی است و دامنه تاثیرات بسیاری دارد. «اغلب مردم انتظار دارند همه قوها سفید باشند، چون تجربه گذشته به آنها این را می‌گوید و در نتیجه قوی سیاه تعجب‌برانگیز است. اتفاقی که فراتر از قلمرو انتظارات معمول ما قرار می‌گیرد. مردم تمایل دارند که برای چنین واقعه‌ای نیز توضیحی بسازند تا آن را قابل پیش‌بینی‌تر و کمتر اتفاقی کند.» ذهن‌های ما برای ذخیره‌سازی بهینه به گونه‌ای طراحی شده که وقایعی را از گذشته حفظ کند که به گزاره‌ای کلی و تعمیم‌دهنده مرتبط است. چون بدین ترتیب حجم اطلاعات کاهش و قابلیت حفظشان افزایش می‌یابد. این انحراف، با عنوان سوگیری نگاه به عقب، ما را از یادگیری مناسب از گذشته بازمی‌دارد. «ما

30. "LEARNING TO EXPECT THE UNEXPECTED | Edge. Org." Accessed January ,19 2019. https://www.edge.org/conversation/nassim-nicholas_taleb-learning-to-expect-the-unexpected.



روایی، فیلم‌ها و داستان‌ها امکان این را دارند که وجوده عینی و ذهنی چیزها را در بستری زمانی با هم درآمیزند و ما را به عرصه تجربه زندگی روزمره نزدیک کنند. گونه‌ای شبیه‌سازی واقعیت که در مدل‌سازی‌های کامپیوتری کنونی موجود نیست. اگر معیار سنجش قوت داستان در میزان شباهت آن به زندگی واقعی باشد؛ آنگاه داستان ظرفی تصوری برای زندگی آدمی در ارتباط با جهان واقع فراهم می‌کند؛ همان‌گونه که شهر محملي برای زندگی جمعیست. پیوند با زندگی و با واقعیت تجربه شده، یکپارچگی زمان و مکان و رخداد، نقطه کلیدی در کار ارتباط میان داستان‌ها و شهرهاست.

سخن پایانی: فهم داستان‌های شهری شهری سرشار از داستان می‌خواهد

علاوه بر آنکه داستان‌ها فهم شهر را ممکن می‌کند؛ شهرها برای شهر شدن به داستان نیاز دارند. در شهرهای زنده، پیچیدگی بسیار امکان این را فراهم می‌کند تا مردم

سیستم‌هاست و نمی‌توان آن را به صورت جامع طراحی کرد»^{۳۳} شاید اگر مقاله‌اش را چهل سال دیرتر می‌نوشت، او هم به همین راه حل می‌رسید که شهر شامل شمار بسیاری از داستان‌هاست و داستان‌ها با وارد کردن عنصر ذهنیت، قابلیت فهم وجوده ابهام و عدم قطعیت شهر را فراهم می‌کنند.

چرا ترکیب زمان و مکان و رویداد مهم است؟

«داستان‌ها، دست کم داستان‌های خوب، انسجام دارند و یکپارچگی و تمامیت را به ذهن متبار می‌کنند»^{۳۴}. از راه طرح داستانی است که واقعی خاص در کلی معنی دار ظاهر می‌شود. مجموعه‌ای پراکنده و نامرتب از واقعی که در صورت نبود طرح داستان در قالب سیاهه یا روزشمار فهرست می‌شد.^{۳۵}.

داستان‌ها امکان در هم آمیختن ابعاد زمان، مکان و رویداد را در یک کل معنی دار فراهم می‌کنند. صور مختلف روایت، تاریخ، درام، زندگی‌نامه، قوم‌نگاری

31. John Minett (1975) If the city is not a tree, nor is it a system, Planning Outlook, 18-4 ,2-16:1, DOI: 00320717508711494/10.1080

32 . Czarniawska, Barbara ."The 'Narrative Turn' in Social Studies." In Narratives in Social Science Research, 16-2. , Introducing Qualitative Methods. London: SAGE Publications, Ltd, 2004. p. 3. 33. Ibid, P 7.



کتابنامه

- Adler, Jonathan M. "Two Modes of Thought: The Narrative/Paradigmatic Disconnect in the Bailey Book Controversy." *Archives of Sexual Behavior* 37, no. 3 (June 25–422) : (2008). <https://doi.org/10.1007/s-008-10508-0>
 - Alexander, C. (1965) A City is Not a Tree. *Architectural Forum*, Vol 122, No 1, April 1965, pp 62-58.
 - Ameel, L., 2015. "Telling Tales of Jätkäsaari", in Berglund, E. & Kohtala, C. (eds.). *Uusi Helsinki? Det Nya Helsingfors? Changing Helsinki?*, Nemo, Helsinki.
 - Czarniawska, Barbara . "The 'Narrative Turn' in Social Studies." In *Narratives in Social Science Research*, 16-2. , Introducing Qualitative Methods. London: SAGE Publications, Ltd, 2004. doi: 9781849209502/10.4135.
 - Hemenway, Toby. *The Permaculture City: Regenerative Design for Urban, Suburban, and Town Resilience*. Chelsea Green Publishing, 2015.
 - Jacobs, Jane. *The Death and Life of Great American Cities*. Vintage Books, 1992.
 - Jiang, Bin. "A City Is a Complex Network." In: Michael. W. Mehaffy (ed). Christopher Alexander *A City is Not a Tree: 50th Anniversary Edition*. Sustasis Press: Portland, 2015.
 - Johnson, Jeffery. "cities: systems of
34. STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in *Places Journal*: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>
35. Szacka, Léa-Catherine. "Insight: Life, Death, and Ephemerality of Postmodern Architecture." *Architectural Research Quarterly* 22, no. 3 74-271 : (2018). doi:10.1017/S1359135518000659.
36. STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in *Places Journal*: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>

روابط به شدت شخصی شده‌ای با محیط برقرار کنند. روابطی که صمیمیت، تبادل و تضاد در روابط اجتماعی و درون‌نگری فردی را در آنان بپرورد. همه اینها شهر را به نوبت به صحنه‌ای از درام، کمدی، رمانس و تراژدی بدل می‌کند.^{۳۴} چنین شهری سرشار از داستان‌هاست. اما در حالی که امروزه بنها را به مثابه برپاشونده‌هایی موقت با چرخه عمر ۲۵ ساله می‌سازیم^{۳۵}، ساخت و سازهایی که دیگر در آنها دوام یکی از سه ارزش اساسی محسوب نمی‌شود؛ شهرهای امروز و فضاهایشان هنوز داستان‌هایی پایدار دارند؟ آیا ما برایشان داستان ساخته‌ایم و داستان‌هایشان را جاودانه کرده‌ایم؟ آیا طراحان شهر در هر تصمیمی برای ساکنان شهر از خود می‌پرسند آنچه طرح‌ریزی کرده‌اند آن قدر پیچیده و غنی و ظرفی هست که بتواند روایتهای متعددی را بپرورد که ساخته خودشان یا دیگران است یا طی زمان ساخته خواهد شد؟^{۳۶}



Springer Complexity. Springer-Verlag, 2012. <http://gen.lib.rus.ec/book/index.php?md5=f71e1e944b63a390eae94a8b330b6108>.

- Portugali J. "What Makes Cities Complex?" In: Portugali J., Stolk E. (eds) Complexity, Cognition, Urban Planning and Design. Springer Proceedings in Complexity. Springer, Cham, 2016.
- "The city as a narrative dispositif | Unità di Crisi." Accessed January ,18 2019. <http://www.unitadicrisi.org/the-city-as-a-narrative-dispositive/>.
- Van Hulst, M., 2012. "Storytelling, a model of and a model for planning", Planning Theory, 318-299 (3)11.
- STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in Places Journal: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>
- Szacka, Léa-Catherine. "Insight: Life, Death, and Ephemerality of Postmodern Architecture." Architectural Research Quarterly 22, no. 74–271 :(2018) 3. doi:10.1017/S1359135518000659.
- <http://comittg.city-insights.com/en/page/3614>
- systems of systems" in: J. Portugali et al. (eds.), Complexity Theories of Cities Have Come of Age, DOI -3-978/10.1007_9_2-24544-642, # Springer-Verlag Berlin Heidelberg 2012. Pp 171 -153.
- STRICKLAND, ROY. "Background into Foreground: Film as a Medium for Teaching Urban Design" in Places Journal: V 18, Issue 2. AUGUST 2006. Retrieved from: <https://placesjournal.org/assets/legacy/pdfs/background-into-foreground.pdf>
- "LEARNING TO EXPECT THE UNEXPECTED | Edge.Org." Accessed January 2019 ,19. https://www.edge.org/conversation/nassim_nicholas_taleb-learning-to-expect-the-unexpected
- Minett, John (1975) If the city is not a tree, nor is it a system", Planning Outlook, 18-4 ,2-16:1, DOI: 00320717508711494/10.1080
- Pamuk, Orhan. Istanbul: Memories and the City. Vintage Book: New York, 2006.
- Pérez Gómez, Alberto. "Early Debates in Modern Architectural Education: Between Instrumentality and Historical Phronesis." In Timely Meditations: Architectural Philosophy and Hermeneutics, 89–2:171. Create Space Independent Publishing Platform, 2016.
- Portugali, Juval et al. Complexity Theories of Cities Have Come of Age: An Overview with Implications to Urban Planning and Design. 1st ed.



معرفی طرح پژوهشی بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق

پریسا رحیمزاده

طرح پژوهشی «بررسی رساله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق» در سال‌های ۱۳۹۵-۱۳۹۸ به سفارش فرهنگستان علوم و زیر نظر خانم دکتر زهرا اهری و آقای دکتر هادی ندیمی انجام شد و خانم‌ها فاطمه توانایی مروی، مربیم حیدرخانی، صحراء عابری زاهد، شیوا فلاح نجم‌آبادی، مهنام نجفی، به همراه بنده در آن مشارکت داشتیم. تا کنون مقاله «تحقیقات مسئله‌دار در معماری» منتج از آن طرح در فصلنامه آموزش مهندسی ایران پذیرفته شده است و مقالات دیگر در حال طی فرایند پذیرش و تدوین است. متن حاضر گزارش مجملی در معرفی اهداف و نتایج آن طرح است.

تحقیق معماری به روش‌های جدید علمی حوزه‌ای به نسبت جوان است. در این تحقیق بررسی و شناسایی شیوه‌های چند دهه گذشته و با تأسیس دوره‌های دکتری معماری تحقیق درباره معماری مواجهه با موضوع تحقیق یا به عبارتی بسط یافته است. گستردگی موضوعاتی که ذیل تحقیقات معماری جای می‌گیرد مسئله چگونگی پیشبرد تحقیق در چارچوب هر شیوه خاص، حوزه‌های

در این تحقیق با فهرست کردن حدود ۴۰۰۰ رساله دکتری معماری ۱۰۴ رساله از ۲۰ دانشگاه منتخب از میان دانشگاه‌های برتر جهان انتخاب شده است. چکیده‌ها (و در برخی موارد خلاصه و متن) این رساله‌ها از حیث چگونگی پرسش از موضوع تحقیق، فرایند پاسخ به آن و نتیجه تحقیق تحلیل و ذیل انواع تحقیق طبقه‌بندی شده است. هر چند اساس طبقه‌بندی انواع تحقیقات «سندراهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» بوده است، با توجه به مصاديق انواع دیگری از مواجهه با موضوع تحقیق به دسته‌بندی موجود افزوده شده است.

معمول کاربرد هر شیوه مواجهه با موضوع معماري، زمينه‌ها و انواع تحقیق، آداب تحقیق در طیف تحقیقات معماري است. یکی از مباحث این تحقیق در جهت تدقیق و بسط مهم سند دسته‌بندی تحقیقات معماري «سندراهبردی آموزش معماري: دوره دکتری» انجام شده است. در این سند درباره موجود و از دو حیث زمینه تحقیق و نوع آسیب‌شناسی وضع کنونی، چیستی دوره تحقیق است. در دسته اول تقسیم‌بندی دکتری معماري، محصلون دوره دکتری تحقیقات بر اساس نسبت موضوع تحقیق

مثابه مصاديقی که در این دسته‌بندی قرار می‌گیرد، تحلیل شده است تا با استفاده از آن انواع تحقیق توضیح داده شود. راهبرد تحقیق راهبرد طبقه‌بندی است و اساس این طبقه‌بندی «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» است.

فرایند انجام تحقیق در حوزه‌های مختلف معرفت می‌تواند مشخصات کلی مشابهی داشته باشد؛ مشخصاتی چون نظام‌یافته بودن جستجوی داده‌ها و استفاده از آن برای خلق دانش یا فهم بهتر پدیده‌ها که اساس چارچوب تازه تقسیم‌بندی انواع تحقیق در «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» است.

در این دسته‌بندی فرایند انجام تحقیق، که با نحوه تقریب محقق به موضوع آغاز می‌شود، اساس تقسیم‌بندی انواع تحقیق است. این دسته‌بندی شامل چهار دسته یا نوع تحقیق است: کاوش‌مدار، پرسش‌مدار، نظریه‌مدار، مسئله‌مدار^۲ که بر حسب فرایند انجام و نسبت آن با پرسش اصلی تحقیق است. سپس رساله‌های دکتری معماری دفاع شده در دانشگاه‌های برتر جهان، به

با حوزه‌های معرفت است و در دسته دوم دسته‌بندی «به اعتبار ماهیت تحقیق یا چگونگی نسبت تحقیق با پرسش آغازین و اصلی تحقیق یا محتوا و مفاد تحقیق» است.^۱ این تحقیق برای دستیابی به فهمی دقیق‌تر و مفصل‌تر از دسته‌بندی سند بر حسب نوع تحقیقات معماری انجام شده است تا بتوان از آن برای فهم تحقیقات پیشین و انجام تحقیقات جدید در معماری بهره گرفت.

تولید دانش جدید از طریق مفهوم‌سازی دانش خمنی موجود و تبدیل آن به دانش نظام‌مند صورت می‌گیرد تا بتوان آن را در تحقیقات جدید به کار بست. چنین فرایندی با بررسی تحقیقات موجود از منظرهای مختلف امکان‌پذیر می‌شود. در این تحقیق نخست تعاریف و دسته‌بندی‌های موجود درباره تحقیق و نسبتشان با چهارچوب دسته‌بندی «سند راهبردی آموزش معماري: دوره دکتری» بررسی شده است. سپس رساله‌های دکتری معماری دفاع شده در دانشگاه‌های برتر جهان، به

۱ اعضای شاخه هنر و معماری گروه علوم مهندسی، «سند راهبردی آموزش معماري: دوره دکتری»، ص ۵۴.

۲ همان، ص ۶۵.

مسئله مدار، پرسش مدار-نظریه مدار، نظریه مدار-مسئله مدار با توجه به نمونه‌ها تعریف شده است. این انواع در ماتریس زیر نشان داده شده است. خانه‌های ترکیبی ماتریس نشان‌دهنده فرایندهای مختلط تحقیق است. در این ماتریس، مبتنی بر فرایند تحقیق، حوزه‌های مختلف معرفت کنار هم قرار گرفته‌اند که در آن فرایندهای مشابهی برای جست‌وجوی داده و استفاده از آن برای خلق دانش دنبال می‌شود؛ خصوصیتی که با سرشت میان‌رشته‌ای تحقیق معماری هماهنگ است. افزون بر خانه‌های این ماتریس نوع ترکیبی از سه نوع نظریه مدار-پرسش مدار-مسئله مدار در نمونه‌ها وجود داشت که حاکی از امکان ترکیباتی متنوع‌تر از انواع تحقیق است. تصویر یک. ماتریس انواع تحقیق

در شرح انواع تحقیق برحسب نمونه‌ها چگونگی آغاز و فرایند و نتیجه تحقیقات بررسی شده است. در هر نوع تحقیق با تحلیل رساله‌ها اغلب ذیل آغاز و فرایند افزون بر چهار نوع تحقیق سند، انواع تحقیق ترکیبی کاوش مدار-پرسش مدار، کاوش مدار- و نتیجه انواع تحقیقات دسته‌بندی‌هایی

در این تحقیق با فهرست کردن حدود ۴۰۰ رساله دکتری معماری^۴ ۱۰۰ رساله از ۲۰ دانشگاه منتخب از میان دانشگاه‌های برتر جهان انتخاب شده است. چکیده‌ها (و در برخی موارد خلاصه و متن) این رساله‌ها از حیث چگونگی پرسش از موضوع تحقیق، فرایند پاسخ به آن و نتیجه تحقیق تحلیل و ذیل انواع تحقیق طبقه‌بندی شده است. هرچند اساس طبقه‌بندی انواع تحقیقات «سند راهبردی آموزش معماری: دوره دکتری» بوده است، با توجه به مصاديق انواع دیگری از مواجهه با موضوع تحقیق به دسته‌بندی موجود افزوده شده است.

مصاديق رساله‌های دکتری در بسیاری موارد در چارچوب یک فرایند خاص از جست‌وجوی داده و رسیدن به محصول تحقیق قرار نمی‌گرفت و حاکی از اختلاط فرایندهای تحقیق، به صورت همزمان یا متوالی بود. به این ترتیب در این تحقیق، افزون بر چهار نوع تحقیق سند، انواع تحقیق ترکیبی کاوش مدار-پرسش مدار، کاوش مدار- نظریه مدار، کاوش مدار-



فرعی تعریف شده است که گستره متنوع تحقیقات هر نوع را نشان می‌دهد و این گستره را به سامان درمی‌آورد.

در بین موضوعات بررسی شده مجموعه گسترهای از موضوعات کاملاً فنی تا موضوعات ذوقی و موضوعات نظری دیده می‌شود. تنوع موضوعات تحقیق رساله‌های دکتری تأییدی بر وضعیت میان‌رشته‌ای تحقیق معماری است. وضعیت میان‌رشته‌ای در تحقیقات معماری، اخذ فرایندها و روش‌های تحقیق از حوزه‌های مختلف معرفت را برای پیشبرد تحقیق درباره معماری موجه می‌کند. در فرایند تحقیق و در راستای پاسخ به سوال اصلی تحقیق وضعیت‌های مختلفی مبتنی بر داشتن فرضیه و پرسش به وجود می‌آید. تحقیقات کاوش، مدار و پرسش، مدار هر

دو با طرح پرسش از وضعیتی ناشناخته پیش می‌رود و تحقیقات نظریه‌مدار و مسئله‌مدار با فرضیه یا نظریه آغاز می‌شود و در جهت تأیید یا کنار گذاشتن فرضیه پیش می‌رود. در کنار این چهار نوع اصلی

در بین موضوعات بررسی شده مجموعه گسترده‌ای از موضوعات کاملاً فنی تا موضوعات ذوقی و موضوعات نظری دیده می‌شود. تنوع موضوعات تحقیق رساله‌های دکتری تأییدی بر وضعیت میان‌رشته‌ای تحقیق معماری است. وضعیت میان‌رشته‌ای در تحقیقات معماری، اخذ فرایندها و روش‌های تحقیق از حوزه‌های مختلف معرفت را برای پیشبرد تحقیق درباره معماری موجه می‌کند. در فرایند تحقیق و در راستای پاسخ به سوال اصلی تحقیق وضعیت‌های مختلفی مبتنی بر داشتن فرضیه و پرسش به وجود می‌آید.

از چیستی پدیده مورد نظر آغاز می‌کند. پرسش‌مدار اغلب در قالب توصیف غنی تحقیقات پرسش‌مدار بر حسب نسبت و مبسوط یا روایتی منسجم در پاسخ به محقق با موضوع از نظر زمان وقوع پدیده پرسش‌های تحقیق عرضه می‌شود. موضوع پرسش و به تبع آن رویکرد تحقیقات نظریه‌مدار با توجه به چگونگی تحقیق سه نوع است: تاریخی، معاصر کاربرد نظریه در فرایند تحقیق و نوع نظریه (به روش‌های کیفی)، ترکیب تاریخی و به سه دسته نظریه‌پردازی، بسط نظریه و معال نظریه تقسیم شده‌اند. تحقیقات معاصر (کیفی). نتیجه تحقیق یا تحقیقات



می‌شود. در تحقیقات نظریه‌مدار از نوع اعمال نظریه نظریه‌ای در حوزه معماری در موضوعات یا مفاهیم یا نمونه‌های دیگری در همین حوزه اعمال شده است که این نظریه‌ها اغلب پیش‌تر از حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی وارد معماری شده‌اند.

در تحقیقات مسئله‌مدار هدف محقق حل مسئله یا معضلی نظری یا عملی در حوزه‌های فنی یا مدیریتی یا طراحی معماری است. در نتیجه در آغاز تحقیق مسئله خود را مطرح و فرایند تحقیق را در راستای یافتن راه حل مسئله پی می‌گیرد. فرایند تحقیقات مسئله‌مدار اغلب منطبق با فرایند تحقیق در حوزه‌های علوم فیزیکی و طبیعی یا حوزه‌هایی از علوم اجتماعی است که رویکرد حوزه‌های علوم فیزیکی و طبیعی یا به تعبیری رویکرد «علمی» را دنبال می‌کند و نتایجی جستجو می‌شود. که تعمیم‌پذیر باشد.

انواع تحقیقات ترکیبی در موضوعاتی دنبال می‌شود که به ترتیبی نسبت انسان را با معماری با علوم انسانی و اجتماعی دیده

نظریه‌پردازی مبتنی بر نمونه‌ها به دو دستهٔ فرضیه‌مبا و مفهوم‌پردازی تقسیم شده‌اند. در تحقیقات فرضیه‌مبا محقق در آغاز در پاسخ به پرسش تحقیق فرضیه‌ای پیش می‌نهد. در تحقیقات مفهوم‌پردازی محقق با طرح مفهوم می‌کوشد وضعیت پیچیده را توضیح‌پذیر کند یا با کاربست مفهوم رویه یا روشنی پیچیده یا مبهم را روشن کند. در فرایند تحقیقات نظریه‌پردازی از داده‌های آزمایشگاهی، کیفی، تاریخی، برآمده از عمل طراحی محقق، و یا ترکیبی از اینها استفاده شده است. نتیجه تحقیقات نظریه‌پردازی نظریه‌ای اغلب تبیینی به منظور تبیین علی یا ساختاری یا تفسیری است که می‌تواند تعمیم‌پذیر یا انتقال‌پذیر باشد. در بسط نظریه فرضیه یا نظریه‌ای که در حوزه‌ای دیگر از معرفت پرداخته شده؛ برای توضیح رابطه بین اجزای پدیده یا پدیده‌هایی در حوزه معماری به کار می‌رود. این نوع استفاده از نظریه در فرایند تحقیق اغلب در موضوعات میان‌رشته‌ای معماری با علوم انسانی و اجتماعی دیده



وجهی فنی یا زیستی یا اجتماعی یا انسان‌شناختی یا ترکیبی از این وجوده. انتخاب فرایندهای تقریب به موضوع در این انواع ترکیبی بسته به حوزه‌های دخیل در آن متفاوت است. ترکیب تحقیق کاوش‌مدار با پرسش‌مدار در رساله‌هایی در حوزه‌های مشترک بین معماری با علوم اجتماعی و انسانی و با راهبردهای تحقیق کیفی یا تاریخی ملاحظه شده است. ترکیب تحقیق کاوش‌مدار با نظریه‌مدار با توجه به مفهوم گسترده نظریه و کاربرد آن در حوزه‌های مختلف علوم، مجموعه گسترده‌ای از موضوعات را شامل می‌شود، اما مبنای تعریف و نمونه‌های این نوع ترکیب تحقیقاتی است که بر وجه اکتشافی آن تأکید شده باشد. هرچند با توجه به ماهیت موضوعات معمول در دوره دکتری ترکیب تحقیق کاوش‌مدار با تحقیق مسئله‌مدار چندان معمول به نظر نمی‌رسد، اما نمونه‌ای از این ترکیب در رساله‌ای از حوزه موضوعی مرمت و حافظت از بناهای تاریخی بررسی شده است. موضوع تحقیقات ترکیبی نظریه‌مدار-مسئله‌مدار در چهار دسته تعریف شده است. تحقیقات ترکیبی پرسش‌مدار-مسئله‌مدار اغلب در موضوعاتی میان معماری و علوم اجتماعی انجام شده است که به جهت پیچیدگی‌های



ایستاده از راست: شیوا فلاح نجم‌آبادی، مهنام نحیفی، صحراء عابری زاهد، فاطمه توانایی. نشسته از راست: مریم حیدرخانی، زهرا اهری، پریسا رحیم‌زاده.

وضعیت آن تحقیق با پرسش از موضوع تحقیق بجوید.

برخی از نتایج بررسی رساله‌های دکتری دفاع شده در چارچوب دوره‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های معتبر جهان شده است. ترکیب بیش از دو نوع تحقیق طبق نمونه‌ها محتمل است. ترکیب بیش از دو فرایند در تحقیقی پرسش‌مدار-نظریه‌مدار-مسئله‌مدار بررسی شده است که در آن محقق علاوه بر نیاز به شناخت و فهم موضوعی پیچیده، نیاز به نظریه‌پردازی یا پرداخت چارچوبی نظری داشت تا مبنی بر آن راه حلی برای مسئله دکتری معماری بر مبنای فرایندهای

تحقیق؛ روایی موضوعات تحقیق با فرایندهای مختلف و ترکیبی؛ تأکید میان رشته‌ای معماری و دیگر حوزه‌های بر توسعه معیارهای ارزیابی تحقیقات معرفت در قالب رساله دکتری معماری؛ رساله‌های دکتری معماری با توضیح مقتضیات و ویژگی‌های متعدد و متفاوت لزوم وام‌گیری رویکردها و راهبردها و روش‌های تحقیق رشته‌های مختلف علمی در تحقیقات میان رشته‌ای معماری؛ تأیید و تدقیق دسته‌بندی چهارگانه انواع تحقیق و دوره‌های معماری با سایر رشته‌های دانشگاهی مرتبط؛ توجه به مقاصد مختلف رساله‌های دکتری معماری از بهره عملی رساله‌دار برای تحقیقات و رساله‌های دکتری معماری؛ تبیین دسته‌های ترکیبی انواع تحقیق برای تحقیقات روبه‌فزونی فهم معماری.



منطق پنهان خوانش فضا

واکاوی خوانش، به منزله روش تحقیق در مطالعات شهری

شیوانجم آبادی

درس گیرای «تاریخ شهر در ایران» با معرفی مبحث خوانش فضاهای شهری، الهامبخش و نقطه عزیمت پایان نامه کارشناسی ارشد من بود که یادداشت پیش رو بُریده و ویرایشی تازه است از مقدمه آن. این کوشش ناقابل را تقدیم می کنم به استاد بزرگوارم دکتر زهراء اهری، که هم در دوران تحصیل و تحقیق پایان نامه، هم در سال های پس از آن با سخاوتی بی نظیر مشوق و راهنمای من بوده‌اند. همیشه مدیون و سپاسگزار ایشانم.

۱ . بارت خوانش را ابتدا در حوزه نقد ادبی دنبال کرد (نک: رولان بارت، اس / زد) و از آنجا به مطالعه شهر آورد. تصور متن گونه بارت از شهر هنوز مورد توجه مورخان و محققان بر جسته حوزه شهری است. از جمله کیم دووی درباره این خصلت می نویسد: «مکانها برای ما داستان میگویند و ما این داستانها را به شکل متون فضایی میخوانیم» نک: Kim Dovey, Framing Places: Mediating power in built form

۲ . رولان بارت، «نشانه‌شناسی و فضای شهری»، ص ۲۰۱ و ۲۰۳ علاوه بر بارت مواجهه نشانه‌شناسانه با معماری و شهر نزد متغیرانی همچون اومبرتو اکو هم طرح بوده است. اکو برخلاف بارت که دلالت فضاهای را فراتر از کارکرد آنها می دانست تعریف کارکرد را چنان گسترد که تمام دلالتهای یک مصنوع را در بر گیرد. او فرایند نشانه‌شدن مصنوعات انسان از جمله محیط او را با کارکرد توضیح داد. نک:

Umberto Eco, "Function and Sign: Semiotics of Architecture", pp. 114 - 99.

خوانش به مثابه رویکردی در شناخت شهر دال و مدلول نشانه‌شناسی ممکن کند. او از نظریات رولان بارت متفکر فرانسوی شهر را پدیده‌ای زبانمند و همچون متنی قابل خواندن^۱ دانست. همچنین برای بسط نظراتش اصطلاحاتی بدیع از جمله شهری» او نشات گرفته است؛ مقاله‌ای «گفتمان شهر»، «زبان یا رمزگان شهر»، که در آن بارت تلاش کرد چگونگی مواجهه نشانه‌شناسانه با شهر را توضیح دهد و فهم شهر را در ساختار مرسوم

۳ . رولان بارت، «نشانه‌شناسی و فضای شهری»، ص ۲۰۳.

۴ . همان‌جا.

۵ . نک: رولان بارت، امپراطوری نشانه‌ها؛ همو، «برج ایفل».

6 . Neil Leach,
"Intrudoction"[B], p. 3.

7 . Underlying causes. Neil Leach, "Intrudoction"[A], p. xiv.

8 . Epiphenomenon

9 . Neil Leach,
"Intrudoction"[A], p. xv.

10 . Ibid, p. xiv.

11 . Reading

12 . Experience

۱۳ . پدیدار شناسی «خوانش» را ناقص و سطحی می‌داند از جهت آنکه به دریافت‌های بصری اولویت می‌دهد و «برای پتانسیل هستی شناسانه تجربه انسان» موضوعیت کمی قائل است. آنچه پدیدار شناسی طلب می‌کند گشایش بر امکان «لحظه مکافهه» است که در آن لایه‌های زیرین و عمیق‌تر حقیقت می‌تواند آشکار شود. با همه این جمله‌ها به نظر می‌رسد این دو مدل به مرور به هم نزدیک شده‌اند و مرزهای آنها امروز به حد محل ابهام است. نک: Neil Leach, "Intrudoction"[B], p. 3.

می‌کنیم همچنان به تعبیر بارت نزدیک پدیدار شناسی، آنچه او تجربه می‌نماید، راه بگشاید؛ آنها را جدایی ناپذیر جلوه دهد و ترکییشان را راهی بهتر برای فهم اجتماعی شهر معرفی کند.^۶ انتظار می‌رود چنین فهمی از تحلیل فرم‌های بی‌زمان و بی‌علت پنداشته شده فراتر رود و «علت‌های زیرین»^۷ محیط مصنوع را جستجو کند: یک شهر کنیم، بهترین رویکرد از نظر من در هر مخاطره معناشناختی، بهره‌داشتن از نوعی نبوغ است که هر مفسر متن شهر باید در خود احساس کند.^۸ این جمله حاصل جست‌وجویی «فارغ از تنگناهای روش‌شناسانه»^۹ و توصیه نهایی و البته پرابهام رولان بارت به کسانی است که مشتاق مواجهه نشانه‌شناسانه با شهربند. او از این نحوه مواجهه خود با شهر دو نمونه خوانش از شهرهای توکیو و پاریس را عرضه کرد،^{۱۰} اما در هیچ یک به چگونگی و فرایند کارش نپرداخت.

سال‌ها بعد نیل لیچ معمار و متفکر انگلیسی، با رجعت به ایده خوانش بارت کوشید از خوانش نشانه‌شناسانه به



14 . Neil Leach, Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis.

15 . Orvel &.Meikle, Public Space and the Ideology of Place in American Culture.

16 . Arnold and Ballantyne, Architecture as Experience; Radical change in spacial practice.

17 . Anna Notaro, "Resurrecting an imperial past: Strategies of self-representation and 'masquerade' in fascist Rome (1938-1934)", pp. 69-59.

18 . John F. Sears. "How the Devil It Got There : The Politics of Form and Function in the Smithsonian "Castle""", pp. 80 -51.

19 . Natasha Chibireva, "Airbrushed Moscow: The cathedral of Christ the Saviour", pp. 80 -70.

20 . Neil Leach, "Erasing the traces: the 'denazification' of post-revolutionary Berlin and Bucharest", pp. 91 -80

21 . Neil Leach, "Erasing the traces: the 'denazification' of post-apartheid Johannesburg and Pretoria", pp. 100 -92

22 . Sarah Bonnemaison, "Places and memory: Multiple readings of a plaza in Paris during the commemoration of the French Revolution", pp. 170 -153.

23 . Anna Minta, "Planning a National Pantheon: Monuments in Washington, D.C. and the Creation of Symbolic Space", pp. 40 -21.

ساز و کار خوانش نزدیک کند.

۱. خوانش آنا نوتارو^{۲۰} با عنوان «رستاخیز گذشته امپراطوری: استراتژی‌هایی برای خودابرازگری و نقاب در رم دوران فاشیسم» ۲. خوانش جان سیزر^{۲۱} با عنوان «چطور کار به اینجا رسید؟ سیاست‌های فرم و عملکرد در قلعه اسمیتسونیان»

۳. خوانش ناتاشا چی بیرو^{۲۲} با عنوان «مسکوی محو شده: کلیسا‌ی جامع مسیح منجی»

۴. خوانش نیل لیچ^{۲۳} با عنوان «پاک کردن ردپاهای نازی‌زدایی از برلین و بخارست پسالنکلابی»

۵. خوانش نیل لیچ^{۲۴} با عنوان «پاک کردن ردپاهای نازی‌زدایی از ژوهانسبورگ و پرتوریای بعد از آپارتاید»

۶. خوانش سارا بونمیزون^{۲۵} با عنوان «مکان‌ها و خاطره‌ها: خوانش‌های چندگانه از میدانی در پاریس حین برگزاری مراسم لیچ،^{۲۶} از مجموعه مقالات اورول و میکل^{۲۷} و از مجموعه مقالات آرنولد و بالانتین^{۲۸}

۷. خوانش آنا مینتا^{۲۹} با عنوان «طرح پانئون ملی: یادمان‌ها در واشینگتن مشترک آنها ما را به تصوری دقیق‌تر از

raig و گوش‌آشنا و در عین حال هنوز مبهم است. متن‌های زیادی از نویسنده‌گان، متغیران و محققان با عنوان خوانش از شهرهای سراسر جهان و فضاهای آن منتشر شده‌است که اگرچه گاه بسیار تاثیرگذارند و بر فهم ما از شهر می‌افزایند اما روشن نیست که

خوانشگر چه فرایندی برای رمزگشایی از نشانه‌های شهر طی کرده است؟ چگونه می‌توان آگاهانه خوانش را در مطالعه تاریخ شهر و نیروهای اجتماعی سازنده آن به کار گرفت و حتی چگونه می‌توان نتایج آن را داوری کرد؟

اگر خوانش بخواهد روشی جدی و نه تفکری در مطالعه شهر باشد باید بتواند به این پرسش‌ها پاسخ دهد. با این هدف، هفت نمونه منتشر شده خوانش اجتماعی از شهر و فضاهای شهری از مجموعه مقالات لیچ،^{۲۹} از مجموعه مقالات اورول و میکل^{۳۰} و از مجموعه مقالات آرنولد و بالانتین^{۳۱}



خوانشگر	آنا نوتارو	جان سیزره	ناتاشا چی بیرووا	نیل لیچ	نیل لیچ	سارا بونمیزون	آنا مینتا
دو اپدیده / حوزه قلمرو	شهر رم فاشیستی تعامل دو گفتمان سیاسی-فرهنگی	قلعة اسمنیتسونین مبانی فکری نظام آموزشی در فرهنگ	کلیسای جامع مسکو تحولات جایگاه سیاست‌های	بنهای عمومی در ژوهانسبورگ و پرتوريا	میدان کنکورد پاریس ×	معماری اروپایی شرقی و مرکزی سیاست‌های	معد ملی در واشینگتون درگیری ملی‌گرایان و مذهبیان در سیاست آمریکا
				نازی‌زادی از جامعه فرانسه و جمهوری خواهی	نازی‌زادی از جامعه ضدنژادپرستی پسا آپارتاید	میدان کنکورد پاریس ×	

است. برای مثال نوتارو در مقاله «رستاخیز گذشته شاهنشاهی» هدف بحث خود را با این جملات بیان می‌کند:

من گمان می‌کنم گفت‌وگوی میان گفتمان‌های موجود امپریالیستی / شهرسازانه از یک سو و گفتمان‌های فرهنگی معاصر در حال تغییر از سوی دیگر، به پشت پرده شمایل‌نگاری آشنای معماري فاشیستی منظری کارآمد خواهد گشود.^{۲۴}

نوتارو در واقع تعامل دو گفتمان

دی.سی و خلق فضای نمادین» دور از انتظار نیست که در اولین سطح مواجهه با این خوانش‌ها (در برخی موارد حتی عنوان آنها) متوجه شویم که ضمنی یا صریح، دو گانه‌ای مفهومی وجود دارد که یک طرف آن از جنس فضا و طرف دیگر از جنس مفاهیم اجتماعی (یا سیاسی)

24 . Anna Notaro, "Resurrecting an imperial past: Strategies of self-representation and 'masquerade' in fascist Rome (1938–1934)", p. 60.



پدیده با هم و در یک سطح دیده می‌شوند و هر دو نقش هستند نه اینکه یکی زمینه دیگری باشد. برای مثال به نظر می‌رسد خوانش‌های مینتا و سیرز از واشنینگتون نسبت به خوانش بونمیزون از میدان کونکورد به الگوی نقش و زمینه نزدیکتر است. در دو خوانش اول با رویدادهای تاریخ معماری مواجهیم که «علت‌های» آن در اوضاع سیاسی-اجتماعی جستجو شده است، در حالی که در خوانش بونمیزون رویدادهای میدان و واقعیت‌های تاریخی-اجتماعی چنان در هم آمیخته‌اند که گاهی فهم اینکه کدام یک در ذهن نویسنده اصل بوده دشوار است.

تحلیل مقالات نشان می‌دهد که محققان در خوانش خود برای برقراری پیوند میان دو پدیده، مفهوم سومی با خصلت واسطگی را به کار برده‌اند. (جدول ۲) نوع این پیونددگانه بسته به موضوع و اینکه جایگاه دو پدیده را چگونه در نظر گرفته باشند، متفاوت است. ممکن است مفهومی عینی و مشترک در هر دو حوزه موجود و معماری فاشیستی را مقابل هم قرار داده است. مطابق با جدول ۱ در هر هفت مقاله همواره دو حوزه، دو قلمرو و یا دو پدیده در این خوانش‌ها قابل رویابی است که جستجوی کیفیت و چیستی پیوند آنها هدف مقاله را شکل می‌دهد و ذهن خواننده را تا انتهای در رفت‌وآمد میان این دو نگاه می‌دارد.

جایگاهی که به این دو پدیده در نسبت با هم داده می‌شود، متفاوت و در کیفیت پیوند میان آن دو مؤثر است. برای فهم بهتر این موضوع می‌توانیم طیفی فرضی را در نظر بگیریم که در یک سوی آن، محقق روابط اجتماعی-سیاسی را در حد سیاق پدیده شهری یا معماری می‌بیند؛ یعنی پدیده‌ای به مثابه نقش و پدیده دیگری به مثابه زمینه آن مطالعه می‌شود. در سوی دیگر طیف محقق پدیده معماری یا شهر را آگاهانه در کنار پدیده‌ای دیگر (اینجا یعنی روابط اجتماعی-سیاسی) قرار می‌دهد و فقط فهم حاصل از این امتزاج را به رسمیت می‌شناسد؛ در واقع این دو



چگونه این تمایل هم در خود جامعه و هم در معماری آن انعکاس دارد. همچنان که نوتارو مفهومی را از نظریات جون ریویر^{۲۷} در حوزه روانکاوی الهام گرفته است. او مفهوم انتزاعی «نقاب»^{۲۸} را که به نظرش می‌تواند ویژگی‌های دوگانه نظام سیاسی فاشیستی ایتالیا و معماری آن را مشترکاً توضیح دهد در سراسر روایتش به کار می‌برد و از آن برای پیوند دو پدیده مورد نظرش استفاده می‌کند. مفهوم واسطه حتی می‌تواند صورتی شاعرانه و انتزاعی داشته باشد. در مقاله سارا بونمیزون چند روایت موازی وجود دارد اما در شاخص‌ترین آنها از «موسی مؤنث سیاهپوست»^{۲۹} یاد شده است. در این عبارت غریب و ناهمگون، چند اشاره تاریخی از جمله اشاره به گذر حضرت موسی از نیل و اشاره به سرگذشت زنی سیاهپوست به نام موسی که در مبارزات ضدبردهداری نقش مهمی داشت، نهفته است. بونمیزون خواننده زن سیاهپوستی که سرود ملی فرانسه را در مراسم دویست سالگی انقلاب این کشور را در نظر بگیرند و یا مفهومی انتزاعی به عاریت بگیرند که تناظرهای آن دو را در دل خود داشته باشد. این مفهوم واسطه می‌تواند ابداع ذهن خوانشگر باشد و یا از نظریه‌ای اجتماعی یا علمی وام گرفته شود. برای مثال در مقاله مینتا درباره یادمانهای واشینگتون این مفهوم واسطه «هویت تاریخی» است. مینتا در خلال مقاله تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه این موضوع همزمان در فضای سیاسی واشینگتون و گفت‌وگوهای مربوط به معماری مطرح بود و به صورت‌های متنوعی در یادمانهای این شهر متجلی شد. اما نیل لیچ که در تلاش است بفهمد چگونه آثاری که نشانه‌های نهفته در معماری حکومت‌های ضدبشری و خودکامه چگونه بعد از سقوط همسو با تحول فضای اجتماعی حیات دیگری می‌یابند، مفهومی را از فروید^{۳۰} وام می‌گیرد: «خاطره پردهپوش»^{۳۱}. لیچ توضیح می‌دهد که چگونه ممکن است جامعه در قبال خاطرات رنج‌آور گذشته معنای تازه‌ای برای چیزهای قدیمی خلق کند و

25 . Sigmund Freud

26 . Screen memory.

27 . Joan Riviere

28 . Masquerade

29 . Black Female Moses

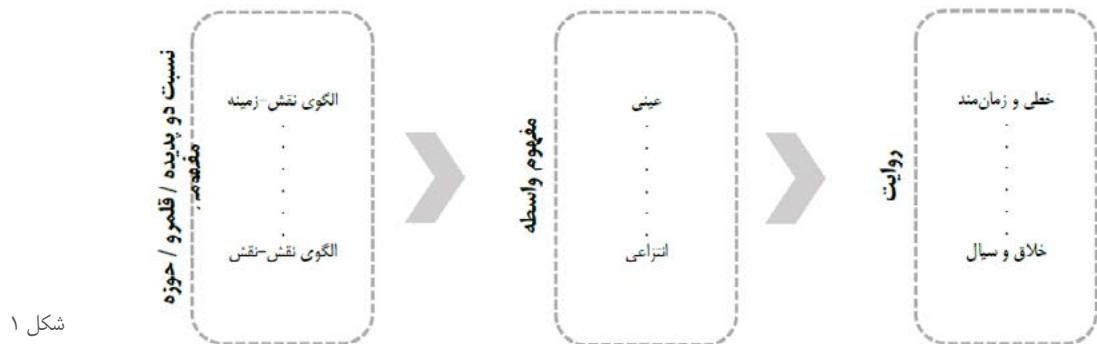


خوانشگر	آنا نوتارو	جان سیزره	ناتاشا چی بیروا	نیل لیچ	نیل لیچ	سارا بونمیزون	آنا مینتا
مفهوم واسطه	نقاب	مفاهیم فرهنگی نو	جمل گذشته	خاطره پردهپوش	خاطره پردهپوش	موسی مؤنث سیاپوست	هویت تاریخی

در میدان کونکورد اجرا می‌کند با چنین عبارتی به داستان‌های تاریخی می‌پیوندد و از اینجا به رمزگشایی صحنه‌آرایی‌های کالبد میدان می‌رسد. با این واسطه است که میدان کونکورد دروازه سرزمین موعود و برابری نژادی و در واقع تبلور ارزش‌های انقلاب فرانسه می‌شود.³⁰

بنابراین می‌توان برای مفهوم واسطه طیفی عینی تا انتزاعی تصور کرد. بسته به اینکه آن مفهوم در کجای این طیف قرار گیرد، نوع بیان و شیوه روایت هم و انتکای بیشتری بر آن دارد. خوانش چندگانه سارا بونمیزون از میدان کونکورد سمت تناظرهای عینی می‌روند اغلب پاریس و جشن دویست‌سالگی انقلاب

30 .Sarah Bonnemaison, "Places and memory: Multiple readings of a plaza in Paris during the commemoration of the French Revolution", pp. 165 -163.



لباس، نورپردازی، اجرای ایستاده یا نشسته سروود ملی را معنی‌دار می‌داند و رمزگشایی می‌کند. نتیجه کلی‌ای که از بررسی این خوانش‌ها می‌توان گرفت این است که در هر خوانش دو پدیده و تلاش برای پیوند میان آنها دیده می‌شود و موضع خوانشگر را با سه مشخصه اصلی می‌توان توصیف کرد که به نظر می‌رسد به ترتیب منتج از صحنه میدان کونکورد اختصاص می‌دهد. او آنقدر وارد جزئیات می‌شود که حتی رنگ یکدیگرند.

فرانسه یکی از نمونه‌های این نوع خوانش است. در این نوع نوشته‌ها ممکن است بیان شاعرانه‌تر باشد و نویسنده بر یک یا چند رویداد تاریخی خاص تمرکز بیشتری کند. چنان که بونمیزون بخش اعظم مقاله خود را به بازنمایی برش‌هایی از اجرای یک خواننده زن سیاهپوست و حضور او در صحنه میدان کونکورد اختصاص می‌دهد.



31 . Role

32 . Metaphor

۳۳ . ارسسطو اولین کسی بود که واژه استعاره (Metaphor) را از ترکیب دو واژه لاتین Pherein و Meta به کار برد تا این طریق معنای cross to carry across را برساند. بنابراین، ایده اولیه «انتقال» از آن ارسسطو است؛ اما او «استعاره» را پدیدهای زبانی و مربوط به اسم‌ها می‌دانست: «استعاره عبارت است از اینکه اسم چیزی را بر اسم دیگر نقل کنند و نقل هم یا نقل از جنس به نوع است یا نقل از نوع به جنس یا نقل از نوع به نوع است یا نقل به حسب تمثیل است». این (Poetics) تعریف ارسسطو در کتابش فن شعر (Poetics) حتی تا نیمه قرن بیستم تعریف مسلط به شماره‌ی رفتار، از آن به بعد بود که نظریات تازه‌تر مطرح شد. نک. Encyclopedia of Aesthetics, s.v. "Metaphor".

۳۴ . اینجا ذکر این نکته خالی از لطف نیست که عبدالقاہر جرجانی در این حوزه پیشگام بوده است. او از ارسسطو چنین انتقاد کرد که استعاره نمی‌تواند صرفاً انتقال نامها باشد. تحلیل‌های کمال ابودیب از رساله‌های جرجانی به استخراج این تعریف از آراء او انجامیده است: «استعاره امتراج بین معناهای دو هستی بر مبنای تشابه بین برخی اوصاف آنهاست.» که تعریفی بسیار متفرقی به نظر می‌آید. کمال ابودیب، صور خیال در نظریه جرجانی، ص. ۲۸۳.

35 . Mark Johnson

36 . George Lakoff

۳۷ . نظریه لکاف و جانسون به نام conceptual metaphor و conceptual theory of نیز metaphor شهرت یافت.

38 . Source Domain

39 36. Target Domain

مفهوم واسطه نهفته باشد. مفهومی که ما نقش^{۳۱} آن را از جهاتی به استعاره^{۳۲} نزدیک یافته‌ایم. تعریف «استعاره» و نقش‌های آن همواره مورد توجه فیلسوفان بوده و در دورهٔ اخیر بحث‌های بسیاری از جمله در فلسفهٔ زبان و نظریهٔ ادبی برانگیخته است. گرچه هنوز عموماً نامش یادآور صنعتی ادبی است که برای آراستن کلام به کار می‌رود^{۳۳} اما این گونه تعاریف تقلیل‌گر مورد اعتراض کسانی است که استعاره را نه صرفاً پدیدهای زبانی بلکه پدیدهای مرتبط با اندیشه و خرد می‌دانند و آن را اساس فهم انسان قرار می‌دهند.^{۳۴} نظریهٔ لکاف^{۳۵} و جانسون^{۳۶} یکی از بر جسته‌ترین دیدگاه‌های تازه دربارهٔ استعاره است که جایگاه استعاره را فراتر از زبان و خاستگاه آن را «در چگونگی مفهوم‌سازی یک قلمرو ذهنی بر حسب قلمرو دیگر» توصیف می‌کند. نظریهٔ «استعاره مفهومی»^{۳۷} واقع شود. چنان که گفتیم در هر خوانش، دلیل مفهومی مضاعف و فهمی منبعث اما مستقل از دو پدیده رخ می‌دهد اما چگونه؟ به نظر می‌رسد پاسخ در همان تثبیت‌شده از تناظرهای مفهومی (نه لزوماً به عبارت دیگر خوانش‌های انتخاب‌شده همگی در تکاپوی پیوند میان فضاهای شهری و معماری با نیروهای اجتماعی - سیاسی و رسیدن به فهم کامل‌تری از این دو هستند و برای تحقق این پیوند در فرایند خوانش، مفهومی واسطه حضور دارد؛ مفهومی عینی یا انتزاعی که با برقراری رابطه‌ای بر مبنای تناظر میان دو پدیده، به کلیت خوانش سامان می‌دهد و کیفیت روایت آن را تعیین می‌کند. (شكل ۱)



اجتماعی آن جستجو می‌کند. اینجاست که «نبوغ مفسر» مورد نظر بارت معنی پیدا می‌کند: خلق/انتخاب/شهود درست استعاره. هر چه استعاره با اشراف و شناخت عمیق‌تری از دو قلمروی مفهومی برساخته شود توفيق بیشتری در برقراری تناظر مفهومی میان آن دو و رمزگشایی نشانه‌ها خواهد داشت. این نکته خود می‌تواند به معیاری برای داوری هر خوانش تبدیل شود، اینکه استعاره نهفته در بطن روایت خوانش چیست؟ آیا خوانشگر آن را به درستی و آگاهانه معرفی کرده است یا مبهم و لغزنه و گنگ است؟ استعاره چقدر برآمده از شناخت صحیح از دو قلمروی مفهومی اصلی (فضا و جامعه) است؟ چقدر در برقراری پیوند میان آن دو کارآمد است؟ مثلاً آیا استعاره نقاب مستقلان می‌تواند که چطور خوانشگر مدام در رابطه انتخاب درستی برای تفسیر نشانه‌های اوضاع سیاسی ایتالیای فاشیستی باشد؟ برای معماری فاشیستی این کشور چطور؟ اگر پاسخ مثبت باشد انتظار می‌رود چنین خوانشی مصدق تفسیر درست شواهد شباهت‌ها) در این دو قلمرو می‌داند.^{۴۰} با مقابله این تعریف و یافته‌های حاصل از تحلیل نمونه‌ها، به نظر می‌رسد می‌توان با کمک تعریف و کارکرد استعاره، فرایند خوانش را بهتر توضیح داد. در بطن هر خوانش از شهر استعاره‌ای پنهان است که همزمان در شهر و جامعه سازگار و معنی‌دار است. این استعاره مشترک است که کمک می‌کند ذهن خوانشگر با اتكا بر یک قلمروی مفهومی، گزینشی معنادار و منسجم از بی‌شمار نشانه‌های متن (قلمروی مفهومی دوم) داشته باشد و آنها را چنان رمزگشایی کند که تصویری کامل از متن شکل بگیرد. تناظرهای دو قلمروی مفهومی استعاره هدایت‌گر محقق در گزینش و تفسیر و روایت نشانه‌های شهر و جامعه هستند. نمونه‌های بررسی شده نشان می‌دهند که چطور خوانشگر مدام در رابطه خصوصیات مفهوم استعاری را که از حوزه دانشی دیگر وام گرفته یا شهود کرده در شهر یا فضای شهری مورد مطالعه و فضای

^{۴۰}. جورج لیکاف، «نظریه معاصر استعاره»، ص ۱۹۷ و ۲۱۱.



در بطن هر خوانش از شهر استعاره‌ای پنهان است که همزمان در شهر و جامعه سازگار و معنی‌دار است. این استعاره مشترک است که کمک می‌کند ذهن خوانشگر با اتکا بر یک قلمروی مفهومی، گزینشی معنادار و منسجم از بی‌شمار نشانه‌های متن (قلمروی مفهومی دوم) داشته باشد و آنها را چنان رمزگشایی کند که تصویری کامل از متن شکل بگیرد.

تاریخی و تحقیق تاریخی باشد، در غیر پیشنهادی ابتدایی است در مسیر روشن این صورت با احتمال بیشتری می‌توان کردن منطق درونی این روش مواجهه با شهر. در ادامه راه، پرداخت نظری عمیق‌تر انتظار داشت محقق برای برقراری پیوند به زحمت افتاده و دچار لغزش در تفسیر یا رابطه استعاره و خوانش و تطبیق و مقابله تحریف شده باشد. آن با نمونه‌های بیشتر و متنوع‌تری از ایده حضور استعاره در بطن خوانش نشانه‌شناسانه، مقدمه‌ای نظری و نظری، نکات بیشتری از چگونگی کاربرد

کتابنامه

- ابودیب، کمال. صور خیال در نظریه جرجانی. ترجمۀ فرزان سجادی و فرهاد ساسانی. تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
- بارت، رولان. امپراطوری نشانه‌ها. ترجمۀ ناصر فکوهی. تهران: نشر نی، ۱۳۸۳.
- _____. «نشانه‌شناسی و فضای شهری». ترجمۀ عظیمه ستاری. در سوره اندیشه، ش ۵۰ (بهار ۱۳۹۰)، ص ۲۰۳-۱۹۹.
- _____. «برج ایفل». ترجمۀ یوسف ابذری. در ارغون، ش ۱۹ (زمستان ۱۳۸۰)، ص ۳۱-۴۴.
- _____. اس/ زد. ترجمۀ سپیده شکریپور. تهران: افرا، ۱۳۹۴.
- لیکاف، جورج. «نظریه معاصر استعاره». ترجمۀ فرزان سجادی. در اومنیتو اکو و دیگران، استعاره: مبنای تفکر و ابزار زیبایی آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر، ۱۳۹۰، ص ۲۹۸-۱۹۵.
- Bonnemaison, Sarah, "Places and memory: Multiple readings of a plaza in Paris during the commemoration of the French Revolution" in Dana Arnold and Andrew Ballantyne (eds.), *Architecture as Experience: Radical change in spatial practice*, Taylor & Francis e-Library, 2004, pp. 170 -153.
- Chibireva, Natasha. "Airbrushed Moscow: the cathedral of Christ the Saviour". in Neil Leach (ed.), *Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis*, Taylor & Francis e-Library, 2005, pp. 79-70-

عملی خوانش، مراحل و محدودیت‌های آن باید شناخته و در دسترس خودآگاه محقق قرار بگیرد تا از سردرگمی و ابهام فعلی و نگاه‌های ذوقی بکاهد. همچنین ضروری است معیارهای داوری و اقناع‌گری نتیجه این فرایند بسط داده شود و در نهایت همه این یافته‌ها در خوانش از چند شهر جزء به جزء اzmوده شود تا بتوان خوانش را به منزله روشی قابل اتكا در مطالعات آکادمیک شهر به کار برد.



- Minta, Anna. "Planning a National Pantheon: Monuments in Washington, D.C. and the Creation of Symbolic Space". in Miles Orvel and Jeffrey L. Meikle, Public Space and the Ideology of Place in American Culture, Amesterdam: Rodopi, 2009, pp. 50 -21.
- Notaro, Anna. "Resurrecting an imperial past: strategies of self-representation and 'masquerade' in fascist Rome (1938-1934)". in Neil Leach (ed.), Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis. Taylor & Francis e-Library, 2005, pp. 69 -59.
- Dovey, Kim. *Framing Places: Mediating power in built form*. Taylor & Francis e-Library, 2002.
- Echo, Umberto. "Function and Sign: Semiotics of Architecture". in M. Gottdiner and Alexandros Ph. Lagopoulos, *The City and The Sign: An Introduction to Urban Semiotics*, New York: Columbia University Press, 1986, pp. 114 -99.
- Kelly, Michael (ed.). *Encyclopedia of Aesthetics*. v. 3. New York & Oxford: Oxford University Press, 1998.
- Leach, Neil. "Erasing the traces: the 'denazification' of post-revolutionary Berlin and Bucharest". in Neil Leach (ed.), Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis, Taylor & Francis e-Library, 2005, pp. 91 -80.
- _____. "Erasing the traces: the 'denazification' of post-apartheid Johannesburg and Pretoria". in Neil Leach (ed.), Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis, Taylor & Francis e- Library, 2005, pp. 100-92.
- _____. "Introduction" [A]. in Neil Leach (ed.), Hieroglyphics of Space: Reading and experiencing the modern metropolis, Taylor & Francis e-Library, 2005.
- _____. "Introduction" [B]. in Neil Leach (ed.), *Rethinking Architecture: A Reader in Cultural Theory*. Taylor & Francis e-Library, 2005.



درباره مواجهه؛ مفهومی نو در

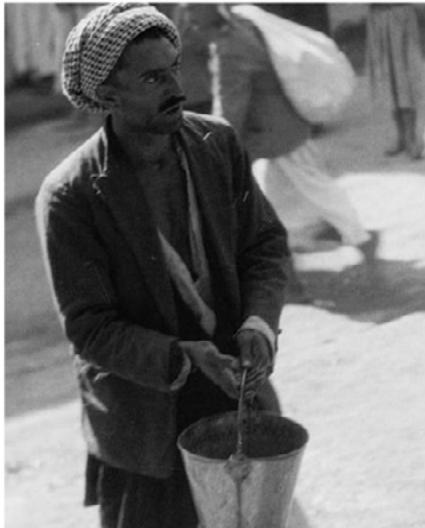
مطالعات شهری

نیوشایحیان

پاییز ۹۷ در یکی از جلسات کرکسیون پایان نامه کارشناسی ارشدم، استادم، دکتر زهراء هری، از مفهومی صحبت کردند که ابتدا به نظرم بسیار پیش بالافتاده آمد. صحبت از «مواجهه» مردم با یکدیگر در فضاهای عمومی شهر بود و این به نظرم عادی ترین اتفاق شهر آمد؛ اما به مرور زمان فهمیدم مواجهه هرچند عادی و گذرا، رخدادی پیچیده است و اثرگذار. طی نوشتمن پایان نامه و بعد از آن درباره مواجهه بسیار خواندم؛ این نوشته برداشت و ترجمه‌ای آزاد است از آنچه تاکنون درباره «مواجهه»^{*} خوانده‌ام. آن را به دکتر زهراء هری تقدیم می‌کنم که نقطه آغاز این کتابکاوی و مطالعه بود.

* این نوشته عمدتاً با تکیه بر مطالب کتاب «Encountering the city» نوشته گروهی از نویسندهای با نظارت جاناتان دارلینگ و هلن ویلسون و فصلی از کتاب «Urban Theory»، با عنوان «مواجهه» نوشته شده است؛ ذکر منابع دیگر با عدف آشناکردن بیشتر خوانندگان با منابع و تسهیل یافتن منبع مورد نظر انجام شده است.

اینجا بازاری است در بغداد، احتمالاً پاییز ۱۹۳۳ و چیزی نمانده به ظهر. مردم در تکapo مسیر خود را در میان شلوغی پیدا می‌کنند، در انتهای تصویر چند نفر فارغ از شلوغی بازار گرم صحبت‌اند. در این میان اما دخترکی توجه عکاس را به خود جلب بازار یکه است و غریب. مردی رو در رویش، سنگین بر سر گذاشته و به بازار آمده تا نان بفروشد. کسانی گرددش ایستاده‌اند؛ اما به نظر نمی‌رسد بخواهند نانی بخرند. اصلاً انگار می‌ترسند یا نمی‌خواهند به او نزدیک شوند، به او که انگار نباید اینجا می‌بود، به او که با بدن و پوشش زنانه‌اش در این گرده است، دختری نان فروش که سبدی



تصویر ۱. دختری نان فروش در بازار بغداد، ۱۹۳۳ (مأخذ: <http://www.underwoodarchives.com>)

ابرو بالا اندخته و با دهانی نیم باز به او نگاه می کند. مرد که سلطی در دست دارد حتیماً پسرک نوجوانی پشت سر دختر ایستاده و با برهت به او نگاه می کند، دست اش را سپری کرده بین بدن خودش و دختر؛ دستی که سپر شده، انگار هم می ترسد و هم گزگز می کند که بدن ناشناخته ای را لمس کند. نگاه پسرک به پشت سر دختر دوخته شده، سرعتش را کم کند – تا دختر را تماشا کند.

یا کالایی است، حضور دختری نان فروش چیست که حواس او را پرت کرده و سبب شده برای لحظه ای بایستد – یا دست کم



مذهب‌ها، نژادها و قومیت‌ها، فرهنگ‌های مختلف. در مواجهه باورها و فرض‌هایی که مردم درباره یکدیگر دارند در رفتار و واکنششان متبلور می‌شود.

مواجهه اساس تلقی‌ای از شهر است که شهر را مکان حضور و اجتماع‌های پیش‌بینی‌نشده می‌داند.^۱ از نظر مسی فضا و مکان با کنار هم آمدن افراد و چیزهای متفاوت، نامربوط، متناقض در پس عبایش چه می‌بینند؟ نگاه رفیق‌اش اما سوی دیگری است، با کسی صحبت می‌کند، انگار دور دخترک شلوغ است. دخترک لب می‌گزد، مضطرب است، گوشۀ رداش را چنگ زده، بالا نگه داشته، ردا را سپری کرده بین خودش و کسانی که گردش ایستاده‌اند. تصویر ملغمه‌ای است از حیرت، اضطراب و خشم در پس زمینه‌ای از جنبش و تکاپو.

چنین رخدادی را امروزه در علوم اجتماعی و جغرافیای انسانی «مواجهه»^۲ می‌نامند. موقعیتی که در آن افراد به طور اتفاقی با غریبه‌ها و ناآشنایان روبه‌رو می‌شوند؛^۳ با کسانی که با خودشان متفاوت‌اند. مواجهه اساساً درباره تفاوت است. ریشه واژه encounter نیز از ملاقاتی خبر می‌دهد که مخالفان، رقیبان، اصداد را با هم رو به رو می‌کند. بازارها و فضاهای عمومی مشابه آنها که امکان یکدیگر عامل سرزندگی شهر و درعین حال پدیدآورنده موقعیت‌های خطرناک در شهر است؛ درواقع او دو مشخصه اصلی شهر را

1 encounter

2 Helen F. Wilson and Jonathan Darling, *Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York*, p. 3.

3 Doreen Massey, *For space*.

نتیجه مواجهه مردم با یکدیگر می‌داند.^۴ برای مثال میدان کاتزنپلاتز در زوریخ، فضایی است که عمولاً در آن می‌توان با نوجوان‌هایی از طبقه متوسط مواجه شد که دور هم جمع شده‌اند تا بنوشند و خوش باشند؛ این میدان فضایی پر جنب و جوش و زنده است و از این حیث مورد اقبال واقع شده که احتمال حضور والدین در آن کم است؛ در عین حال اما این فضا گاهی فضایی «پر از مزاحم» شناخته می‌شود؛ جایی که امکان مواجهه با پلیس، مددکاران اجتماعی، کاسیان و ساکنان محلی زیاد است. فهم چنین فضایی بدون فهم مواجهه‌هایی که به آن شکل داده‌اند، ممکن نیست.^۵

برخی نظریه‌پردازان مانند جین جیکوب تغیر و جنبش حاصل از مواجهه را در شهر کاملاً مثبت می‌دانند؛ به عقیده آنان مواجهه‌های منظم و البته غیرمنتظره با غریبیه‌ها در شکل‌گیری اعتماد و احترام نه تنها اضطراب‌آور است بلکه گاهی ضمن متقابل در زندگی اجتماعی نقشی کلیدی دارد.^۶ در این دیدگاه مواجهه از وجود مثبت فضاهای باز عمومی، شلوغ، متنوع است و صفت‌های جدید به فرد متفاوت نسبت

⁴ Henri Lefebvre, Writings on Cities, p.129.

⁵ Jacob Demant and Sara Landolt, 'Youth Drinking in Public Places: The Production of Drinking Spaces in and Outside Nightlife Areas', pp. 184-170.

⁶ Jane Jacobs, The Death and Life of Great American Cities, p. 50.

⁷ Gill Valentine and Louise Waite, 'Negotiating difference through everyday encounters: the case of sexual orientation and religion and belief', pp. 492-474

داده می‌شود؛ مثلاً در آفریقای جنوبی پس از آپارتاید نژادی همچنان دیدن سیاهپوست بومی در شهر موجب اضطراب و ناراحتی سفیدپوستان است چون سفیدپوستان بدن سیاه را مجرم و خطرناک می‌دانند.⁸ علاوه بر این مواجهه می‌تواند با خشم و تنازع در لحظه وقوع همراه باشد؛ به همین دلیل است که گاهی افراد مسیرشان را تغییر می‌دهند تا با افراد ناشناس رو به رو نشوند یا امروزه بسیاری از فضاهای عمومی شهر طوری طراحی می‌شوند که فقط عرصه‌ای برای تعامل‌هایی کنترل شده باشند.

مواجهة می‌تواند مثبت یا منفی باشد؛ از همین رو گافمن از مجموعه قوانینی صحبت می‌کند که تعامل انسان‌ها را با غریب‌ها در فضاهای عمومی هدایت می‌کند و معتقد است که این قوانین، هنجارها و مقررات حاکم بر چگونگی مواجهه مردم با غریب‌ها، با توجه به زمان و مکان تغییر می‌کند و بر کیفیت‌های زندگی شهری اثر می‌گذارد.⁹ امین و تریفت نیز با تأکید بر اینکه «آمیختن» مردم با یکدیگر در

فضاهای عمومی پویا و از دایره پیش‌بینی خارج است، معتقدند روابط و تجربه‌های تعامل در فضاهایی دیگر، به جز فضای عمومی شهری، بر شکل‌گیری فرهنگ شهر - و به تبع آن چگونگی مواجهه - اثرگذارند.¹⁰ بنابراین برای شناخت قوانین حاکم بر مواجهه‌های شهری باید مواجهه‌های مردم در سیاق‌های دیگر نیز به دقت مشاهده و بررسی شود.

ترس و اضطراب بخشی جدایی‌ناپذیر از تجربه مواجهه با ناشناخته‌هاست؛ اما غریب‌ه، که از پیکره‌های اصلی تعریف کننده شهر، و مواجهه با او، که در بطن تجربه زندگی شهری است، را نمی‌توان و نباید از شهر حذف کرد. کاهش امکان برخورد افراد با یکدیگر به مرگ فضای عمومی و کاهش اجتماع‌گرایی مردم می‌انجامد.¹¹

گسترش تعامل‌های اجتماعی با عموم تمایل بیش از حد مردم را برای حضور در محافل کوچک و خصوصی از بین می‌برد و افق دید آنها را گسترش می‌دهد. شهر جایی است که غیر تجربه می‌شود و افراد

8 Nick Schuermans, On the Politics of Vision and Touch: Encountering Fearful and Fearsome Bodies in Cape Town, South Africa.

9 Erving Goffman, Behavior in public places.

10 Ash Amin and Nigel Thrift, Cities: Reimagining the Urban.

11 Richard Sennett, The Fall of Public Man: On the Social Psychology of Capitalism. 12&

13Richard Sennett, The Conscience of the Eye: The Design and Social Life of Cities.



که در آن گروههایی که در طول تاریخ از حقوق خود محروم بوده‌اند، از طریق طلب حق و تلاش برای وضع قانون برای احقيق حقوق خود، عاملیت سیاسی پیدا کنند. نقش کلیدی شهر در سیاست از آن روست که شهر امکان ارتباط جنبش‌های اجتماعی مختلف، فعالان سیاسی، ساکنان شهر و مسئولان را فراهم می‌کند. نتیجه این ارتباط می‌تواند همکاری یا نزاع باشد. شهر این توانایی را دارد که منازعات و عقاید متنوع را گرد هم بیاورد و اتحادی بزرگ‌تر و شامل‌تر برای تغییر و تولید نظم سیاسی جدیدی ایجاد کند. در برقراری این روابط سیاسی، مواجهه‌های شهری بسیار اثرگذارند.^{۱۵} مواجهه نقطه‌آغاز روابطی است که از طریق آنها تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی آغاز می‌شود.^{۱۶} در شرایطی که شهر مخالفان را به انحصار گوناگون باهم مواجه می‌کند و گرد هم می‌آورد، امکان مباحثه و تغییر در شهر به وجود می‌آید. بنابراین توجه به مواجهه یکی از راههای است که از طریق آن می‌توان عاملیت می‌تواند بدون اصرار بر همسان و همسو شدن با هم درآمیزند، به همین دلیل مواجهه با اینکه می‌تواند اضطراب‌آور و حتی خطرناک باشد، شرط لازم برای از بین بردن رفتارهای متعصبانه و برقراری دموکراسی در جامعه است. برخی مواجهه را از این حیث ارزشمند می‌دانند که امکان درگرفتن مناظرات سیاسی را در شهر فراهم می‌کند؛ در این دیدگاه شهر جایی برای ایده‌پردازی و آغاز تغییرات سیاسی است. پیشینه تاریخی و غنای سیاست شهری سبب شده که شهر به مثابه فضایی برای شکل‌گیری اندیشه‌ها و کنش‌های سیاسی فهمیده شود؛ از تلاش گروههای مختلف برای اعاده حقوق شهروندی گرفته تا انواع شورش‌ها برای تصرف شهر و کسب قدرت و تلاش برای برقراری عدالت اجتماعی و کسب عاملیت در آینده شهر.^{۱۷} شهر میدان جنگی سیاسی است که در آن گروههای مختلف سیاسی و عموم مردم به هویت خود رسمیت می‌بخشند و می‌خواهند دیده و شنیده شوند، عرصه‌ای

14 Helen F. Wilson and Jonathan Darling, *Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York*, p. 7.

15 Ibid.

16 Engin F. Isin, 'City. State: Critique of Scalar Thought', p. 223.



و نیروی سیاسی شهر را شناخت و حتی کنترل کرد. چنانکه مطالعات در حوزه‌های بازشناسی شهرها، بهخصوص شهرهای که حیوان‌ها در آنها حضوری قابل توجه دارند، و برای مدیریت مناظر طبیعی شهر مهم است. متخصصان حوزه جغرافیای حیوانی حیوان‌ها را «نهایت غیریت» می‌دانند^{۲۱} و معتقدند به حیوان‌ها باید فراتر از منابع طبیعی و ابزار تولید نگاه کرد.^{۲۲} آنها معتقدند که چون بین گونه‌های مختلف زیستی وابستگی متقابل وجود دارد، توجه به حیوان‌ها برای فهم و توضیح محیط زیست انسان و روابط فضایی او مهم است. ایده عاملیت برتر انسان در شهرها، که تفکر غالب در مطالعات شهری است، سبب شده طبیعت و مشخصاً حیوان‌ها تا امروز به ندرت در مطالعات شهری بررسی شوند. اخیراً چرخشی انتقادی در مطالعات شهری و جغرافیا، شهر را محصول پیچیده مطالعات سیاسی شهر مهم است.

مواجهه شهری تنها مواجهه انسان با انسان نیست بلکه مواجهه می‌تواند بین انسان و حیوان‌های حاضر در شهر هم ترکیبی است از دو مفهوم که تاکنون

رخ دهد. توجه به مواجهه بین گونه‌ها در حقوق شهری، روابط نژادها، برابری قومی و جنسیتی نشان می‌دهد که تغییرات اجتماعی و سیاسی عمولاً از طریق ترکیبی از مطالبه‌گری، کنش‌گری، پرسش‌های انتقادی از شرایط موجود و انباشت و به هم پیوستن منازعات و مبارزات جداگانه به وقوع می‌پیوندد.^{۲۳} این تغییرات عمده‌ای به علت ذات متزلزل کننده مواجهه‌ای آغاز می‌شوند، آنجا که پیش‌فرض‌ها، هنجارها و اسلوب اندیشه و عمل به چالش کشیده می‌شوند.^{۲۴} از همین روست که فضاهای عمومی شهر که محل مواجهه و بهم پیوستن و یکی‌شدن تنازعات‌اند برای رژیم‌های سیاسی تمامیت‌خواه همواره یک تهدیدند. توجه به این ظرفیت مواجهه به عنوان نقطه آغاز چرخش‌های سیاسی در مطالعات سیاسی شهر مهم است.

- Paul Chatterton, “Give up activism” and change the world in unknown ways: or, learning to talk with others on uncommon ground’.

- William E. Connolly, Pluralism.

- Jonathan Darling, ‘Asylum and the Post-Political: Domopolitics, Depoliticisation and Acts of Citizenship’.

- Jodi Dean, Democracy and Other Neoliberal Fantasies: Communicative Capitalism and Left Politics.

- Kate Nash, ‘Between citizenship and human rights’.

18 William E. Connolly, Neuropolitics: Thinking, Culture, Speed.

19 &

20 Helen Wilson, ‘Learning to think differently: diversity training and the “good encounter”’.

21 Jennifer Wolch and Jody Emel, ‘Guest editorial on “bringing the animals back in”’, p. 632.

22 Chris Philo, ‘Animals, geography and the city, notes on inclusions and exclusions’, p. 107.



تصویر ۲. «در مواجهه با میمون‌های وحشی چه نکنیم؟»، راهنمای پارک ملی سنگاپور (مأخذ: هلن ویلسون)

23 Donna Haraway,
'Otherworldly
conversations: terran topics;
local terms', p. 67.

فقط انسان نیستند،^{۲۳} از این منظر پرداختن به مواجهه‌های بین انسان و حیوان برای فهم دوباره شهر و مدیریت آن و پیش‌برد نظریه جدید شهر لازم است؛ برای مثال در پی گسترش شهر سنگاپور، برخی از خانه‌های مردم به زیستگاه طبیعی اجتماعی گونه‌هایی فهمیده شود که لزوماً در مقابل هم تعریف می‌شند: جامعه و طبیعت. در این دیدگاه طبیعت چیزی نیست که در فاصله‌ای مشخص از شهر و جامعه شهری قرار گرفته باشد بلکه در زندگی روزمره مردم در شهر حضور دارد. از این منظر شهر می‌تواند دستاوردهای مواجهه ماکاک‌ها، نوعی میمون وحشی، تجاوز

کرده‌اند و این بخش از شهر به فضایی بصری، مواجهه‌های غیربصربی با وجوده غیرمادی شهر هم رخ می‌دهد؛ برای مثال مشتراك بین انسان و حیوان تبدیل شده است. فضایی که در آن هر روز انسان‌ها و حیوان‌ها با یکدیگر مواجه می‌شوند؛ به نظر ساکنان این منطقه مواجهه با ماکاک‌ها مایه دردرس است؛ درواقع آنان معتقدند ماکاک‌ها نباید آنجا باشند. روش‌هایی که برای جلوگیری از مواجهه‌های تعرض‌آمیز وايمن نگهداشتن خانه‌ها از حمله میمون‌ها به کار گرفته شده، معماری خانه‌ها را تغییر داده است. ازسوی دیگر ارتباط غیرکلامی با ماکاک‌ها، در برخی موارد مسبب مواجهه محبت‌آمیز ساکنان با آنها شده که نه تنها کشمکش‌ها را کاهش داده بلکه تلاش‌ها را برای کاهش جمعیت این گونه در منطقه بی‌اثر کرده است. درنهایت مواجهه انسان و ماکاک‌ها مفهوم مالکیت، مرز بین جامعه انسانی و طبیعت و ارتباط اجتماعی بین گونه‌ای را مدام به چالش می‌کشد.^{۳۴} تاکنون درباره مواجهه‌هایی که اصطلاحاً مواجهه بصری نامیده می‌شوند صحبت کردم. علاوه‌بر مواجهه‌های مسجد‌های بزرگ و کوچک اذان پخش

24 Jan-Han Yeo and Harvey Neo, 'Monkey business: Human-animal conflicts in urban Singapore'.



می‌شود. شبها صدای دعاها و شبانه مسیحیان، باشگاه‌های شبانه، بارها و موسیقی محلی همزمان شنیده می‌شود. در آکرا مردم از طریق صدایها با مذهبها و اسلوب مختلف زندگی مواجه می‌شوند. مواجهه با خاطره، نوستالژی و گذشته نوع دیگری از مواجهه است. مواجهه فقط با شهری که هست رخ نمی‌دهد بلکه مواجهه با شهری که دیگر نیست هم نوعی از مواجهه است. بناهای تاریخی شهر، ویرانه‌ها و جای خالی بناهایی که یک روز بودند می‌تواند مردم را با خاطراتی، شخصی و جمعی، که از شهر دارند، با آنچه بود و دیگر نیست و در یک کلام با گذشته شهر مواجه کند. شهرها طی زمان شکل گرفتند و دارای لایه‌های مختلف تاریخی‌اند. قدم زدن در شهر و دیدن آثار این لایه‌های تاریخی می‌تواند انسان را با زمان و مکانی که دیگر نیست مواجه کند. مواجهه با تاریخ شهر، شهری که دیگر نیست، بر کیفیت زندگی در شهری که هست اثر می‌گذارد. مثلاً مواجه شدن با جای خالی خانه

کودکی، در لحظه ما را با گذشته‌مان مواجه می‌کند، با خاطراتی که در آن خانه داشتیم، آدمها و صداهای آن خانه. این هم نوعی مواجهه است، همان‌طور که گفتم مواجهه اساساً درباره برخورد با تفاوت‌هاست. مواجهه با جای خالی بناهایی که بودند و دیگر نیستند، ما را با تفاوتی مواجه می‌کند که از جنس گسیختگی از تاریخ است.²⁵ توجه به کیفیت لاپایه شهر و اثری که مواجهه با آن بر مردم می‌گذارد باید در مدیریت و اتخاذ سیاست‌های شهری مد نظر قرار بگیرد؛ این که شهر چگونه بوده است، چگونه باید باشد و مردم شهر در مواجهه با این تفاوت‌ها چه تجربه می‌کنند. واضح است که مواجهه بخشی کلیدی و اساسی از تجربه شهر است؛ اما مبهم بودن چگونگی این تجربه و نتایج آن سبب شده که امروزه بررسی مواجهه‌های شهری مورد توجه بسیاری از پژوهشگران حوزه علوم اجتماعی، جغرافیا، مطالعات شهری و مطالعات سیاسی قرار بگیرد؛ اما علیرغم تعداد زیاد نوشهای در این حوزه، مفهوم

25 Colin McFarlane, 'Encountering What Is (Not There)', pp. 233-230.



مواجهة هنوز کاملاً و به روشنی تعریف نشده است. چند ویژگی مواجهه آن را ویژگی دیگر مواجهه توانایی بالقوه آن برای ایجاد تغییر است؛ اما تغییرهای حاصل از مواجهه لزوماً مثبت نیستند. شرایطی را که مواجهه در آن می‌تواند نتایجی مطلوب به همراه داشته باشد باید شناخت و آن را باید از طریق برنامه‌ریزی و طراحی، تکرار و تسهیل کرد. این امر می‌تواند از طریق تبعیض‌آمیز را تضعیف یا تقویت کند، در خدمت فهم متقابل باشد یا مسبب ایجاد اضطراب و محرك مخالفت و مبارزه شود. مشخصه دوم مواجهه کوتاه و غیرمنتظره بودن آن است که موجب شگفتی و حیرت می‌شود. لحظه‌ای و گذرا بودن مواجهه نباید سبب شود که آن را کم‌اهمیت بشماریم و تصور کنیم به همان سرعتی که اتفاق می‌افتد از بین می‌رود. مواجهه‌ها فراتر از لحظه رویداد تشديد می‌شوند و تفکرات، مفروضات، برخوردهای آینده را شکل می‌دهند. مواجهه لحظه‌ای است که ما روابط انتظارمان بی‌هیچ حفاظتی در معرض اختلافاتی قرار می‌گیریم که در خاطرات

يا حافظه ناخودآگاهمان ثبت شده است. از انواع دیگر ارتباطها متمایز می‌کنند. اصلی‌ترین وجه تمایز مواجهه وجود جوهر تفاوت و ضدیت در آن است. علاوه‌بر این مواجهه خود می‌تواند عامل ایجاد تفاوت‌ها یا تغییر شکل آنها باشد؛ به بیان دیگر مواجهه می‌تواند قضاوتها و برخوردهای طراحی فضاهای عمومی، پروژه‌های هنر محیطی و انواع گردهمایی‌های عمومی انجام شود تا مردم تشویق شوند که به محیط زندگی خود طور دیگری نگاه کنند، تفکر کلیشه‌ای درباره دیگران را به چالش بکشند یا دست کم درباره محیط اطرافشان کنجدکاو باشند و به آن فکر کنند. آخرین نکته درباره مواجهه این است که مواجهه نقشی حیاتی در تولید فضا دارد و به ذهنیتی که مردم از فضا دارند شکل می‌دهد. مواجهه بخشی جدایی‌ناپذیر از فضای عمومی شهری است. ارتباط با آنچه جدید و متفاوت است وجهی غیرقابل انکار از زندگی در شهرهاست و دقیقاً چیزی



کتابنامه

- Amin, Ash and Nigel Thrift. Cities: Reimagining the Urban. Cambridge: Polity Press, 2002.
- Connolly, William E. Neuropolitics: Thinking, Culture, Speed. Minneapolis: U of Minnesota Press, 2002.
- Demant, Jacob and Sara Landolt, 'Youth Drinking in Public Places: The Production of Drinking Spaces in and Outside Nightlife Areas'. In Urban studies, no.51 (April 2013), pp. 184-170.
- Goffman, Erving. Behavior in public places. New York: The Free Press, 1963.
- Isin, Engin F. 'City. State: Critique of Scalar Thought'. In Citizenship Studies, no. 2007) 11), pp. 228-211.
- 228-211 ,11
- Haraway, Donna. 'Otherworldly conversations: terran topics; local terms'. In Science as Culture, no. 3 (1992)), pp. 98-64.
- Jacobs, Jane. The Death and Life of Great American Cities. New York: Vintage Books, 1961.
- Lefebvre, Henri. Writings on Cities. Eleonore Kofman and Elizabeth Lebas (eds.). Oxford: Blackwell, 1996.
- Massey, Doreen. For space. London: Sage, 2005.
- McFarlane, Colin. 'Encountering What Is (Not) There'. In Wilson, Helen F. and Jonathan Darling (eds.). Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York.

است که زندگی شهری را هیجان‌انگیز و تازه می‌کند.

در این نوشتۀ سعی کردم تا در حد توان مواجهه را بشناسم و بشناسنم و ضرورت تحقیق درباره آن را روشن کنم. مواجهه نقطه‌آغاز شناختی جدید از شهر و جامعه است و از آن رو که هم در ذات خود و هم از حیث نتایج اش غیرقابل پیش‌بینی است، مشاهده و مطالعه مخاطرات و اثرات مثبت آن در فضاهای گوناگون مانند فضاهای عمومی شهر، اداره‌ها، وسایل حمل و نقل عمومی، سالن‌های ورزشی و سالن‌های زیبایی، فضاهای مجازی اینترنتی، مدارس و دانشگاه‌ها و هرگونه فضای جمعی واجب است. فهم مواجهه و قوانین حاکم بر آن چه در شهرهای امروزی و چه در قالب تحقیقی تاریخی درباره شهرهای گذشته برای شناخت بهتر شهرها و جامعه و برای مدیریت و اتخاذ سیاست‌های شهری اهمیت دارد.



Planning D: Society and Space no.13 (1995)), pp. 638-631.

- Yeo, Jan-Han and Harvey Neo, 'Monkey business: Human-animal conflicts in urban Singapore'. In Social & Cultural Geography, no. 11 (November 2010), pp. 699-681.

London & New York: Routledge, 2016.

- Philo, Chris. 'Animals, geography and the city, notes on inclusions and exclusions'. In Wolch, J. and Emel, J. (eds), Animal Geographies: Place, Politics and Identity in the Nature-Culture Borderlands. London: Verso, 1998.
- Sennett, Richard. The Fall of Public Man: On the Social Psychology of Capitalism. New York: Norton, 1978.
- _____. The Conscience of the Eye: The Design and Social Life of Cities. London: Faber and Faber, 1991.
- Valentine, Gill and Louise Waite. 'Negotiating difference through everyday encounters: the case of sexual orientation and religion and belief'. In Antipode, no. 44, pp. 492-474
- Wilson, Helen F. "Encounter". In Mark Jane and Kevin Ward (eds.), Urban Theory, New critical perspective. Oxon and New York: Routledge, 2017.
- _____. "Learning to think differently: diversity training and the "good encounter"". In Geoforum no. 45 (March 2013), pp. 82-73.
- Wilson, Helen F. and Jonathan Darling (eds.). Encountering the City: Urban Encounters from Accra to New York. London & New York: Routledge, 2016.
- Wolch, Jennifer and Jody Emel. 'Guest editorial on "bringing the animals back in"'. In Environment and



شکل گیری محلاتی بیرون دروازه محمدیه

نگاهی بر اراضی بیرون دروازه محمدیه و توسعه آن در عهد ناصری

مهسا پوراحمد

با سپاس از استاد عزیزم خانم دکتر زهرا اهری،
که همواره به من آموخته‌اند،
و همراه‌ترین همپای من در خیابان‌های تهران ناصری بوده‌اند.

افزایش یافتن جمعیت یک شهر همواره پایتخت شدن، با این موضوع غریب‌هی نبود مسائلی را به دنبال دارد؛ روند افزایشی و نیست. گاه افزایش جمعیت و و اسکان مردم تحولاتی اساسی را در ساختار یک سکونت و اشغال اراضی و البته بالا رفتن قیمت زمین. بدیهی است که در چنین شرایطی تهیه مسکن و زمین اساسی‌ترین نخستین افزایش جمعیتی تهران که منجر به تغییرات اساسی در کالبد شهر دندگانه افرادی شود که توانایی مالی خرید زمین و ملک را ندارند. تهران نیز ار بدو تهران شد، به عهد ناصری بازمی‌گردد.

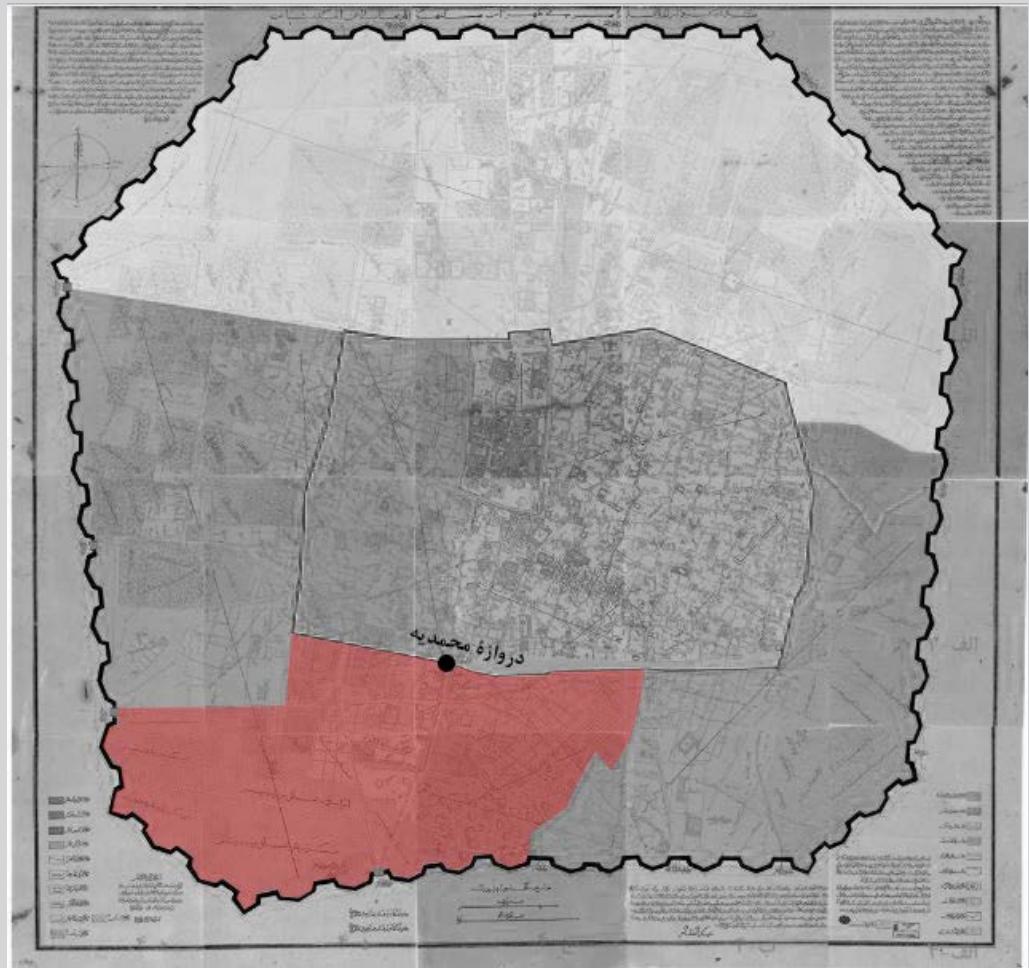
هم بر کالبد اراضی درون شهر مؤثر واقع شد و هم بر کالبد اراضی بیرون شهری. یکی از محدوده‌هایی که متأثر از این اقدامات بود، اراضی بیرون دروازه محمدیه بود. این اراضی در بیست‌سال نخست سلطنت ناصرالدین‌شاه، محدوده‌ای پیرامون شهری در جنوب حصار شهر بود؛ اما پس از تخریب حصار طهماسبی در سال ۱۲۸۴ق، بخشی از اراضی جنوبی شهر شد. بخشی از آن در جنوب حد جنوبی محله سنگلچ و بخشی دیگر در جنوب حد جنوبی محله بازار واقع بود؛ به بیانی دیگر نیمةٰ غربی آن در تابع محله سنگلچ بود و نیمةٰ شرقی اش تابع محله بازار نام داشت.

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۶۴ق به سلطنت رسید. او از همان سال‌های نخستین سلطنت خود اقداماتی را در جهت اسکان مردم و افزایش بناهای مسکونی و غیر مسکونی انجام داد. این اقدامات شامل افزودن بناها و قنات‌های درون و بیرون شهر، فروش برخی از خالصه‌جات و صدور مجوز برای سکونت قشری از مردم در اراضی بیرون شهر بود.^۱ این اقدامات

۱ مهسا پوراحمد، محلهٔ تابع محله سنگلچ؛ شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۲-۴۴

۲ دروازه محمدیه در اواخر عهد محمدشاه در سال ۱۲۶۳ق بر جنوب حصار طهماسبی احداث شد. هاله یاسینی، تبیین الکوی شکلی دروازه‌های حصار شهر تهران در دورهٔ قاجار، ص ۱۰۳. موقعیت این دروازه در نقشهٔ شماره ۲۱ مشخص است. این موقعیت مکانی بر اساس موقعیت دروازه محمدیه در نقشهٔ کوشیش از شهر تهران رسم شده است.

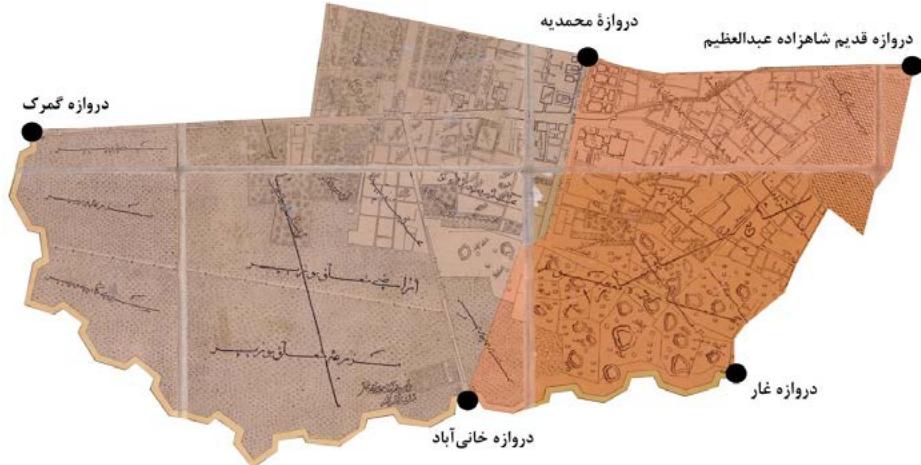




نقشهٔ ۱. اراضی واقع در بیرون دروازه محمدیه. مأخذ:
[https://www.loc.gov/item/2009582796/.](https://www.loc.gov/item/2009582796/)

با تصرف نگارنده

باغداران بیرون شهر متمول نبودند. به اراضی با ساخته‌هایش در سال‌های بعد و دنبال این امر و تملک کم‌بضاعتان بر این پس از تخریب حصار طهماسبی توسعه محدوده، بناهای مسکونی و غیرمسکونی یافت و تحولاتی را از سر گذراند. گرچه بسیاری در این محدوده احداث شد. این شکل گیری این محدوده و توسعه آن را



نقشهٔ ۲. اراضی مابین دروازه محمدیه و
حصار جنوبی شهر. مأخذ:
<https://www.loc.gov/item/2009582796/>

با تصرف نگارنده

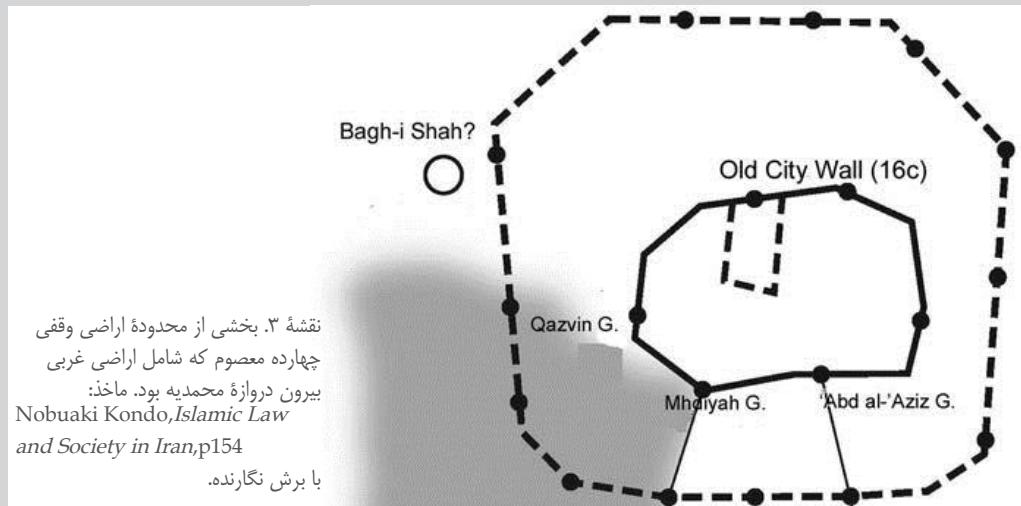
تهران در زمان شاه طهماسب اول صفوی، اراضی درون و بیرون شهر از یکدیگر جدا شد. اراضی مد نظر ما در جنوب حصار طهماسبی هموار و بایر بود.^۳ با گذشت چندین سال، صفویان بخشی از اراضی بیرون شهر را برای کمک به سادات شهر وقف کردند. به دنبال این امر، قسمتی از این

باید به عهد ناصری نسبت داد، نخستین مداخلات انسانی در این محدوده، از پیش از روی کار آمدن ناصرالدین‌شاه و حتی پیش از احداث دروازه محمدیه در این محدوده صورت گرفته بود.

پیش از آغاز عهد ناصری
با ساخت حصار طهماسبی به دور شهر

^۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۲۸





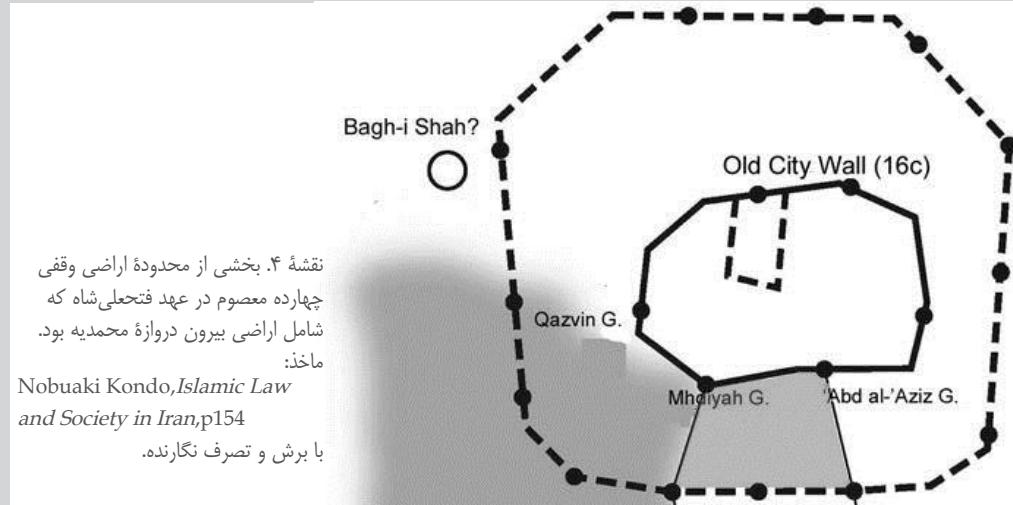
اراضی زیر کشت رفت تا نیازهای سادات
را تامین نماید.^۴ قسمتی از این اراضی
دولت بود و هم بر عهده خود سادات؛ به
طور مثال در دوره افشاریه مأموران دولتی
بر این اراضی نظارت می‌کردند. وضعیت
شناخته می‌شد، در غرب محدوده مورد
نظر ما واقع بود. ابتدا منصبداران دولت
نظارت در دوره‌های بعد از افشاریه و در
صفویه و پس از چندی خود سادات بر این
سال‌های ابتدایی دوره قاجاریه نیز چندان
روشن نیست؛ فقط می‌توان گفت که در
اظهارات و زراعت بر این اراضی هم بر عهده
دولت بود و هم بر عهده خود سادات؛ به

⁴ Nobuaki Kondo, *Islamic Law and Society in Iran*, p152
⁵ Ibid, 153

۷ ر.ک: نقشه ۴

۸ وجودسنجی کاری‌ها را می‌توان در نقشه‌ای که ناسکوف در سال ۱۲۴۱ق منتشر کرده، مشاهده کرد. نقشه پیوست است. با اینکه ناسکوف هیچ‌گاه شخصاً تهران را ندید و تصورش از این شهر را بر مبنای شنیده‌هایش در این نقشه به نمایش گذاشت، اما می‌توان وجود باغ‌ها و قطعات سبزی کاری و بربخ عناصر دیگر را در خارج از حصار، ناشی از ناآگاهی یا کمدقی وی دانست؛ بهخصوص که او میان باغ و اراضی سبزی کاری تقاضت قالی شده و هر کدام را در نقشه‌اش مشخص کرده است. شاید توانیم به مساحت و تعداد این عناصر در نقشه او اتفاق کنیم، اما می‌توانیم از وجودشان اطمینان داشته باشیم. محدوده سبزرنگی که در نقشه شماره ۵ درون اراضی وقفی شان دادیم، در نقشه ناسکوف با عنوان «جالیز» مشخص است. البته لازم به ذکر است که این کلمه حاصل خواش نقشه روسی ناسکوف و ترجمه آن به فارسی است. محمد مهریار و همکارش در کتاب استناد تصویری شهرهای ایرانیاز این واژه در قسمت راهنمای نقشه ناسکوف استفاده کردند. مهریار و دیگران، استناد تصویری شهرهای ایرانی دوره قاجار، ص ۱۴۹ به نظر می‌رسد که بربخ از این جالیزها در عهد فتحعلی‌شاه بر اراضی وقفی چهارده مقصوم بنا شده باشد؛ چرا که بنا بر استنادی که نابوکی در کتابش معرفی‌شان کرده، موقوفهٔ چهارده مقصوم تقریباً تا عهد محمدشاه محدوده اولیهٔ خود را حفظ کرده Nobuaki Kondo,Islamic Law and Society in Iran,p155

محدوده اراضی وقفی و تصرف آنها، می‌تواند به سال‌های قبل از عهد محمدشاه هم برگردد. حتی شاید وجود قطعات صیفی‌جات و سبزی کاری بر اراضی مزروع در سال ۱۲۴۱ق و در اواخر عهد فتحعلی‌شاه هم نشانی از تصرف این اراضی وقفی باشد. شاید در آن سال هم اراضی وقفی از دست رفته بود. و البته شاید این قطعات صیفی‌جات محصولی از کشت و زراعت بر اراضی وقفی بوده باشد.

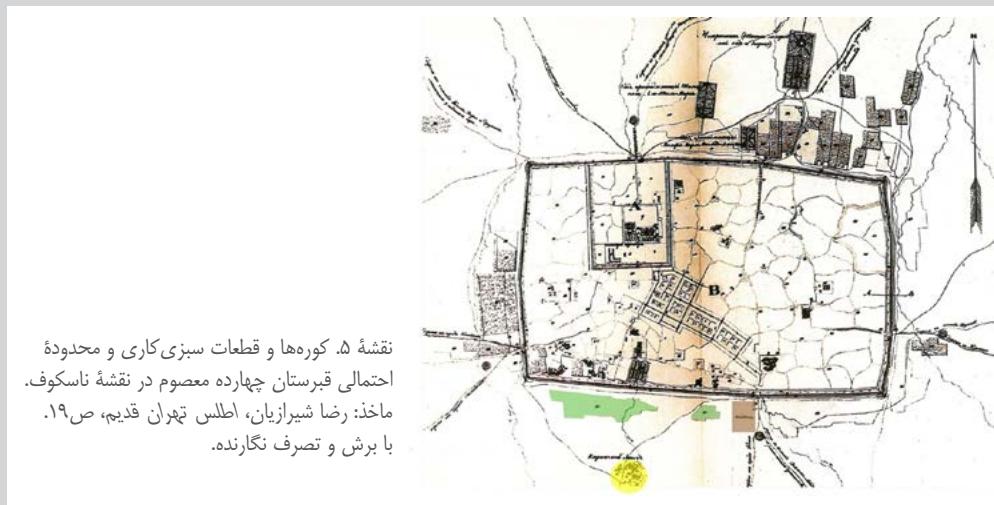


نقشه ۴. بخشی از محدوده اراضی وقفی چهارده مقصوم در عهد فتحعلی‌شاه که شامل اراضی بیرون دروازه محمدیه بود.
ماخذ: Nobuaki Kondo,*Islamic Law and Society in Iran*,p154
با برش و تصرف نگارنده.

اوایل عهد فتحعلی‌شاه مسئولیت تصدی و زراعت بر آنها، بار دیگر به خاندان سادات تقریباً تمام وسعت محدودهٔ مورد نظر و اگذار شد و آنها توансند تا آغاز عهد محمدشاه حدود و مرز اراضی وقفی را حفظ کنند.^۶

پس از گذشت چندسالی از آغار کار می‌رسد که قبرستانی در شمال غربی قاجاریان و در زمان سلطنت فتحعلی‌شاه محدوده شکل گرفت که به قبرستان





۹ این قبرستان با نام «قبرستان کنه» در نقشه عبدالغفار رسم شده است. تعدادی از منابع از جمله شرح حال رجال ایران، از این قبرستان با نام «چهارده معصوم» یاد می‌کنند. از سال دقیق احداث این قبرستان مطلع نیستیم؛ اما با توجه به آنکه در نقشه ناسکوف نیز محوطه‌ای شبیه به این قبرستان در غرب دروازه عبدالعظیم ترسیم شده است، شاید بتوان احداث آن را به عهد فتحعلی‌شاه نسبت داد؛ به خصوص که در این عهد، محدوده‌ای که قبرستان در آن قرار داشت، در زمرة موقوفه چهارده معصوم بود.

۱۰ کوره‌های آجرپزی نیز در نقشه ناسکوف مشخص است. در جنوب حصار جنوبی شهر محدوده‌ای در نقشه ناسکوف رسم شده که ناسکوف آن را کوره آجر نامیده است.

۱۱ با بررسی نقشه عبدالغفار که وضعیت تهران را تا اواخر دهه ۳۰۰۰ ق شناس می‌دهد، می‌توان دریافت که تعدادی از آن کوره‌ها حداقل تا آن زمان باقی مانده بود. البته ممکن است پس از عهد فتحعلی‌شاه نیز در همان محدوده کوره‌های احداث شده باشد. خبر دقیقی در این باب نداریم.
12 Nobuaki Kondo, Islamic Law and Society in Iran, p155

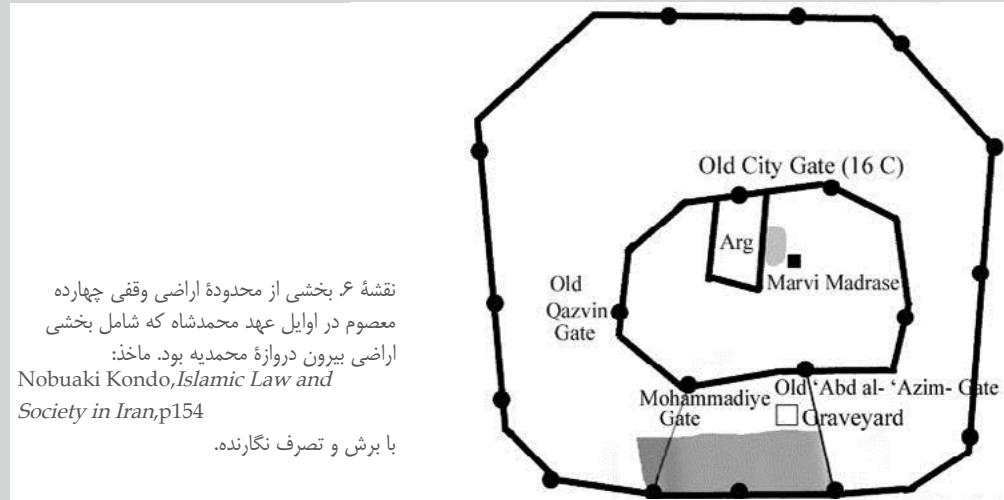
۱۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۳۷۸

نقشه ۵. کوره‌ها و قطعات سبزی‌کاری و محدوده احتمالی قبرستان چهارده معصوم در نقشه ناسکوف. مأخذ: رضا شیرازیان، اطلس تهران قدیم، ص ۱۹.

با برش و تصرف نگارنده.

چهارده معصوم مشهور بود.^۹ همچنین در جنوب این محدوده و در مجاورت مزارع محمدشاه بخش غربی محدوده مورد نظر ایجادشده، کوره‌های آجرپزی احداث شده بود.^{۱۰} که تا سال‌ها در آن محدوده حفظ شد.^{۱۱}

به مرور در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه تصرفش کرده بودند، طولانی نبود. تا شروع عهد محمدشاه اراضی وقفی در



مورد اول نتیجهٔ فروش تعداد زیادی از اراضی و املاک بیرون شهر، از جمله اراضی واقع در این محدوده به صدراعظم محمدشاه یعنی حاجی میرزا آقاسی بود. میرزا آقاسی هم این اراضی و املاک را در اختیار محمدشاه قرار داد و به این ترتیب آنها را جزئی از اراضی خالصه دولتی جنوبی بیرون شهر در عهد ناصری شد.

و سعت اراضی وقفی چهارده معصوم و تملک افرادی بر اراضی این محدوده، اقدامات دیگری صورت گرفت که هم مالکیت تعدادی از باغ‌ها و بناها را با تغییراتی مواجه کرد و هم منجر به ایجاد بناهای مسکونی و غیرمسکونی در اراضی جنوبی بیرون شهر در عهد ناصری شد.



اسامی مالکان	ساخته‌ها	زمان احداث	موقعیت حدودی ساخته‌ها
احتمالاً مسئلان و زارع ان اراضی وقفی	قطعات سبزی کاری	عهد فتحعلی‌شاه	اراضی و مزارع وقفی چهارده معصوم
صیبهٔ رمضانعلی فخار طهرانی	زمین	عهد محمدشاه	اراضی و مزارع خارج شده از موقوفه چهارده معصوم
محمد جعفر صابوئی	زمین	عهد محمدشاه	اراضی و مزارع خارج شده از موقوفه چهارده معصوم

جدول ۱. وضعیت اراضی بیرون دروازه محمدیه و املاک موجود در اراضی ازدست رفته وقفی تا اواخر عهد محمدشاه. مأخذ: مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۳۸.

۱۴ میرزا آقاسی در دوران صدارتش در صد زیادی از اراضی و املاک پیرامون شهر را از مالکان قبلی‌شان خریداری کرد و در دست گرفت. بخشی از این اراضی و املاک در محدوده ای قرار داشت که بعدها بیرون دروازه محمدیه خوانده شد. مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۲ و ۴۳. این خرید و فروش‌ها میرزا آقاسی را در زمرة یکی از ثروتمندترین مالکان پایتخت جای داد که همواره موجب حساست و دسیسه‌چینی‌های دشمنانش می‌شد. او برای پایان دادن به این امر، اراضی خریداری شده را به شاه سپرد. اعتقاد اسلامتنه، صدرالتواریخ، ص ۱۸۱

کرد.^{۱۴} این اراضی دولتی پس از محمدشاه در اختیار ناصرالدین‌شاه قرار گرفت و در مورد استفاده خود حکومت در بنا کردن ساختمان‌های دولتی شد. پس از عهد ناصری در جهت سکونت مردم کمک کرد و هم عهد او مالکان جدیدی پیدا کرد. و اما دومین مورد هم نتیجه احداث دروازه‌ای جدید به نام دروازه محمدیه در شهر بود که اراضی پیرامونش در عهد ناصری، هم به تحقق یکی از ایده‌های ناصرالدین‌شاه از رسیدن به سلطنت و در دو دهه ۱۲۶۰

۱۵ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۶-۴۴

۱۶ کوره‌ها در جنوب محدوده تابع محله بازار در نقشه عبدالغفار مشخص است.

۱۷ یکی از جال/جاله‌های تهران: عبدالغفار در نقشه‌اش از کلمه «چاله» استفاده کرده است. این اراضی در شمال شرق تابع محله بازار در نقشه عبدالغفار مشخص است.

۱۸ کرمبیک، قاچاق کرم: خاطراتی از دوازده سال طغیان و یاغی‌گری در فققار، ص ۳۰ و ۲۳؛ جعفر شهری، طهران قیمی، ج ۳، ص ۲۴۴

۱۹ روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۱۲۱(۱۷) شعبان ۱۲۶۹، ص ۲

۲۰ همان‌جا. اکثر معابر و بناهای موجود در آن همواره در خطوط سیالاب و آب‌گرفتگی بودند. به طوری که در جریان سیل ۱۲۶۹ اتفاق خسارات زیادی به عناصر و خانه‌های این محدوده وارد آمد.

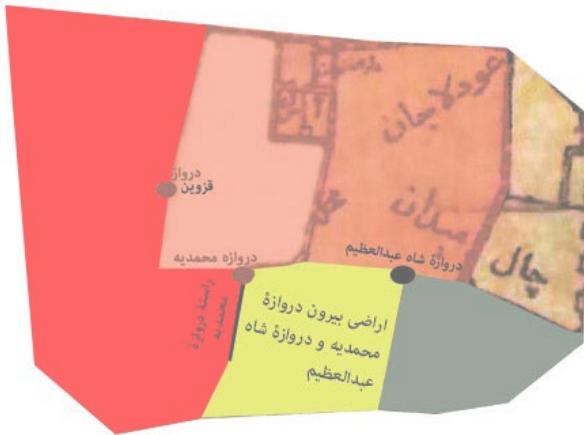
۲۱ از ابتدای دوره قاجاریه تا پایان عهد ناصری اکثر باغ‌های شهر در اراضی شمالی و غربی قرار گرفت. دسترس به منابع آبی که اغلب در شمال و شمال غرب قرار داشتند، از دلایل باغ‌سازی در این دو محدوده به شمار می‌رود. اثراً باغ‌ها را می‌توان در نقشه‌های ناسکوف، کرکشی و شاگردانش (نقشه اطراف تهران) و نقشه عبدالغفار مشاهده کرد. برای اطلاع از باغ‌سازی‌های بخش غربی شهر ر.ک: مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، فصل ۱ و ۲.

۲۲ روزنامه وقایع اتفاقیه، ش ۶۳(۲۴) جمادی (الثانی) ۱۲۶۸ (ق)

۲۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۵

و دولتی چندان جذب این محدوده نشود و همچنان بیشتر اراضی شمالی و غربی بیرون شهر و نوسازی و مرمت آنها پیش گرفت. به دنبال این امر اولین مرحله توسعه و تحول شهری ناصری با شکل‌گیری یکی از نخستین محدوده‌های مسکونی بیرونی شهر و نیز احداث سربازخانه‌ای در بیرون دروازه محمدیه به تحقق پیوست.^{۱۵} اراضی جنوبی بیرون شهر شرایط چندان مساعدی برای زیست و سکونت نداشت؛ به خصوص نیمة شرقی آن که از یکسو با کوره‌ها پوشیده بود،^{۱۶} از سویی با اراضی ناهموار چاله‌سیلاibi^{۱۷} و از سوی دیگر با قبرستان چهارده معصوم که وضعیت اسفناکش زبانزد خیلی‌ها بود.^{۱۸} از طرفی این اراضی در مجاورت میدان تازه‌تاسیس قاپوچ (میدان اعدام) و محل فاضلاب خندق شهر^{۱۹} و در مسیر سیل بود؛^{۲۰} از این‌رو فارغ از عدم داشتن جذابیت برای افراد متمول، ساخت‌وساز در آن با مسائل فراوانی روبرو بود. این قبیل مسائل موجب می‌شد که قشر اعیان گرفت، یا چون جزو اراضی وقفی بود. به دنبال این موضوع در همان سال ۱۲۶۸، حدود دویست خانوار از قشر کاسب و پیشه‌ور و همین‌طور اشخاص





نقشهٔ ۷. محدودهٔ مابین دو دروازهٔ محمدیه و عبدالعظیم و راستهٔ دروازهٔ محمدیه بر نقشهٔ مختصر اطراف تهران، ۱۳۱۶
ماخذ: رضا شیرازیان، اطلس تهران قدیم، ص ۱۲۵. با برش و تصرف نگارنده

- ۲۴ همان، ص ۴۶-۴۸
- ۲۵ اتحادیه و سعدوندیان، آمار دارالخلافه تهران، ص ۳۳۵-۳۳۷
- ۲۶ اتحادیه و سعدوندیان، آمار دارالخلافه تهران، ص ۳۳۷
- سند آماری سال ۱۲۶۹
- «راستهٔ دروازهٔ محمدیه» آمده و منتظر خیابان دروازهٔ محمدیه است که در نقشه عبدالقفار با نام خیابان «دوازهٔ نو» آمده است و امتدادش با نام خیابان «قبوچ» مشخص شده است.

غیرتهرانی به قصد سکونت به بیرون شهر و محدودهٔ مابین بیرون دروازهٔ محمدیه و عبدالعظیم آمدند و ساکن شدند افراد در نیمة شرقی بیرون دروازهٔ محمدیه، افرادی از همان قشر، بنایی غیرمسکونی را در دو مسکونی و غیر مسکونی آن محدوده را احداث کردند.^{۲۴} محدودهٔ سکونتی آنها سمت راستهٔ دروازهٔ محمدیه ساختند.^{۲۵} به این ترتیب نخستین بنایی ساخته شده در در بین این دو دروازه، محلهٔ محمدیه نام نیمهٔ غربی بیرون دروازهٔ محمدیه چندین داشت که شامل خانه‌های افراد مذکور،



- ۲۷ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۴۸ و ۴۷
- ۲۸ همان، ص ۴۷
- ۲۹ همان، ص ۴۷ و ۴۸
- ۳۰ ر.ک: همان، فصل ۲
- ۳۱ به طوری که در سال ۱۲۸۰ اق هیچ باغی در شهر و در سنگلچ، برای تبدیل شدن به محدوده مسکونی باقی نماند بود. روزنامه ایران، ش ۳۱۸ (ربيع الثاني ۱۲۹۴ق)، ص ۲
- ۳۲ روزنامه وقایع اتفاقیه، نمره ۲۱۵ (جمادی الثاني ۱۲۷۱ق)، ص ۱
- ۳۳ این دستور که به منظور «آبادی مملکت و تسهیل امور عامه مردم» صادر شده بود، به تخریب دویان در خارج حصار اشاره داشت که در محدوده بیرون دروازه‌شمیران و بیرون دروازه دولت بودند. روزنامه‌دولت علیه‌ایران، ش ۵۰۹ (جمادی الثاني ۱۲۷۸ق)، ص ۲
- ۳۴ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۵۴ و ۵۸

حصار طهماسبی تغییر کرد. در آن سال‌ها که دیگر هیچ زمین بی‌استفاده‌ای در شهر برای ساخت‌وساز باقی نماند بود^{۳۱} و حتی بضاعت‌مندان نیز جایی برای احداث بنا کاسبانی باشد که هم به علت بضاعت نمی‌یافتد و جمعیت بیرون دروازه محمدیه نیز روزبه روز در حال تزاید بود،^{۳۲} شاه چاره دیگری برای حل مشکل سکونت اندیشید. او در سال ۱۲۷۸ق دستوری صادر کرد مبنی بر واگذاری برخی از باغ‌های خالصه خارج شهر به افرادی که می‌توانستند در فروش اراضی آن باغ‌ها و اسکان مردم نقشی را ایفا کنند.^{۳۳} با آنکه باغ‌های نامبرده در این دستور شاه در محدوده بیرون دروازه محمدیه نبود، رعایا و افرادی از قشر کاسب و بنا و معمار و ... تا پیش از تخریب حصار در اراضی غربی بیرون دروازه محمدیه ساکن شدند.^{۳۴} این موضوع احتمال واگذاری اراضی خالصه آن محدوده را از طرف شاه به بعضی منصبداران، به که محلی برای ساخت‌وساز سرشناسان در درون و بیرون شهر بود.^{۳۵}

این وضعیت در اواخر دهه ۱۲۷۰ق دارد که آنها اراضی و املاک را مستقیماً و اوایل دهه ۱۲۸۰ق، تا پیش از تخریب

کاروانسرا و دکان و کوزه‌گری بود.^{۳۶} این بناها احداث شد تا هم نیازهای ساکنان را برطرف کند و هم محلی برای رونق فعالیت کاسبانی باشد که هم به علت بضاعت اندک و هم به علت مجاورت با هم‌قشran و محل کسب خود، به این محدوده روی آورده بودند.^{۳۷} به این ترتیب به نظر می‌رسد در حالیکه به تبع دستور شاه، در اراضی شرقی محدوده بیرون دروازه محمدیه بناهای مسکونی و غیر مسکونی ساخته شد، مردم هنوز در اراضی غربی بیرون دروازه محمدیه خانه‌ای نساخته بودند.^{۳۸} شاید شاه در دهه ۱۲۶۰ق هنوز اجازه خانه‌سازی در اراضی غربی بیرون دروازه محمدیه را صادر نکرده بود که می‌تواند در کنار خالصه بودن بخشی از آن اراضی، به جایگاهش در مجاورت محله سنگلچ و محدوده بیرون دروازه قزوین مربوط باشد که محلی برای ساخت‌وساز سرشناسان در آسمانه: در تاریخ و تئوری معماری و هنر | ارج‌نامه زهراء همراه

از دولت، یا به طور غیر مستقیم و از طریق واسطه‌های گماشته شده خریده باشند.^{۳۵} به این ترتیب خواه با خواست شاه، خواه با اقدامات فردی بعضی اشخاص، افرادی تا پیش از تخریب حصار، در نیمة غربی بیرون دروازه محمدیه نیز ساکن شدند.

توسعه محدوده پس از تخریب حصار

دو نیمه این اراضی متعلق به دو محدوده متفاوت شهری بود، بخش‌هایی مسکونی مشابهی در هردوی آنها وجود داشت که شکل‌گیری‌شان به پیش از تخریب حصار بر می‌گشت. اما وجود این محدوده‌های مسکونی و ساکنانی تقریباً هم‌قشر، موجب توسعهٔ یکسان هردو محدوده پس از تخریب حصار نشد. با آنکه نیمة غربی محدوده دارای عناصر و ساکنان تقریباً مشابهی با نیمة شرقی بود، روند توسعه‌اش پس از تخریب حصار، متأثر از هم‌جواری با سنگلچ و تابع آن و همچنین روی آوردن برخی از سرشناسان به آن بود؛ در حالی که توسعهٔ نیمة شرقی با تغییری اساسی در وضعیت آن همراه نبود.

توسعهٔ محدوده‌های جدید پیوسته به شهر با اقداماتی در سده‌هه صورت گرفت‌محدوده بیرون دروازه محمدیه نیز از این امر مستثنی نبود.^{۳۶} این محدوده با اسکان مردم از طریق فروش و واگذاری اراضی^{۳۷} و احداث عناصر شهری که نتیجهٔ اقدامات دولتی و شخصی برخی

^{۳۵} برای اطلاعات بیشتری در این باب ر.ک: مهسا پوراحمد، محله تابع محله

سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۵۴-۵۸

^{۳۶} همان، ص ۶۹-۱۱۹

^{۳۷} همان، ص ۷۰-۷۹

با دستور ناصرالدین‌شاه حصار طهماسبی در سال ۱۲۸۴ق تخریب شد. این عمل مرحلهٔ دیگری از توسعهٔ تهران بود که موجب پیوستن اراضی بیرون شهر به شهر قدیم شد. اراضی بیرون دروازه محمدیه نیز درون حصار جدید ناصری قرار گرفت و جزئی از اراضی شهر شد. این محدوده تا پایان دهه ۱۳۰۰ق و تقریباً تا اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه نام واحدی نداشت. دو نیمة غربی و شرقی آن هر کدام متعلق به یکی از محدوده‌های جدید شهری مشخص شده در نقشهٔ عبدالغفار بود. آرام آرام معبری با نام خیابان قاپوق این دو محدوده را از یکدیگر جدا کرد. گرچه عملاً

منصب‌داران و ساکنان بود، رو به توسعه رفت.^{۳۸} در پی فروش اراضی، افرادی از قوانین و ضوابط ساخت‌وساز دولتی بود. در حالی که تنها معبر نیمه شرقی، معبر ایجادشده بر حصار قدیم شهر بود و با نام قبرستان مجاورش خوانده می‌شد،^{۳۹} از سرشناسان تا رعایای کاسب و بنا و کوره‌پیز. با این حال نیمه شرقی بیشتر در ساکن نیمه غربی اعیانی نیز در کنار رعایا در نیمه غربی متصل کردند: خیابان دروازه گمرک از دروازه گمرک راه به میدان قاپوچ و خیابان قاپوچ می‌برد و خیابان دروازه خانی آباد از دروازه خانی آباد به خیابان دروازه گمرک.^{۴۰} بود که اعیان و سرشناسانی در آن مشغول احداث باغ و معبر و بنا بودند.^{۴۱} به مرور فرعی از خیابان اصلی راه به محدوده‌های مسکونی و سایر بخش‌های شهر می‌برد، به تمایز کالبدی این نیمه با نیمه شرقی و به بیانی دیگر، با تابع محله بازار شد. این تمایز کالبدی نه با وجود سراهای و دکان‌ها و بازارچه‌ها و یخچال‌ها که پیش از تخریب حصار هم کم و بیش در هر دو نیمه وجود داشت، که با معابر و وسعت باعث‌گذاشت، که با معابر و منظم کشیده و معابر نیمه غربی راست و منظم کشیده و معابر نیمه شرقی به شکلی نامنظم و شبیه باعث‌گذاشت، که با معابر و گذرهای محلات قدیم شهر بود.

ساکنان نیمه غربی و تبعیت بیشتر آنها از قوانین و ضوابط ساخت‌وساز دولتی بود. در حالی که تنها معبر نیمه شرقی، معبر ایجادشده بر حصار قدیم شهر بود و با نام قبرستان مجاورش خوانده می‌شد،^{۴۲} از سرشناسان تا رعایای کاسب و بنا و کوره‌پیز. با این حال نیمه شرقی بیشتر در تملک رعایا و بی‌بضاعتان قرار گرفت^{۴۳} و در نیمه غربی اعیانی نیز در کنار رعایا ساکن شدند.^{۴۴} از این گذشته، نیمه غربی در مجاورت اراضی بیرون دروازه قزوین بود که اعیان و سرشناسانی در آن مشغول ساخت‌وسازهای آنها و نیز ساخت‌وساز اعیان ساکن در خود نیمه غربی، منجر به تمایز کالبدی این نیمه با نیمه شرقی و به بیانی دیگر، با تابع محله بازار شد.

این تمایز کالبدی نه با وجود سراهای و دکان‌ها و بازارچه‌ها و یخچال‌ها که پیش از تخریب حصار هم کم و بیش در هر دو نیمه وجود داشت، که با معابر و منظم کشیده و معابر نیمه شرقی به شکلی نامنظم و شبیه باعث‌گذاشت، که با معابر و گذرهای محلات قدیم شهر بود.

ساکنان نیمه شرقی به شکلی نامنظم و شبیه باعث‌گذاشت، که با معابر و منظم کشیده و معابر نیمه غربی راست و منظم کشیده و معابر نیمه شرقی به شکلی نامنظم و شبیه باعث‌گذاشت، که با معابر و گذرهای محلات قدیم شهر بود.

۳۸ همان، ص ۸۰-۱۱۹.

۳۹ عبدالغفار محدوده تابع محله بازار را با موقعیت سکونت بعضی از ساکنانش رسم کرده است. با بررسی اسمی افرادی که در این محدوده ذکر شده، می‌توان دریافت که منصب و لقبی در دریاریان نداشتند؛ برخلاف نیمه غربی محدوده بیرون دروازه محمدیه که تعدادی از دریاریان را هم در خود جای داده بود.

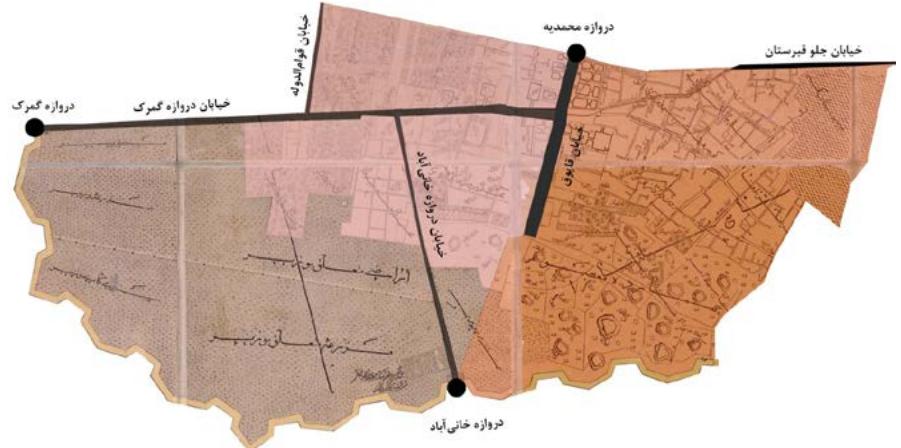
۴۰ این موضوع نیز با بررسی نقشه عبدالغفار روش می‌شود. برای آگاهی از موقعیت سکونت و مناصب دریاری این اشخاص در این محدوده نیز ر.ک: همان، ص ۹۸-۱۰۲.

۴۱ همان، ص ۹۲-۱۰۲.

۴۲ خیابانی با نام «خیابان جلو قبرستان» در شمال قبرستان کهنه و اراضی چاله‌سیلابی در نقصه عبدالغفار مشخص است.

۴۳ مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۹۳ و ۹۵ و ۸۲ و ۸۴.

۴۴ ر.ک: نقشه ۹.



نقشهٔ ۸ خیابان‌های اصلی مرتبط با اراضی بیرون دروازه محمدیه. مأخذ:

<https://www.loc.gov/item/2009582796/>

با برش و تصرف نگارنده.

بنابراین به نظر می‌رسد که نیمة شرقی تقریباً وشع مشابهی را با وضعیت برای کشیدن معابر حکایت دارد. این بخش از محدوده بیرون دروازه محمدیه خود پیش از تخریب حصار و با محلات قدیم شهر حفظ کرده بود. این در حالی در نزدیکی محدوده بیرون دروازه قزوین است که نیمة غربی با حفظ نسبی عناصر و درون محدوده تابع محله سنگلچ گذشته‌اش، در توسعه‌های پس از تخریب اراضی شمالی و میانی تابع محله سنگلچ سکونتگاه دائم یا موقت شاهزادگان حصار صورت جدیدی به خود گرفت. شکل

برای سکونت دائم یا موقت اقلیت‌هایی فراهم می‌کرد که به علل مختلف قادر به سکونت در جوار جمعیت زیاد مرکز شهر نبودند. دو نیمة اراضی بیرون دروازه محمدیه هم چنین افرادی را در خود جای داد. البته نه اقلیت‌های یکسانی در دو نیمه ساکن شدند و نه سکونتشان در این اراضی علتی مشابه داشت.

نیمة غربی بنا بر بافت اجتماعی و سکونت برخی اشاره در تابع محله سنگلچ، که محیطی آزاد را برای اقلیت‌های دینی و عقیدتی فراهم کرده بود و در این متن مجالی برای سخن گفتن درباره ایشان نیست، در دهه ۱۲۹۰ ق چند درویش را در خود جای داد^{۴۷} و بعدها یهودیانی در دهه ۱۳۱۰ ق در مجاورت آن ساخت‌وسازهایی انجام دادند.^{۴۸} نیمة شرقی هم در دهه کوره‌پزان و بنایان و ... در هر دو نیمه،

و منصب‌داران هم بود.^{۴۹} این تابع محله محدوده‌ای اعیان‌نشین محسوب می‌شد؛ از همین‌رو از وضعیت مالی ساکنانش و نظارت بیشتر بهره می‌برد^{۵۰} که موجب احداث باغ‌ها و عمارت‌مجلل در جوار خیابان‌های طولانی و پهنه‌ی شده بود که راه به سابر بخش‌های محله یا شهر می‌برد. گرچه معابر بیرون دروازه محمدیه در تابع محله سنگلچ کیفیت معابر اراضی شمالی و میانی این محدوده را نداشت، تا حدی تابع ضوابط ساخت‌وساز شهری بود؛ برخلاف تابع محله بازار.

این تمایز کالبدی خیلی زود بر بافت اجتماعی دو محدوده و ساکنان آن دو پس از تخریب حصار هم مؤثر واقع شد. فارغ از سکونت اشاره مشابه نظری کاسبان و تراکم کمتر جمعیتی این اراضی نسبت به محلات مرکزی شهر، موجب جذب افرادی با گرایش‌های متفاوت هم می‌شد. به بیانی دیگر موقعیت مکانی اراضی غالب رعایای کم‌بضاعت، از دید نظمیه بیرون دروازه‌های قدیم شهر محلی را

^{۴۵} مهسا پوراحمد، محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری، ص ۱۰۲-۹۲

^{۴۶} همان، ص ۱۴۰-۱۴۳

^{۴۷} همان، ص ۱۱۳

^{۴۸} همان، ص ۱۰۹



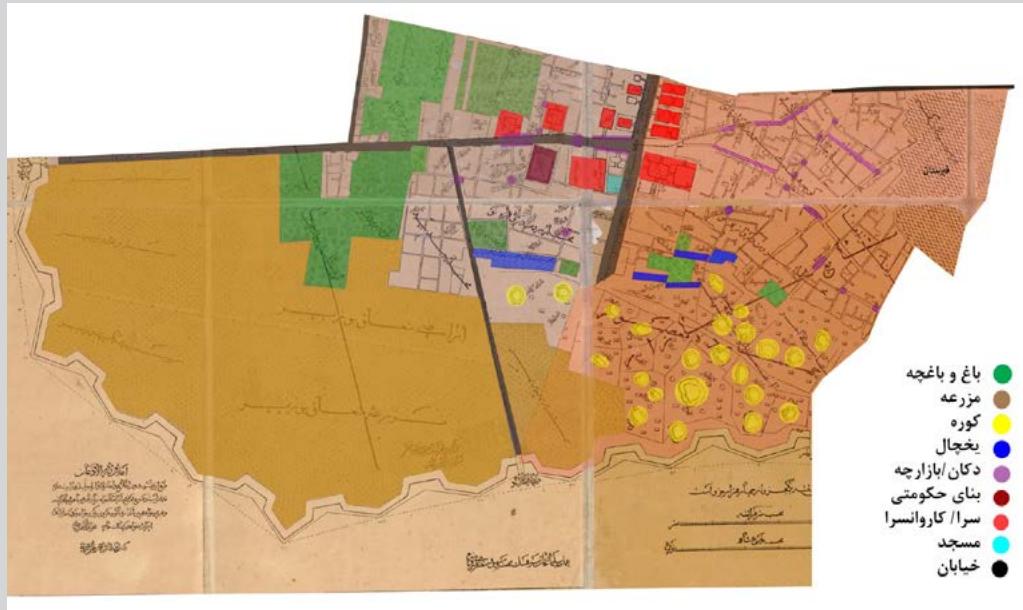
قایوق و خیابان قایوق خط مرزی دو نیمه زنان هرزا شهر و دور کردن آنها از محلات را مشخص می‌کردند. هردو نیمه شامل بخش‌های مسکونی بودند که در شرق و غرب این سه عنصر قرار داشت. محله‌های چاله‌سیلاجی، بیرون دروازه نو، کوچه‌های بیرون دروازه نو و بخشی از محله سرقب برآقا، بخش‌های مسکونی نیمة شرقی را شکل می‌دادند. این محدوده‌های مسکونی مساحتی همان‌دازه با اراضی جنوبی موسوم به چهارده معصوم (اراضی کوره‌ها) داشتند و شامل خانه‌ها، معابر فرعی و دکان‌ها و بازارچه‌هایی در بدنهٔ معابر بودند. وسعت بخش مسکونی این نیمه تقریباً برابر با بخش مسکونی نیمة غربی بود که از محلات بیرون دروازه نو، جدید و کوچه‌های نو تشکیل می‌شد. در نیمة غربی خانه‌ها، دکان‌ها، سراهای، باغ‌ها و بازارچه‌ها مساحت ساخته شده را شکل می‌دادند و از جنوب و غرب در مجاورت مزارعی بودند که تا نیمة دهه ۱۳۰۰ همچنان باقی بود. بناهای نیمة شرقی و غربی دروازه محمدیه، با حفظ برخی عناصر پیشین، به طور مجزا توسعه یافت. خیابان دروازه نو، میدان

شهر مکانی مناسب را برای اسکان دادن زنان هرزا شهر و دور کردن آنها از محلات مرکزی فراهم می‌کرد. چاله‌سیلاجی در کنار قبرستان چهارده معصوم که در عهد ناصری «کهنه» خوانده می‌شد، مکانی شد برای اسکان و مرکز ساختن زنان هرزا.^{۴۹}

هردو نیمه با ساکنانی که در سه دهه ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰ ق در آنها سکونت می‌کردند و با ساخت‌وسازهای انجام‌شده تا پایان دهه ۱۳۰۰ نخستین ظاهر شهری خود را پیدا کردند که در نقشه عبد الغفار نجم‌الملک مشخص است. گرچه اراضی این محدوده در دهه نخست سلطنت ناصر الدین شاه با ساخته‌های مسکونی و غیرمسکونی اکثربت کاسپ و کوره‌پیز کم‌بضاعت شکل گرفت، تمامی بخش‌هایش با اقساطی از این دست توسعه نیافت. پس از تخریب حصار، کالبد دو نیمة شرقی و غربی دروازه محمدیه، با حفظ برخی عناصر پیشین، به طور مجزا توسعه یافت. خیابان دروازه نو، میدان

^{۴۹} عبدالحسین نوایی، تاریخ ایران و جهان، ج. ۲، ص. ۶۹۰.





نقشهٔ ۹. بخش‌ها، معابر و عناصر موجود در دو نیمةٌ غربی و شرقی بیرون دروازه محمدیه. مأخذ:

<https://www.loc.gov/item/2009582796/>

با برش و تصرف نگارنده

۵۰ گرچه در نقشهٔ عبدالغفار قسمت شرقی این خیابان با نام «باغ معیرالملالک» مشخص شده است، کل خیابان با نام «دروازه گمرک» و «گمرک» هم خوانده می‌شد.

نیمهٔ غربی، یعنی خیابان دروازه گمرک^{۵۰} کنار جاداً دن رعایا، با باغ‌ها و معابر کشیده قرار گرفته بودند که از بخش مسکونی و سربازخانه‌اش در خدمت خواسته‌های اعیان و حکومت بود و با مزارعش بخشی این نیمه می‌گذشت. در بدنۀ خیابان مرزی دو نیز خانه‌ها، کاروانسراها و عناصر دیگری جای گرفته بود. گرچه در دو بدنۀ این خیابان عناصر مشابهی وجود داشت، دو بدنۀ به اراضی همارزی تعلق نداشت؛ با کوره‌هاییش بخشی از نیاز شهر را تأمین

بدنهٔ شرقی اما به محدوده‌ای متعلق بود که اراضی اش نه درباریان را به خود جذب می‌کرد و نه باغ‌سازان را. این محدوده فقط با کوره‌هاییش بخشی از نیاز شهر را تأمین



کتابنامه

- اتحادیه، منصوره و سیروس سعدوندیان. آمار دارالخلافه تهران. ج. ۱. تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۸
 - اتحادیه، منصوره و بهمن بیانی. کتابچه قبالجات خزانه مبارکه املاک حاج میرزا آقاسی (خالصه جات و موقوفات دیوان اعلی). ج. ۱. تهران: تاریخ ایران، ۱۳۸۷
 - اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. صدرالتواریخ. ج. ۱. تهران: وحید، ۱۳۴۹
 - بامداد، مهدی. شرح حال رجال ایران. ج. ۱-۵. تهران: زوار، ۱۳۴۷-۱۳۵۰
 - پوراحمد جكتاجی، مهسا. محله تابع محله سنگلچ: شکل‌گیری منظری شهری. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران. استاد راهنمای: زهرا اهری. تهران: دانشگاه شهیدبهشتی، دانشکده معماری و شهرسازی، ۱۳۹۹
 - شهری باف، جعفر. طهران قدیم. ج. ۳. تهران: معین، ۱۳۷۶
 - شیرازیان، رضا. اطلس تهران قدیم. ج. ۱. تهران: دستان، ۱۳۹۵
 - کرم بیک. قاچاق کرم: خاطراتی از دوازده سال طغیان و یاغیگری در قفقاز. به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران: نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۰
 - نوایی، عبدالحسین. ایران و جهان: از قاجاریه تا پایان عهد ناصری. ج. ۲. تهران: هما، ۱۳۶۹
 - روزنامه ایران. ج. ۱ و ۲. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۴، ش. ۳۱۸، نهم ربیع‌الثانی ۱۳۹۴
 - روزنامه دولت علیه ایران. تهران: کتابخانه ملی می‌کرد.
- تمام عناصر و ساخت‌وسازهای مشابه و متفاوت در دو نیمة اراضی بیرون دروازه محمدیه، فقط وضعیت پیرامون شهری این اراضی را تغییر داد. گرچه وجود خانه‌ها و عناصر شهری متعدد و حتی تلاش‌هایی برای شبیه شدن به محدوده‌های جدید شهری، بخش‌هایی از این اراضی را به محله‌ای شهری شبیه می‌کرد، مزارع وسیع و کوره‌های متعدد مهری بر باقی ماندن چهره بیرون شهری این اراضی بود؛ به همین دلیل هم تا پایان دهه ۱۳۰۰ ق شامل محدوده‌هایی با عنوان «بیرون دروازه نو» بود. این اراضی همچنان بیرون دروازه محسوب می‌شد؛ گرچه که وارد حصار جدید شهر شده بود. محدوده بیرون دروازه محمدیه در سده‌هه ۱۲۸۰ و ۱۲۹۰ و ۱۳۰۰ ق نخستین صورت شهری خود را به دست آورد؛ هنوز تا توسعه کامل و تبدیل شدن به محله‌ای شهری راه درازی مانده بود.



جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۰، ش ۵۰۹، شانزدهم جمادی‌الثانی ۱۳۷۸ق

- روزنامه وقایع اتفاقیه. ج ۱ و ۲ و ۳ و ۴. تهران: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۳، ش ۶۳، بیست‌وچهارم جمادی‌الثانی ۱۳۶۸ق؛ ش ۱۲۱، هفدهم شعبان ۱۳۶۹ق؛ ش ۲۱۵، بیست‌وپنجم جمادی‌الثانی ۱۳۷۱ق
- نقشه شهر دارالخلافة ناصری تهران در سال ۱۳۰۹ق. در:

- <https://www.loc.gov/item/2009582796/>
- Kondo, Nobuaki. Islamic Law and Society in Iran: A Social History of Qajar Tehran, New York: Routledge, 2017



تجربه شهر

هیلدا حسنی

روزهایی که مشغول تحقیق پایان‌نامه بودم، کتاب فضاء مکان، قلمرو، مژوی انتقادی بر موقعیت‌های فضایی نوشته فابیو دوارت^{*} را به همراه استاد راهنمایم، خانم دکتر اهری مطالعه کردیم و از بخش‌هایی از مطالبش در تحقیق فوق بهره بردیم. در این نوشتار فصلی از این کتاب را انتخاب و بخش‌هایی از آن را ترجمه کردام، به این امید که گام کوچکی در راستای معرفی کتابی بردارم که ممکن است در مطالعات شهری مفید واقع شود، این نوشتار را به استادم تقدیم می‌کنم که این کتاب را به من معرفی کردند و در اختیارم گذاشتند.

* Duarte, Fabio. *Space, Place and Territory: A critical review on spatialities*. London: Routledge, 2017.

1 Space
2 Place
3 Territory

«فضاء»^۱، «مكان»^۲، «قلمرو»^۳ از مفاهیم غریزی و ناخودآگاه‌ترین‌شان نیز هست. اصلی در مطالعه فضاهای شهری هستند. عواملی باعث می‌شوند ویژگی‌های متمایز کننده‌ای را به فضا نسبت دهیم و بخش هر کدام این مفهوم‌ها علاوه بر اینکه در تعریف خود اشتراکاتی دارند هویت خاصی از آن برایمان تعریف‌پذیر شود؛ عواملی مانند فرهنگ، سیاق تاریخی مستقلشان را نیز حفظ می‌کنند. در میان این سه مفهوم، فضا هسته و مفهوم اصلی جامعه، حواس پنجگانه انسان و غیره. با فهم اینکه افراد مختلف فضای پیرامونشان است و هنگام یادآوری در ذهن انسان

را چگونه درک می‌کنند می‌توانیم بفهمیم معنای فضا برای افراد با اولویت‌های مختلف چیست و چه خصوصیاتی دارد، عوامل مؤثر شکل‌دهنده این خصوصیات بر مبنای چه چیزهایی شکل گرفته است. نویسنده در فصل چهارم این کتاب به نام تجربه شهر^۳ تلاش می‌کند درباره تجربه حضور در فضاها و بازتاب ناشی از این ادراک و تجربه و تأثیر آن بر شکل دادن یا تغییر بخش‌هایی از فضا صحبت کند. او در قدم اول از کیفیت‌های وابسته به یکی از حواس پنجگانه‌مان، بوبایی صحبت می‌کند که در شهرهای مدرن و امروزی ما اولویتش را از دست داده است. در میان حواس پنج‌گانه (شنوایی، بینایی، بوبایی، لامسه و چشایی) ناپایدار و گذراً ترین آن‌ها بوبایی است. در این میان بینایی و شنوایی به صورت کلی و در سیاق شهری با مصدقه‌های عینی قابل تشخیص و بازشناسی‌اند، در حالی که بوبایی از حواس ناپایدار و گذراً ماست. نوع ارتباط و ادراک ما با محیط پیرامونمان است.

ترکیبی از این حواس گذرا و آن‌هایی است که سامان‌یافته‌ترند. حواسی مانند لامسه و چشایی و بوبایی که مصدقه‌هایی مدون‌تر ندارند به ما کمک می‌کنند فضا را بیشتر بر مبنای تجربه‌مان بشناسیم و به کشف و شهود آن بپردازیم. در بخشی از این فصل، دوآرت تجربه درک فضاهای شهر را از منظر بوبایی بررسی می‌کند. با توجه به اینکه نویسنده قصد دارد ادراک فضا را در سیاق شهر بررسی کند به دنبال انتخاب کردن حواس و تجربه‌هایی است که موجودات و ساکنان شهر آن‌ها را بیشتر تجربه کرده و خاطراتی در ناخودآگاهشان را با این حواس ثبت کرده‌اند. در ادامه این فصل نویسنده تجربه درک فضا را در تاریکی و شب مطرح می‌کند. تاریکی از موضوعاتی است که در فرهنگ جوامع و مردم به‌شکل‌های مختلفی بروز پیدا می‌کند. تغییر معنای شب و تاریکی در گذر سال‌ها و در فرهنگ‌های متفاوت در رویارویی و درک ما از فضا تأثیرگذار بوده است.



در میان حواس پنج گانه ناپایدار و گذر اترین آنها بویایی است. در این میان بینایی و شنوایی به صورت کلی و در سیاق شهری با مصدقه‌های عینی قابل تشخیص و بازشناسی‌اند، در حالی که بویایی از حواس ناپایدار و گذرای ماست. نوع ارتباط و ادراک ما با محیط پیرامونمان ترکیبی از این حواس گذرا و آن‌هایی است که سامان یافته‌ترند. حواسی مانند لامسه و چشایی و بویایی که مصدقه‌هایی مدون تر ندارند به ما کمک می‌کنند فضای را بیشتر بر مبنای تجربه‌مان بشناسیم و به کشف و شهود آن بپردازیم.

بوییدن فضا

ناخودآگاه، افراد، موقعیت‌ها یا فضاهایی در در میان حواس پنج گانه بویایی از فرآورین بیوند با آن برایمان تداعی شده است، گاه حواس انسان است، بسیاری از مانمی‌توانیم ممکن است تنها با دم و بازدمی کوتاه و در موقعیتی دور از انتظار، محیط یا خاطره‌ای بر حس بویایی‌مان مسلط باشیم و بوها کامل در ذهنمان ساخته شود. بویایی را به صورت خودآگاه به‌یاد آوریم، با این وجود برایمان پیش آمده که بوی خاصی از جمله حواسی است که با مصدقه‌های عینی قابل تشخیص نیست، با این حال به مشاممان رسیده و به صوت ناگهانی و



بی‌پایانی از مولکول‌ها مواجهیم که برای توصیف کیفیتشان دایرۀ کلمات مناسب و دقیقی در اختیار نداریم. بوها بیشتر مانند درد یا لذت هستند، تجربه‌هایی مرتبط با سور و هیجان انسانی.

گونه‌های دیگری به‌جز انسان‌ها از بوها برای جهت‌یابی در فضا یا پیش‌بینی موقعیت‌های خطرناک استفاده می‌کنند، اما حس بوبایی در زندگی روزمره نوع بشر کاربردی این چنین دقیق ندارد. گاه پیش می‌آید افرادی متخصص در حرفهٔ خود به اقتضاء شغلی که دارند مهارت بوبایی‌شان را در زمینه‌ای خاص تقویت کنند؛ برای مثال ممکن است سرپیش‌خدمت‌ها در رستوران‌هایی خاص بوبایی‌شان را در این راستا آموزش داده باشند که بتوانند رایحهٔ نوشیدنی یا غذایی به‌خصوص را که در گذشته آن را چشیده یا بوبیده‌اند به یاد آورند. با این وجود بیشتر ما نمی‌توانیم مجموعه‌ای از بوها را به صورت طبقه‌بندی شده به ذهن بسپاریم و با اراده‌ی خودمان آن‌ها را از قفسه‌ی ذهن بیرون کشیده و به حافظه‌ای که بوها را به خاطر می‌سپارد در بازشناسی رایحه‌هایی که در گذشته تجربه کردہ‌ایم نقش مهمی دارد. محققان در پژوهشی از نزدیک به ۲۰۰ شرکت کننده بزرگ‌سال و تقریباً مُسن خواستند با تحریک عواملی مانند کلمات و تصاویر و بوها بخشی از گذشته و اتفاقات به‌یادماندنی زندگی‌شان را به خاطر آورند. بر اساس نتیجهٔ این پژوهش تراکم خاطراتی که با حس بوبایی مرتبط بودند، در دهه‌های اول زندگی این افراد بیشتر بود، به عبارتی حس بوبایی عاملی تأثیرگذار در مراحل اولیۀ شکل‌گیری شخصیت و فردیت ماست. این موضوع که بوبایی باعث شده است این افراد خاطراتی از دورترین زمان‌های زندگی‌شان را به‌یاد آورند، بدین معنا نیست که می‌توانیم تشخیص دهیم دقیقاً کدام بو کدام خاطره یا اتفاق خاص را به ذهن آن‌ها متبادر کرده است. بوها مانند موضوعات بصری نیستند که به وضوح از یکدیگر قابل تشخیص باشند، در برابر بوهای پخش در فضا با ترکیب آشفته و



بیویایی از حواسی است که بین همه به اشتراک گذاشته می‌شود، با این وجود معانی اتلاع شده به بوها از فردی به فرد دیگر و به طبع از فرهنگی به فرهنگ دیگر متفاوت است. وقتی بیوی به صورت قوی در هوا باشد هیچکس نمی‌تواند برای آنکه آن را حس نکند جهتش را عوض کند، به نوعی بوها به فضای اجتماعی ما رسوخ می‌کند و می‌توانند دورنمایی از شهرها را به ما نشان دهند. در رمان عطر نوشته پاتریک ساسکیند^۵، نویسنده به بهانهٔ روایت کردن داستان پسری با حس بیویایی قوی، دورنمایی از پاریس قرن هجدهم میلادی را با جزییاتی دقیق پیش روی خواننده قرار می‌دهد. از بخش‌های قابل توجه کتاب تأکید نویسنده بر ارایهٔ طیف متنوعی از شخصیت‌هایی است که هر کدام به نوعی با بوها پیوند و در شکل دادن داستان نقش دارند؛ به طور مثال کنیزی بی‌دفاع و معطر یا قاتلی جانی که طعمه‌های خود را بو می‌کشد.

در چند قرن گذشته و با ظهور مدرنیته یادآوریم. این در حالی است که حتی فکر کردن به یک تابلوی نقاشی یا قطعه‌ای از موسقی به سادگی صورت اصلی‌اش را به یادمان می‌آورد و حتی قدرت بازتولید آن را هم به ما می‌دهد، در حالی که بعید است بتوانیم شبیه این فرآیند را برای یادآوری بی‌گل خاصی طی کنیم. معمولاً بوها‌یی که ناگهانی به مشام ما می‌رسند به صورت ناخودآگاه باعث می‌شوند فرد، مکان، غذا یا نوشیدنی خاصی را به یاد آوریم، با این وجود وقتی به وسیلهٔ رایحه‌ای که نمی‌دانیم دقیقاً چیست و از کجا آمده موقعیت‌های خاصی برایمان تداعی می‌شوند، حافظه بیویایی‌مان این امکان را فراهم نمی‌کند که بتوانیم بوها‌یی دیگری که در خاطراتمان و در آن موقعیت خاص حاضر بوده است را تشخیص دهیم؛ در اصل بوها تنها می‌توانند محرکی برای یادآوری خاطرات را باشند.

با توجه به اینکه رایحه‌ها ترکیبات شیمیایی فراری هستند به سختی می‌توان آن‌ها را مسدود کرد، پس می‌توان گفت

5 Su skind, Patrick.
Perfume : the story of a murderer. New York:
Vintage International, 2001.



بوها تقریباً از زندگی و شهرهایمان حذف شده‌اند، در این محیط جدید ما شهرنشینان و حس بویایمان کمتر با بوهایی متنوع و غیرقابل پیش‌بینی مواجه می‌شویم، همه‌چیز تا حدودی فرمایشی شده است، در این وضعیت حتی انتظار می‌رود اگر در بخش‌های معینی از فضا هم بویی به مشام می‌رسد حتماً با آن همخوانی داشته و از پیش تعیین شده باشد. از ویژگی بارز شهرهای شلوغ و پرازدحام پیش از شروع مدرنیته کاربری متنوع زمین‌ها و فضاهای شهر بود؛ فعالیت‌هایی که با تولید موادی سمی و بدبو از فعالیت‌های آلوده شهر محسوب می‌شوند در شهر پخش بودند؛ مانند دباغخانه‌ها و کشتارگاه‌ها و رخت‌شوی‌خانه‌ها. عامل مؤثر دیگر در شکل دادن معابر و خیابان‌های این شهرها شبکه دفع فاضلاب شهر بود، آب گذرهایی که کنار معابر قرار داشتند به محل دفع باقی‌مانده‌های غذا و ضایعات انسانی و حیوانی تبدیل شده بودند. نمونه‌ای از این شهرها نیویورک پیش از قرن بیست میلادی بود که همواره با بوی تعفن کشتارگاه‌ها و طویله‌های نزدیک و داخل شهر مشکل داشت. همچنین استفاده کردن از چارپایان در حمل و نقل و در شهرهایی که هنوز مسیر مدرنیزاسیون را طی نکرده بودند عاملی برای ایجاد بی‌نظمی و حتی بوی بد در فضای شهرها بود؛ ممکن بود چارپایانی که برای حمل بار از آن‌ها استفاده می‌شد در خیابان‌ها و در حین انجام وظیفه بمیرند، در این وضعیت صاحبان آن‌ها ترجیح می‌دادند جنازه چارپایشان را در خیابان‌ها کنند، تا بخواهند هزینه‌ای روی دست خودشان بگذارند و چند اسب کرایه کنند و جنازه اسب مرده را از سر راه کنار ببرند. بنابر تصویر فوق جهان بدون بو و مدرن ما در برابر گذشته‌ای قرار دارد که فضای شهرهایش آکنده از بوهای مختلف بود؛ به زبانی ساده‌تر جهان گذشته بدبوتر از شهرهای روزگار ما بود؛ این تصویر، افسانه‌ای است که بر پایه داده‌های کمیاب و دور از دسترس ما شکل گرفته است. توهم وجود داشتن گذشته‌ای پر از بوهای



دو منظر فیزیولوژی و روان‌شناختی در کیوشوند، او با همین دیدگاه مجموعه‌ای از بوها و مولکول‌هایشان را در آزمایشگاهش در برلین جمع‌آوری کرده است، هر کدام این بوها با برچسبی مشخص شده‌اند، برچسب‌هایی که ترکیبات شیمیایی، مکان و زمان و نحوه جمع‌آوری و داستان مرتبط با جمع‌آوری‌شان را معرفی می‌کند. در دهه‌های اخیر فروشگاه‌های بین‌المللی، تولیدکننده‌های کالاهای معتبر، رستوران‌ها و هتل‌ها از بوها برای معرفی و برجسته کردن ویژگی‌های به‌خصوصی از خدمات و فضاهای مورد نظرشان بهره برده‌اند. این نوع از تمرکز بر تولید بوهایی خاص در صنعت و تجارت، در اصطلاح «مدیریت بویایی»⁶ نام دارد. مدیریت بویایی در کنار جملات تبلیغاتی گیرا و موسیقی‌های مناسب با فضا، گزینه‌ای است برای نشان دادن ویژگی‌هایی خاص در فضا و پدید آوردن حس و حالی فرمایشی در میان مخاطبان این دسته از خدمات. سیسل تلاس مسئول طراحی ناخوشایند بر اساس اطلاعات گزارش‌ها یا نقاشی‌هایی است که نمی‌توان آن‌ها را داده‌هایی علمی دانست و بر مبنای آن‌ها به نتیجه‌های قابل اعتماد رسید، بر اساس همین استدلال‌های نادرست منازعه‌ای شکل می‌گیرد که جسد‌های در حال تجزیه و کثیفی شهرها را در برابر سنگ‌های مرمر درخشناد و گلبرگ‌های گل‌سرخ قرار می‌دهد. شکی در این موضوع نیست که جهان مدرن از بو و رایحه‌های گوناگون خالی شده است، اما در این فضای جدید هنوز هم بوها بر چگونگی درک ما از فضاهای شهر و تلقی‌مان از آن‌ها تأثیر می‌گذارند.

سیسل تلاس⁷ شیمی‌دان و در کنار آن فردی علاقه‌مند به هنر است، کشف کردن ویژگی‌های ناپایدار و زودگذر فضا از مسائلی است که او در تحقیقاتش به آن می‌پردازد. تلاس در طول چندde سال بوهایی که در شهر یافته را جمع‌آوری کرده است، از بوی ته سیگارها و عرق تن آدم‌ها گرفته تا گنداب‌های شهری. از نظر تلاس بوها از

6 Sissel Tolaas
7 Olfactory management



آنچه حس بویایی‌مان در بخش معینی از فضا یک آن تنفسش می‌کند و در پی آن ویژگی‌ای خاص را به فضا اطلاق می‌کند، شبکه‌ای پیچیده و ترکیبی از بوهای است که قابل تفکیک به عناصری مشخص نیست؛ برای مثال وقتی در شهر ها و انا هستیم ترکیبی از بوهای تنباکو و گیاه‌های بومی‌ای مثل ترنج و یلنگ یلنگ را استشمام می‌کنیم، احتمالاً دفعه‌بعدی و در هنگام یادآوری شهر ها و انا، مجموعه‌ای از این بوها در ترکیبی مبهم با هم به ذهنمان متبدار می‌شوند.

تعدادی از این رایحه‌های بهخصوص و با دراختیار گرفتن حس بویایی شهروندان سفارشی بود؛ او به محض اینکه درگیر درک آن‌ها از فضا را نیز در اختیار بگیرد و تعریف کند. همان‌طور که تا به اینجا سفارش‌های این پروژه شده، به این نکته دیدیم تلاس تلاش می‌کند در تحقیقاتش پی برد که این صنعت در حال مستتر تأثیر حضور بوها را در ابعاد مختلف زندگی کردن و سرپوش گذاشتن بر بوهایی است که مردم ممکن است در شهرها با آن‌ها انسان‌های شهری بررسی کند. او در کنار فهرست‌نویسی و جمع‌آوری کردن و تولید مواجه شوند و در اصل در پی این است که



مصنوعی بوها، در پی این است که به نوعی از ارتباط میان مردم و فضا پی ببرد که بوها پیونددۀ آن هستند؛ به عبارتی از نظر او بوها در تقویت تصویرهای ذهنی ما مؤثرند. او طرح برنامه‌ای را ریخت که با تحریک حس بویایی تعدادی از افراد و برانگیختن واکنش‌های غیرمنتظرۀ آن‌ها وادارشان کند که به پیوند میان بوها و ادراک فضایی که در آن هستند بیشتر توجه کنند؛ نمایشگاهی در شهر کانزاس⁸ که از دو بخش تشکیل می‌شد. بخش اول چیدمانی⁹ در موزه‌ی هنرهای برتر¹⁰ شهر بود و بخش دوم شش راهنمای گردش و بازدید از محله‌های مختلف شهر. او از بازدیدکنندگان درخواست کرد هنگام حاضر شدن در محله‌های مشخص شده نکاتی را مدنظر قرار دهند؛ تلاش کارت‌های به‌خصوصی را برای جمع‌آوری و ذخیره‌ی بوها در اختیار آن‌ها گذاشت.¹¹ بازدیدکنندگان علاوه بر اینکه بوهایی که در هنگام گردش در محله استشمام کرده را با این کارت‌ها ضبط می‌کردند،

از موقعیت مکانی به مشام رسیدن آن بوها عکاسی و با زبان کلمات نیز بویی که حس کرده بودند را توصیف می‌کردند، و در پایان گردش مجموعه‌ی این داده‌ها را در اختیار تلاس قرار می‌دادند. در نهایت این کارت‌ها به همراه تصاویر و نقشه‌های حاصل از این گردش‌ها در نمایشگاه فوق به نمایش درآمدند. یکی بازدیدکنندگان تجربه بازدیدش از محله را اینگونه شرح می‌هد: «ناکامی‌ای که در تلاش برای دسته‌بندی بوها تجربه کردم مرا از این موضوع آگاه کرد که ارتباطی مستقیم میان خاطرات و حافظه‌مان و حس بویایی‌مان وجود دارد که بیشتر اوقات به آن توجه نمی‌کنیم». از نتایج تحقیقات و تلاش‌های تلاس برای جمع‌آوری بوها به این نکته می‌توان اشاره کرد، آنچه حس بویایی‌مان در بخش معینی از فضا یک آن تنفسش می‌کند و در پی آن ویژگی‌ای خاص را به فضا اطلاق می‌کند، شبکه‌ای پیچیده و ترکیبی از بوهاست که قابل تفکیک به عناصری مشخص نیست؛ برای مثال وقتی

8 Kansas City

9 Installation

10 Grands Arts museum

11 Scratch-and-sniff cards



تجربه شب

وقتی نور روز می‌رود و تاریکی سر بر می‌آورد فضاهای شهر چه صورتی دارند؟ طیف وسیعی از ما انسان‌ها عادت کرده‌ایم با چیزهایی که می‌بینیم و تصاویری که واضح بالایی دارند فضای پیرامونمان را بشناسیم. آنچنان در شناخت فضای شهرهایمان برمبنای آنچه که می‌بینیم غرق شده‌ایم که به ندرت به چهره همان فضاهای شهرها در تاریکی فکر می‌کنیم. افرادی که نقصی در عملکرد بینایی‌شان دارند برای اینکه بتوانند به راحتی در فضا حرکت کنند و بخش‌های معینی از آن را بشناسند، از حواس دیگرšان و با دقیقی بالاتر از افراد معمولی بهره می‌برند. برای افرادی که عادت کرده‌اند با شفافیت تمام جهان اطرافشان را بشناسند، شناخت فضایی تاریک که نمی‌توان جزئیات اتفاقات و موجودات آن را تشخیص داد، همزمان تجربه‌ای نو، آزاردهنده، چالش‌برانگیز است. با فرا رسیدن تاریکی حس سردرگمی می‌کنیم، هنگامی که

در شهر هاوانا^{۱۲} هستیم ترکیبی از بوهای تنبکو و گیاه‌های بومی‌ای مثل ترنج^{۱۳} و یلنگ‌یلنگ^{۱۴} را استشمام می‌کنیم، احتمالاً دفعه‌بعدی و درهنگام یادآوری شهر هاوانا، مجموعه‌ای از این بوها در ترکیبی مبهم با هم به ذهنمان متبدار می‌شوند.

همانطور که گفتیم بوبایی مانند حواس بینایی و شنوایی نیست که با مصادق‌های عینی و قبل تشخیص بتوان با آن مواجه شد، اما بوها حرکت‌هایی قوی برای یادآوری خاطرات و شکل‌دادن تصویرهای ذهنی و همگانی هستند. با وجود اینکه حس بوبایی کمک می‌کند عوامل شکل‌دهنده فضا را بهتر بشناسیم، در بحث درباره مفاهیم فضا و مکان و قلمرو کمتر از حواس دیگر به آن پرداخته می‌شود. نادیده گرفتن حس بوبایی بیشتر از نتایج زندگی مدرن شده انسان‌هاست، در این جهان جدید بوها تقلید یا به صورت مصنوعی تولید می‌شوند تا بتوانند ویژگی شاخصی به فضاهای بیخشنند.

12 Havana
13 Bergamot
14 Ylang Ylang



بسیاری از ما ساکنان شهرها هستیم و به همین علت مدتی سکنی گزیدن در فضاهای طبیعی و حیات و حش می‌تواند برایمان تجربه‌ای چالش برانگیز باشد. با فرا رسیدن شب‌های مخوف در دل طبیعت تمام حواس ما بیدار می‌شود. همزمان مجموعه‌ای از صداها ظاهر می‌شوند و در جهت‌های مختلفی گسترش پیدا می‌کنند، از صدای حرکت مورچه‌ها و حشرات گرفته تا صدای زوزه باد در شاخه‌های درختان. هر کدام از این صداها در جهات مخالف می‌توانند گسترش یابند، در حالیکه تجربه بصری ما از همان محیط در روز نهایتاً به سه بعد محدود می‌شود.

نمی‌توانیم به بینایی‌مان اعتماد کنیم به صورت کامل به ما نشان دهد، محدوده حواس دیگران را هوشیار می‌کنیم و از تحرکمان در فضا و ابعاد و اندازه‌ها برایمان آن‌ها کمک می‌کیریم؛ برای مثال لمس تعییر می‌کند. یکی از داستان‌های ادگار آلن پو^{۱۵} به نام «چاه و آونگ»^{۱۶} مثال مناسبی کردن به ما اجازه می‌دهد با حس کردن بافت و دمای چیزهایی که احاطه‌مان است برای فهمیدن این نکته که انسان کرده‌اند آن‌ها را درک کنیم، وقتی در نبود روشنایی و عدم تشخیص اتفاقات بینایی‌مان نمی‌تواند محیط پیرامونمان را پیرامونش فضاهای را چگونه درک می‌کند؛

15 Edgar Allan Poe
16 The pit and the pendulum

باد در شاخه‌های درختان. هر کدام از این صدایها در جهات مخالف می‌توانند گسترش یابند، در حالیکه تجربه‌ی بصری ما از همان محیط در روز نهایتاً به سه بعد محدود می‌شود. وقتی در طول روز در در جنگلی متراکم حضور داریم محدوده‌ای از آسمان بالای سرمان، تا جایی که می‌توانیم آن را ببینیم قابل تشخیص و به همان منطقه محدود می‌شود، سقف فرضی‌ای که در نور روز بر سرمان است با تاریک شدن هوا جهانی دیگر می‌شود و دریچه‌هایش را به روی ما باز می‌کند.

برای اینکه متوجه باشیم با ناپدید شدن روشنایی روز نوع درک ما از فضای پیرامونمان نیز تغییر می‌کند نمونه‌ای ملموس‌تر از حضور در طبیعت هم وجود دارد؛ شبها وقتی چراغ‌ها را خاموش می‌کنیم و به تختخواب می‌رویم تا بخوابیم هم‌همه‌هایی که از اطراف می‌شنویم دورنمایی از صدایها را برایمان ترسیم می‌کنند. اگر تازه به آن خانه نقل مکان کرده باشیم شب‌های اول اسکانمان در این داستان شخصیت اصلی وقتی در اتاقی تاریک حاضر است تصور می‌کند در فضایی بزرگ و پر پیچ و خم قرار دارد، وقتی فضای اتاق روشن می‌شود و او ابعاد واقعی اتاق را می‌بیند متوجه می‌شود فضایی که در ابتدا به نظر تودرتو می‌رسید به مراتب کوچکتر از چیزی است که تصور کرده بود.

وقتی روشنایی روز می‌رود ابتدا حس می‌کنیم در منظر و محیطی ناهنجار گم شده‌ایم، به مرور می‌توانیم اتفاقات و جریانات پیرامونمان را بر مبنای صدای‌هایشان موقعیت‌یابی کنیم. بسیاری از ما ساکنان شهرها هستیم و به همین علت مدتی سکنی گزیدن در فضاهای طبیعی و حیات وحش می‌تواند برایمان تجربه‌ای چالش‌برانگیز باشد. با فرا رسیدن شب‌های مخفو در دل طبیعت تمام حواس ما بیدار ظاهر می‌شوند و در جهت‌های مختلفی گسترش پیدا می‌کنند، از صدای حرکت مورچه‌ها و حشرات گرفته تا صدای زوزه



صدای هایی معمولی مانند گریه کودک یا صدای ساخت و ساز خانه ای در همسایگی می تواند به شناختمان از فضایی که در آن زندگی می کنیم لایه جدیدی اضافه کند. پس از مدتی به این صداها عادت می کنیم، آنها را از یکدیگر تشخیص می دهیم، منبع تولیدشان را می شناسیم و می توانیم حدس بزنیم که در چه ساعتی باید منتظر ظهورشان باشیم، این محدوده صوتی پدید آمده باعث می شود تجربه فضایی ما از خانه جدیدمان کامل تر شود.

تاریکی به همان میزان که درک ما از فضا را تغییر می دهد، معنی ها و مفهوم هایی که به فضا نسبت می دهیم را هم تحت تأثیر قرار می دهد، این معنی ها می توانند با توجه به سیاق های تاریخی و فرهنگی متفاوت باشد؛ در شهرهای اروپایی و در قرون وسطی شب تأثیر به سزا ای در روال زندگی روزمره مردم داشت. این اتفاقی معمول بود که وقتی شهرها تاریک می شد مردم به خانه هایشان پناه ببرند. در سال هایی که هنوز ظهور روشنایی مصنوعی زندگی شهر نشینان را تحت تأثیر قرار نداده بود تاریکی شب باعث می شد حساسیت مردم به اجسام و افرادی که از دور یا نزدیک در تاریکی می دیدند بیشتر باشد، گویا فضاهای رازآلود شب باعث می شد برای برخوردهایی غیرمنتظره و ناگهانی آماده باشند.

در طول تاریخ شب همواره به نمادهایی اشاره داشته است. در جوامعی پیش از



تاریکی به همان میزان که درک ما از فضا را تغییر می‌دهد، معنی‌ها و مفهوم‌هایی که به فضا نسبت می‌دهیم را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، این معنی‌ها می‌توانند با توجه به سیاق‌های تاریخی و فرهنگی متفاوت باشند؛ ... در طول تاریخ شب همواره به نمادهایی اشاره داشته است. در جوامعی پیش از اختراع روشنایی مصنوعی، تاریکی و شب به صورتی نمادهای مذهبی دلالت داشت. اما از شب به صورتی محسوس بر مفهوم‌ها و باورهای مذهبی دلالت داشت.

اختراع روشنایی مصنوعی، تاریکی و شب به صورتی محسوس بر مفهوم‌ها و باورهای شیطانی مانند جادو و آیین‌های بتپرستی باشد. در اوایل قرون وسطی تجمع راهبه‌های مسیحی در صومعه‌ها از زمان مذهبیان و دینداران مسیحی و یهودی اعتقاد داشتند که تاریکی پدیده‌ای خدای‌گونه است که خلقت آغازین‌مان از آن نشأت گرفته است، اما از سمت دیگر و طولانی‌ترین آیین در میان آیین‌های



عمومی شان استفاده می‌کردند. سوسوی این نورهای ضعیف باعث می‌شد در ک جدید از فضاهای شهر پدید آید. ساختمان‌ها و فضاهای اتفاقاتی که در دورنمای تاریک شهرها در شب عاملی ناشناخته بودند با حضور روشنایی قابل درک شده و معانی جدیدی پیدا کرده بودند. روشنایی فضاهای عمومی در شب قلمروهای جدیدی را برای شهرها تعریف کرد؛ تا قبل از آن گروهی از مردم که پس از تاریک شدن هوا اجازه تردد داشتند پژوهشکار و قابله‌ها و کشیش‌ها بودند. اگر فردی بدون چراغ‌دستی در شهر چرخ می‌زد به احتمال زیاد قصدش سوءاستفاده از تاریکی شهر برای سرپوش گذاشتن بر فعالیتهایی مجرمانه بود. تا اواخر قرن نوزدهم میلادی روشنایی معابر و خیابان‌های عمومی زندگی شهری را متحول کرده و این قابلیت جدید را در اختیار مردم گذاشته بود که پس از تاریکی نیز بتوانند در شهر حاضر باشند، در نتیجه امنیت خیابان‌ها بیشتر شد، شهرها به فضاهایی متنوع و مفرح‌تر برای نیایش کلیسا، مراسم دعای شبانه بود. کلیساها بدون نوری که تاریکی مطلق در آن‌ها حکم‌فرما بود اغلب مکان برگزاری نیایش شبانه بودند. هدف از برگزاری این مراسم برقراری پیوند میان راهبه‌های صومعه‌نشین و تاریکی پیش از خلقت انسان بود، تاریکی‌ای که در انجیل عهد عتیق^{۱۷} هم از آن نام برده شده است. این حالت معنوی تا زمانی ادامه دارد که تاریکی شب هم پایدار است، پس از برآمدن نور روز ارتباط میان انسان و نیروهای ماوراء طبیعه به صورت موقت تعليق و توجه انسان‌ها بیشتر به سمت فعالیتهایی دنیوی و مادی جلب می‌شود.

قلمروی تاریکی در شهرهای اروپا و با فرا رسیدن قرن هفدهم میلادی کم‌کم محدود شد. در سال ۱۶۶۷ میلادی در بخش‌های از شهرهای پاریس و لیل^{۱۸} اولین چراغ‌ها به عنوان روشنایی عمومی در خیابان‌های شهر نصب شدند. در سال ۱۷۰۰ میلادی تعدادی دیگر از شهرها هم از چراغ‌های روغنی برای روشنایی فضاهای

17 Genesis
18 lill

از زاویه دید حواس گوناگون، ذهنیت‌ها و روش‌های زیست مختلف تا حدودی سازوکار درک انسان از فضا را روشن کند، با این وجود مفهوم فضا پیچیده‌تر از آن است که بتوانیم شکل دقیقش را بشناسیم. زندگی تبدیل شدند و رشد اقتصادی در آن‌ها بالا رفت. روش‌نایی مصنوعی دیگر جزوی از ویژگی‌های ذاتی شهرهایی بود که تا اواخر قرن نوزده و بیست میلادی در تمام ساعت‌های شبانه روز در اختیار شهروندان بودند و زیر نور خورشیدی دائمی می‌درخشیدند.

کشف کردن فضا از طریق حواسی که کمتر از آن‌ها استفاده می‌کنیم، ما را نسبت به عواملی آگاه می‌کند که ممکن است در جریان تجربه‌های روزمره‌مان به صورت خودآگاه متوجه آن‌ها نباشیم؛ این عوامل لایه‌هایی نو، بر شناختمن از فضاهای پیرامون می‌افزایند؛ بوهایی که گاه انباسته و گاه فروکاسته می‌شوند و تاریکی شب‌ها که تجربه حضور در فضا را برایمان دگرگون می‌کند از این عوامل هستند. هر کدام از این عوامل در طول تاریخ و با گذر زمان و همچنین در فرهنگ‌های مختلف همواره تأثیرات مختلفی بر تجربه شناخت فضای شهرهایمان داشته‌اند، سعی در فهم هر کدام از آن‌ها می‌تواند



چهارسوی امامزاده اسماعیل اصفهان و ساخت‌وساز شهری در دوره شاه اسماعیل اول

پریسا خسروی

با سپاس از دکتر زهرا اهری،
که پرمایه‌ترین روزهای تحصیلم در حضور ایشان بود و وجودشان در روزهای سخت،
انگیزهای برای ادامه راه.

۱ محمد مهدی بن محمد رضا
الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف
الاصفهان، ص ۵۲ شاردن، سفرنامه
شاردن، ج ۴، ص ۱۴۴۴ و ۱۴۶۱. ابوالقاسم
رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان،
ص ۴۰۲.

۲ محمد مهدی بن محمد رضا
الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف
الاصفهان، ص ۵۳ محمد حسن جابر
انصاری، تاریخ اصفهان، ص ۱۴۰ و ۱۸۰
و ۲۳۶. از طرفی در نقشه سید رضا خان
متعلق به سال ۱۳۰۴ ق تمام بنای
چهارسو با کلمه «چهارسوق» مشخص
شدند. می‌بینیم که حداقل در منابع دوره
قاجاری، فارغ از وجود بازار هر دو نام
برای توصیف این بنا به کار می‌رفته است.

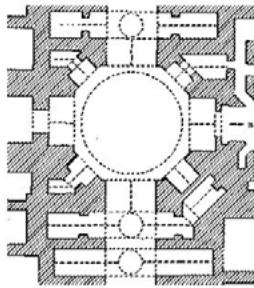
«چهارسو» یکی از گونه بنای‌های است
که در دوره صفویه با ساخت و سازهای
زده‌اند.^۱ بسیاری از چهارسوهای اصفهان در
راسته بازارهای اطراف میدان نقش جهان
و برخی نیز در نقاط دیگر بعضاً در مسیر
ساخته شد. نام بسیاری در منابع متنی
بازارهای دیگر قرار گرفته‌اند. گاه به سبب
واسناد تصویری آمده و کالبد برخی از
آن‌ها همچنان در شهر باقی است. مطابق
قرار داشتن بازار در چهارسوم این بنا از
آن با نام «چهارسوق» نیز یاد شده است.^۲
آنچه در متن تاریخی آمده چهارسو به
در این مقاله پس از معرفی و شرح
بنایی گفته می‌شود که بر سر چهارراه‌ها

۳ محمد مهدی بن محمد رضا
الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف
الاصفهان، ص ۵۳ و ۵۲ شاردن، سفرنامه
شاردن، ج ۴، ص ۱۴۴۴ و ۱۴۶۱ و ۱۵۴۴.
ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی
اصفهان، ص ۲۱۲ و ۲۸۳ و ۳۹۱ و ۴۰۰ و ۴۰۳.
در نقشهٔ سیدرضاخان نیز تعدادی چهارسو
در نقاط مختلف مشخص شده‌اند.

۴ این چهارسو در محل تقاطع
بازار زرگرها و بازار مثقالی فروش‌ها در
شمال چهارسوی قیصریه قرار دارد. نام
دیگر آن چهارسوی چیت‌سازها است.
محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی،
نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص
.۵۳

۵ چهارسوی بید آباد و درب
شیخ در نزدیکی چهارسوی علی‌قلی آقا
قرار داشته‌اند که اولی بر اثر خیابان کشی
خراب شده (ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی،
آثار ملی اصفهان، ص ۴۰۰). دومی را
نیز به رغم جست‌وجو در محلهٔ نیافتنیم
و سندی در پایگاه‌های اینترنتی و منابع
مربوط به اصفهان که از پابرجا بودن آن‌ها
خبر بدند نیز موجود نبود.

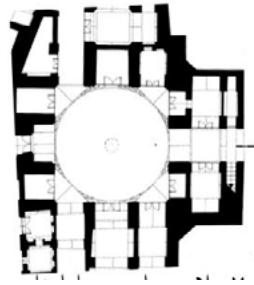
۶ از چهارسوی شیرازی‌ها نیز
با این که از نمونه‌های مهم دورهٔ شاه
طهماسب بوده اثری باقی نمانده است.
مکان چهارسوی شیرازی‌ها بر سر تقاطع
خیابان طالقانی و کاشانی امروزی است.
چهارسوی فردیون نیز در منابع نام برده
شده بود اما توسط نگارنده یافت نشد و
به نظر می‌رسد کالبدش از بین رفته باشد.
از چهارسوی نمکی نیز اثری باقی نمانده
است. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی
اصفهان، ص ۲۸۳. تنها چهارسویی که در
جست‌وجو از قلم افتاد چهارسوی دروازه
نو است و نمی‌توان دربارهٔ وجود یا عدم
کالبد آن در حال حاضر نظر داد.



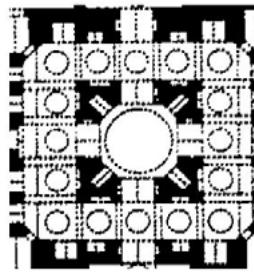
تصویر ۲. پلان چهارسوی قیصریه. مأخذ:
Der Bazar von Isfahan, p. 69.



تصویر ۱. پلان چهارسوی ساروتقی. مأخذ:
گیجنامه: بناهای بازار ۱. ص ۷۵



تصویر ۴. پلان چهارسوی امامزاده اسماعیل. مأخذ:
مرکز اسناد سازمان میراث فرهنگی استان اصفهان.



تصویر ۳. پلان چهارسوی بازار رنگرزها. مأخذ:
Jahaniran.ir

نمخته‌های مهمی که پابرجا مانده‌اند شامل
در اصفهان، نمونه‌ای منحصر به فرد را که
چهارسوی شاه، چهارسوی قیصریه و
چهارسوی کرباش‌فروش‌ها^۳، چهارسوی
ساروتقی و بخشی از چهارسوی مقصود،
تاریخ‌گذاری می‌کنیم.
از میان چهارسوهای اصفهان که
چهارسوی نقاشی، چهارسوی آجری،
چهارسوی علی‌قلی آقا^۴ و چهارسوی
امامزاده اسماعیل آمده،^۵ تمام این نمونه‌ها
پژوهش‌های متاخر نامشان آمدند.



۷ در میان این نمونه‌ها، از چهارسوی اجری که کالبد ساده‌ای دارد و در مرتبه بیکسانی با دیگر نمونه‌های مهم چهارسو ندارد صرف نظر کرده‌ایم. در نمونه‌های باقی مانده چهارسوی قیصریه، چهارسوی کرباش فروش‌ها و چهارسوی شاه و چهارسوی مقصود متعلق به دوره شاه عباس هستند، چهارسوی ساروقتی متعلق به دوره شاه عباس دوم است و چهارسوی علی‌قلی آقا نیز متعلق به دوره شاه سلطان حسین است. چهارسوی نقاشی نیز با توجه به مجموعه‌ای از شواهد متعلق به دوره شاه عباس است. در سفرنامه شاردن در محله خواجه از چهارسوی به نام «چهارسوی اسفندیاریک» یاد شده است (شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۴۳). اسفندیار بیک در جنب بازار چهارسوی نقاشی مدرسه‌ای بنا نهاده که به همراه کوچه محل آن، به نام اسفندیار بیک خوانده می‌شود. (صلاح الدین مهدوی، اصفهان: دارالعلم شرق، ص ۲۸۲) به نظر می‌رسد منظور شاردن از چهارسوی اسفندیار بیک همان چهارسوی نقاشی بوده است. ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی نیز به قطیعت این دوچهارسو را یکی دانسته است. (ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۴۰۳). اندیار بیگ سردار شاه عباس کبیر بوده که در سال ۱۰۳۳ قق فوت کرده است. (شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۵۶). شاملو، قصص الخاقانی، ج ۱، ص ۲۰۴) بنابراین چهارسوی اسفندیار بیگ نیز در دوره شاه عباس اول ساخته شده است.

۸ بازار اطراف چهارسوی نقاشی نیز امروزه وجود ندارد اما در منابع از این چهارسو در میانه بازاری به همین نام یاد شده است. محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۴۹.

«چهارسو به بنایی گفته می‌شود که بر سر چهارراه‌ها یا چهارجهت ساخته شده و گنبدی بر آن زده‌اند. بسیاری از چهارسوهای اصفهان در راسته بازارهای اطراف میدان نقش جهان و برخی نیز در نقاط دیگر بعضاً در مسیر بازارهای دیگر قرار گرفته‌اند. گاه به سبب قرار داشتن بازار در چهارسمت این بنا از آن با نام «چهارسوق» نیز یاد شده است»

در میان بازار قرار دارند و متعلق به دوره سخن گفت.^۸ صفويه، در زمان شاه عباس اول و پس نمونه‌های باقی مانده چهارسوها یا از آن هستند؛^۹ به جز چهارسوی اجری آن‌هایی که در متون توصیف شده‌اند، دارای شباهت‌های و تفاوت‌هایی از نظر نداریم و چهارسوی امامزاده اسماعیل که تاریخش مورد پرسش پژوهشگران است. آن‌ها فضایی گشاده و عموماً عرض و ارتفاعی بیش از گذرها یا راسته بازارهای بازار اطراف این چهارسو نیز امروزه وجود ندارد و نمی‌توان به قطعیت از وجود آن مجاور دارند. مانند چهارسوی قیصریه که



تصویر ۵. نمایی از گنبد چهارسوی امامزاده اسماعیل از داخل صحن مجموعه. عکس از ماسیم سیرو . مأخذ:

Siroux, "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Ispahan", p. 24.

۹ البته با وجود شباهت در هندسه پلان چهارسوها، عامل ارتفاع کیفیت‌های فضایی متنوعی را در آن‌ها ایجاد می‌کند. مثلًا چهارسوی قیصریه در دوطبقه ساخته شده و نسبت ارتفاع به مساحت آن بیشتر است. چهارسوی علی‌قلی آقا یک طبقه است و با مساحت زیادی که دارد ارتفاع آن چندان چشمگیر نیست. در چهارسوی نقاشی ارتفاع و مساحت به هم نزدیک‌اند و فضای آن نه چندان مرتفع به نظر می‌رسد و نه چندان مسطح.

فضای آن هم وسیع است و هم به طرز گشادگی و مرکزگرایی فضای مکثی در چشمگیری مرتفع، چهارسوی کرباس محور حرکتی بازار ایجاد می‌کند و هنگام عبور از راسته بازار رهگذر را به توقف تشویق می‌کند. مکث افراد در چهارسو بستره علی‌قلی آقا. پلان این چهارسوها مرکزگرا و به شکل هشت‌ضلعی است، بسته به فضای رویدادهای دیگر می‌شود. مکث در ابعاد چهارسو نیز گاهی پیش‌زمینه ورود به بنایی دیگر است و چهارسو به مثابه پیش‌فضای یا گوشه‌های آن قرار دارد.^۹ این خاصیت

۱۰ گاه خاصیت فضایی

چهارسوسوها و توقف عابرین در آن‌ها رخدادهای اجتماعی دیگری را نیز به دنبال دارد، در نمونه‌های متعدد شواهدی از رویدادهای مختلفی در چهارسو آمده که البته محدود به دوره صفویه و شهر اصفهان نیستند. از جمله این رویدادها مجازات افراد در ملاعه عام است که گاه در چهارسوسها اجرا می‌شده و در منابع مختلف به آن اشاره شده است. این شواهد هم مربوط به دوره صفویه، هم پیش از آن در سده نهم و هم پس از آن در دوره افشاریه و هم سده سیزدهم قمری است. (جملی کارویی، سفرنامه کارویی، ص ۱۳۸. معین الدین محمد اسفراوی، روضات الجنات فی اوصاف مدینة الهرات، ص ۵۰. رستم الحکماء، رسم التواریخ، ص ۲۱۱. آقا احمد کرمانشاهی، مراتح احوال جهان‌نما، ص ۸۴۶.) این شاهد به طور خاص به چهارسوسی قیصریه اصفهان اشاره دارد. پیش از دوره صفویه در سده ششم در شهر ری نیز خبری از قصه خوانی در چهارسو آمده است. (عبدالجلیل قزوینی راضی، نقش، ص ۶۵) چنانکه از این شواهد بر می‌آید فضای برجی چهارسوسها در طول قرون متولی بستری برای رخدادهای اجتماعی مختلف و به نوعی یک فضای عمومی شهری بوده است. چنانکه در برخی منابع در ذکر رویدادهای در ملاعه عام به نام چهارسو به عنوان مکان آن‌ها اشاره شده است.

۱۱ محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی، نصف جهان فی تعریف الاصفهان، ص ۵۳: «دیگر چهارسوسی فریدون و چهارسوسی آجری که در میان محله خواجهی اصفهان واقع‌اند و طاق و رواق عالی ندارند...».

پلان متفاوتی دارد. چهارسوسی مجموعه امامزاده اسماعیل، که سردر مجموعه در آن قرار دارد و به مثابه پیش‌فضای ورودی قیصریه که ورود به کاروانسرای شاه از آن میسر می‌شود و چهارسوسی مقصود در جنوب شرقی میدان که سردر کاروانسرای مقصود بیک در آن قرار دارد.^{۱۰} در کنار شکل دارد و کیفیت فضای درون آن قدری متفاوت است. تفاوت کالبدی با سایر نمونه‌های دوره صفویه، تعلق این چهارسو به دوره صفویه را با تردید برخی پژوهشگران مواجه کرده است. از طرفی به علت تغیرات مجموعه در سده‌های متولی و کمبود شواهد، تاریخ ساخت چهارسو به یکی از پرسش‌های اصلی درباره مجموعه نیز تبدیل شده است. در ادامه مقاله به آراء دانشوران درباره این موضوع می‌پردازیم و با مجموعه‌ای از استدلال‌ها و توجه به سیاق، تاریخ احتمالی ساخت چهارسوسی امامزاده اسماعیل را مشخص می‌کنیم.

پلان هشت ضلعی دارد.

در میان این نمونه‌ها، یکی از چهارسوسها





تصویر ع گنبدخانه مسجد علی، عکس از
مهری گلچین عارفی، ۱۳۹۶/۱/۱۱

چهارسوی امامزاده اسماعیل اصفهان

کرده‌اند.^{۱۲} اما شاهد یا استدلالی برای اثبات ادعای خود نیاورده‌اند. در این میان جواد مجذوزاده صهبا که مدتی سرپرستی اسلام تا پایان دوره صفویه، تغییرات زیادی کرده و بخش‌های مختلفی به آن اضافه شده است، از جمله در سده‌های هفتم تا نهم هجری و دوره صفویه که شواهد کالبدی و کتیبه‌هایی از آن‌ها در بنا موجود است. اما هیچ کتیبه‌ای در بنا به ساخت چهارسو اشاره نمی‌کند. با توجه به کالبد متفاوت چهارسوی امامزاده، برخی مقاله‌ای در سال ۱۹۵۴ منتشر کرد. سیرو

۱۲ کامبیز حاجی‌قاسمی،
گنجانمه: امامزاده‌ها و مقابر، ج ۱، ص ۸۳. لطف الله هنرف، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، ص ۵۳۸

۱۳ Siroux. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Isphahan", p. 26.

۱۴ Maxime Siroux

۱۵ آسمانه: در تاریخ و تئوری معماری و هنر | ارج‌نامه زهراء‌اهری



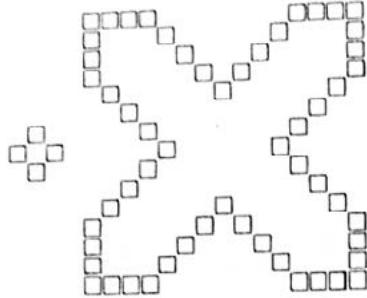
تصویر۷. چهارسوی مجموعه، عکس از
مهری گلچین عارفی ۱۳۹۶/۱/۱۱

از مسجد علی و شاید حتی توسط همان استادکار ساخته شده است، همچنین با توجه به نزدیک بودن این زمان به دوره تیموری استفاده از تزیینات این دوره از انتظار نیست و تاریخ گذاری دیگر دانشوران سیرو با مقایسه گنبدچهارسو با گندید^{۱۵} در سده نهم هجری را نیز توجیه می‌کند.^{۱۶}

مسجد علی و شباهت ساختمان آن‌ها مقایسه گبدهانه مسجد علی با چهارسوی مجموعه استدلالی هوشمندانه است که برآمده از دانش سیرو و شناخت که گنبد چهارسو در فاصله زمانی اندکی

15 Siroux. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Isphahan", p. 26.

16 Ibid.



تصویر ۹. یکی از الگوهای بنایی غیر مذهبی دوره صفویه مشابه با الگوی تزیین چهارسو. مأخذ: Gaube and Wirth, *Der Bazar von Isfahan*, p. 108



تصویر ۸. بزرگنمایی تزیینات گنبد چهارسو

¹⁷ Babaei, "Building on the past: the shaping of safavide architecture", p. 36-35. Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 764.

¹⁸ Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 760. Babaei, "Persia: The safavids 1722-1501", p. 148. Babaei, "Building on the past: the shaping of safavide architecture", p. 35.

او از نمونه بنایی تاریخی مخصوصاً^{۱۷} در اصفهان است. مسجد علی یکی از همین نمونه‌های است. گنبدخانه وسیع مسجد علی نقطه‌ای مهم بین روش‌های طاق زنی سده نهم تا یازدهم هجری را مشخص هجری است.^{۱۸} در اوضاع سیاسی آشفته سلطنت شاه اسماعیل اول فضای معماری چهار فیلپوش (پاندانتیو) بزرگ برای انتقال ایران تنوع و نوآوری را تجربه نکرد^{۱۹} و همان معماری متأخر تیموری ادامه یافت.



بناهای آن انجام داده به این طرح تزیین چهارسوها نیز به طور خاص اشاره کرده است.^{۱۹} در چهارسوهای علی قلی آقا و نقاشی نیز این سبک تزیینات وجود دارد. بنابراین شباهت زیاد گنبد چهارسو به گنبد مسجد علی دارد که به مسجد کبود تبریز اشاره می‌کند. هرچند داخل مسجد علی بر خلاف مسجد کبود، گچ‌کاری سفید با خطوط قرمز است که روشنی از تزیینات صفویه است. گنبدخانه چهارسوی امامزاده اسماعیل نیز علاوه بر شباهت با مسجد علی در ساختمان و منطقه انتقال، همان بازشوهای طاقدار متعدد در دو طبقه گنبدخانه را دارد. این شباهت به مسجد علی و اهمیت این مسجد به عنوان معماری اوایل دوره صفویه که همچنان وامدار معماری تیموری است باعث شده تا برخی تاریخ چهارسو را به دوره تیموری نسبت بدهند. تزیینات نوار زیر گنبد نیز از نظر صهبا را دال بر تیموری بودن چهارسو دیگری در قلمروی صفویان اتفاقاً است، اما این سبک و طرح تزیینات از در دوره صفوی در بناهای غیر مذهبی بسیار تکرار شده و هاینس گاوبه^{۲۰} در پژوهشی که روی بازار اصفهان و

19 Uberta & Hamani, "The Study on the Development of Ornamentation in the Architecture of Safavid Dynasty", p. 467.

Babaei, "Building on the past: the shaping of safavid architecture", p. 36-35.

Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 764, 760.

بلر و بلوم، هنر و معماری اسلامی، ج ۲، ص ۴۷۵.

20 Heinz Gaube

21 Gaube and Wirth, Der Bazar von Isfahan, p. 108 ,105.

22 . Babaei, "Persia: The safavids 1722-1501", p 148.

23 . Hillenbrand, "Safavide Architecture", p. 765.



۲۴ . Babaei, "Building on the past: the shaping of safavide architecture", p. 31.

۲۵ . راجر سیوری، تحقیقاتی در تاریخ عصر صفوی، ص ۱۱۹. رحم علی خان ایمان، منتخب اللطائف، ص ۳۶۱. شاردن، سفرنامه شاردن، ج ۴، ص ۱۴۸۹. روملو، احسن التواریخ، ج ۲، ص ۱۱. به همین سبب میرزا شاه حسین در متن کتیبه هارون ولایت، در برابر دورمش خان از خود به کوچکی و فروتنی نام برده است: «به اقبال خان دورمش کامکار، بماند از حسین این بنا یادگار». شاید چنین تصور شود که حسین سازنده بنا و دورمش خان شاملو بانی آن است؛ اما این گونه نیست. این بنا را میرزا شاه حسین به طالع و اقبال ایام حکومت دورمش خان ساخته است نه به فرمان و دستور او؛ چرا که اگر چنین بود در متن کتیبه به جای واژه «اقبال» از واژه فرمان یا دستور استفاده می شد. بنابراین میرزا شاه حسین بانی و سازنده بخش صفوی بنای هارون ولایت بوده است. پورعمادی بنای هارون ولایت اصفهان: چیستی بنا و پیوندهای دینی آن، ص ۷۳.

۲۶ . پورعمادی، بنای هارون ولایت: چیستی بنا و پیوندهای دینی آن، ص ۱۴۶. این تغییر نام در کتیبه و وودی مسجد نیز قابل مشاهده است.

۲۷ . Siroux. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Ispahan", p. 27.

نیز در اصفهان انجام شده است: ساخت به مسجد علی تغییر داد.^{۲۶} بنای هارون ولایت در مجاورت میدان کهنه است، که میدان کهنه.^{۲۷} با اندکی جست و جو درباره بانی این بناها تاریخ گذاری سیرو باز هم ممکن تر می شود.

با توجه به شهری بودن بنای چهارسو، احتمال دخالت مقامات درباری در ساخت آن وجود دارد. از طرفی بانی مسجد علی، میرزا شاه حسین اصفهانی، نایب و وزیر حاکم اصفهان بود. میرزا شاه حسین معمار و از ابتدا به شغل بنایی مشغول بود. اما بعدها نایب و پیشکار امیر دورمش خان شاملو در اصفهان شد. دورمش خان در ۹۰۹ق پس از آنکه به حکومت اصفهان منصب شد، اقامت در دربار را ترجیح داد و میرزا شاه حسین را به عنوان وزیر و نایب خود در اصفهان گماشت.^{۲۸} میرزا شاه حسین در سال ۹۱۸ق بنای هارون ولایت را مرمت کرد و سردری در بلافصل میدان کهنه برای آن ساخت و به دنبال آن درست در مقابل بقعه نیز مسجد عمر تمیمی را در سال ۹۲۹ق از نو ساخت و نام آن را



امامزاده اسماعیل سیرو حرفی از دخالت شخص پادشاه به میان نیاورده است. این مسئله نشان می‌دهد که سیرو به خوبی آگاه بوده که ساخت یک بنا در زمان یک پادشاه و ذکر نام شاه در کتبیهٔ بنا، لزوماً دال بر دخالت شخص پادشاه در ساخت و ساز نبوده است و دربارهٔ چهارسو آگاهانه از دخالت شاه اسماعیل در ساخت چهارسو سخن گفته است.^{۲۸} به طور کلی با توجه به شهری بودن بنای چهارسو، دخالت پادشاه در ساخت آن محتمل است، اما شاهد قوی‌تری که این فرضیه را تقویت می‌کند، رابطهٔ بانی احتمالی چهارسو، میرزا شاه حسین، با شاه اسماعیل است. میرزا شاه حسین اصفهانی، در سال ۹۶۰ق، به مقام وکیل السلطنه و اعتماد الدوله دست یافت و در آن زمان اقتدار دنیوی و روحانی شاه چهارسو در دورهٔ شاه اسماعیل، با تکیه شاه بود و نفوذ قابل توجهی بر او داشت.^{۲۹} در یک وقایعنامه دورهٔ صفویه دربارهٔ آمده است: «همهٔ امرا و حامیان دولت و همهٔ وزرا و اشراف دربار موظف بودند از

۲۸ . خسروی، مجموعهٔ امامزاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماسکیم سیرو، ص ۱۹۷.

۲۹ . راجر سیوری، تحقیقاتی در تاریخ عصر صفوی، ص ۱۱۸. با رجوع به پژوهش‌های عصر صفوی، درمی‌باییم که در این دوره وزرای ولایات می‌توانستند به مقام وزیر مرکزی نایل گردند. میرزا شاه حسین اصفهانی نخستین مورد از این مقوله است. او که وزیر دورمیش‌خان شاملو بود پس از جنگ چالدران در سال ۹۲۰ به مقام وکالت و وزارت گماشته شد. همان، ص ۱۶۱.

۳۰ . همو، ایران عصر صفوی، ص ۴۶.

۳۱ . حسن‌بیگ روملو، احسن التواریخ، ص ۲۳۳.



با فاصله زمانی اندکی در سال‌های اولیه سلطنت شاه طهماسب ساخته شده باشد. اما با توجه به استدلال‌هایی که مطرح شد و احتمال زیاد ساخت چهارسوسو به همت میرزا شاه حسین اصفهانی، با توجه به مرگ میرزا شاه حسین یک سال پیش از پایان سلطنت شاه اسماعیل، فرضیه ساخت چهارسوسو در همان دوره محتمل‌تر از دوره شاه طهماسب است.^{۳۲}

بنابراین به رغم تفاوت کالبدی چهارسوسی امامزاده اسماعیل با سایر نمونه‌های چهارسوهای صفوی در اصفهان، تاریخ‌گذاری این چهارسوسو در دوره شاه اسماعیل اول پذیرفته است. استدلال ماسکیم سیرو، مقایسه کالبد چهارسوسو با مسجد علی، نمونه مهم دوره شاه اسماعیل که از قضا در اصفهان و در فاصله اندکی از امامزاده ساخته شده، در کنار دیگر قرائن سیاقی از جمله سازنده مسجد علی و دخالت‌های شهری او و زمان وفاتش، در کنار یکدیگر مجموعه‌ای از استدلال‌های مرتبط را تشکیل می‌دهند.

که فرضیه تاریخ‌گذاری گذاری چهارسوسی امامزاده اسماعیل در دوره شاه اسماعیل اول را تقویت می‌کند. تمام نمونه‌های باقی مانده چهارسوها که پیش‌تر آوردیم، متعلق به دوره شاه عباس و پس از آن هستند، اما تفاوت کالبدی چهارسوسی امامزاده با این نمونه‌ها، لزوماً دال بر تعلق نداشتند آن به دوره صفویه نیست؛ بلکه احتمالاً مطابق ادعای سیرو، متعلق به پیش از دوره شاه عباس و ساخت چهارسوهای متعدد در شهر است و تفاوت آن با نمونه‌های بعدی به این علت است. این مسئله هم‌چنین حاکی از تنوع نمونه‌های چهارسوسو در اصفهان دوره‌های مختلف پادشاهی صفویان است. چهارسوسی امامزاده اسماعیل احتمالاً یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های چهارسوهای اصفهان صفوی و در کنار مسجد علی و بنای هارون ولایت، از مداخلات اولیه شهری در اصفهان این دوره باشد. این مداخلات شهری در حالی رخداده‌اند که پایتخت شاه اسماعیل شهر تبریز بوده و آثار حکومتی ساخته شده در زمان او به

^{۳۲} . برای بحث مفصل‌تر درباره تاریخ و روایت ساخت این چهارسوسو نک: پریسا خسروی، مجموعه امامزاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماسکیم سیرو، ص ۱۸۳-۲۰۹

منابع

- الاصفهانی، محمدمهدی بن محمدرضا. نصف جهان فی تعریف الاصفهان. تصحیح دکتر منوچهر ستوده. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- اسفزاری، محمدمعین. روضات الجنات فی اوصاف مدینتة هرات. بی‌جا: بی‌نا.
- بلر، شیلا و جاناتان بلوم. هنر و معماری اسلامی^۲. ترجمۀ یعقوب آژند. تهران: سمت، ۱۳۸۹.
- پورعمادی، سمانه. بنای هارون ولایت اصفهان: چیستی و پیوندهای دینی آن. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران. استاد راهنمای: نیلوفر رضوی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده معماری و شهرسازی، اسفند ۱۳۹۷.
- حاجی‌قاسمی، کامبیز. گنجنامه: امامزاده‌ها و مقابر. تهران: دانشگاه شهیدبهشتی، ۱۳۷۵.
- جملی کارری، جوانی فرانچسکو. سفرنامه کارری. ترجمه عبدالعلی کارنگ و عباس نخجوانی. تبریز: اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
- جنابدی، میرزا بیگ بن حسن. روضة الصفویه. بی‌جا، بی‌نا.
- خسروی، پریسا. مجموعه امامزاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماکسیم سیرو. پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران. استاد راهنمای: دکتر زهره تفضلی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده معماری و شهرسازی، شهریور ۱۳۹۹.
- رحم‌علی‌خان، ایمان. منتخب اللطایف. تصحیح مهدی علیزاده و حسین علیزاده. تهران: طهوری، ۱۳۸۶.
- رستم الحکماء، محمد هاشم. رستم التواریخ.

طور کلی اندک است. از این رو پژوهش در باب این مداخلات و مجموعه علل و شرایطی که به آن‌ها منجر شده اهمیت زیادی می‌یابد. یکی از فرضیه‌های محتمل در باب علت ساخت‌وسازهای شهری در اصفهان به رغم چنین مسائلی، می‌تواند مقام والای بانی این مداخلات، میرزا شاه حسین اصفهانی، رابطه نزدیک او با پادشاه و اختیاراتش و حکمرانی او در اصفهان باشد. با وجود چنین مباحثی وجود نمونه‌های مهمی از بنایهای شهری، بررسی تاریخی و جست‌وجو در سیاق این بنایها، به شناخت بیشتر مسائل تاریخی و معماری در اصفهان پیش از شاه عباس اول کمک می‌کند.

- Gaube, Heinz and Eugen Wirth. *Der Bazar von Isfahan*. Wiesbaden: Dr Ludwig Reichert Verlag, 1978.
- Hillenbrand, Robert. "Safavid Architecture", in *The Cambridge History of Iran*, ed. P. Jackson (Cambridge, 1986), pp. 842-759.
- Siroux, Maxime. "La mosquée Sha'ya et l'Imam-zadeh Ismaël à Ispahan in *Annales Islamologiques*, 1954, pp.51-1.
- Utaberta, N & H Hamamni. "The Study on the Development of Ornamentation in the Architecture of Safavid Dynasty" in *World Academy of Science, Engineering and Technology International Journal of Civil, Environmental, Structural, Construction and Architectural Engineering*, no 7 (2012)), pp. 470-465.
- رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم. آثار ملی اصفهان. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۲.
- روملو، حسن بیگ. احسن التواریخ. تصحیح عبدالحسین نوابی. تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۷.
- سیوری، راجر. ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی. تهران: مرکز، ۱۳۶۶.
- سیوری، راجر. تحقیقاتی در تاریخ عصر صفوی. ترجمه عباسقلی غفاری فرد و محمدباقر آرام. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
- شاردن، ژان. سفرنامه شاردن. ترجمه حسین عربیضی. ۵ ج. انتشارات نگاه، تهران: ۱۳۶۲.
- شاملو، ولی بن داودقلی. قصص الخاقانی. ۲ ج. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴.
- کرمانشاهی، آقا احمد. مرآت احوال جهان نما. قم: انصاریان، ۱۳۷۳.
- مهدوی، مصلح الدین. اصفهان؛ دارالعلم شرق. تصحیح محمدرضا نیلفروشان. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری، ۱۳۸۱.
- هنرف، لطف الله. گنجینه آثار تاریخی اصفهان. تهران: مهر ۱۳۵۰.
- Babaei, Susan. "Building on the Past: The Shaping of Safavid Architecture, 76-1501" In J. Thompson and S. Canby, eds., *Hunt for Paradise: Court Arts of Iran, 76-1501*, New York: Asia Society Museum. pp. 47-27.
- Babaie, Sussan. "Persia: The safavids 1722-1501" in Jim Masselos, eds, *The great empires of asia*, London:



دانشگاه شهید بهشتی، کارگاه آسمانه، اسفند ۱۳۹۶

داستان

خاطره اصفهان | سمانه محسنی

این اهتمام مستور | مریم عمارلو

خاطره اصفهان

سمانه محسنی حسین آبادی

۱. یک زبان خواهد ز افواه ملک /
تا بگوید وصف آن رشک فلک
- حمید!
+ قربونی چشا عسلید!
برای هم دست تکان دادند، حمید خنبدید
و به راهش در خیابان ادامه داد و دوستش
هم از عرض خیابان، همان جایی که به
چهارباغ بالا می‌رسید، رد شد و راهش
را به طرف دروازه شیراز ادامه داد. لبخند
زدم و از بین ماشین‌هایی که کنار چهارباغ
دوبله پارک کرده بودند گذشتم، از خیابان
رد شدم و در پیاده‌راه وسط به سمت هتل
پل راه افتادم.
پاییز که می‌شد همان نارون‌هایی

که در بهار چمن باغچه‌ها از اشرفی‌های
سفید و طلایی‌شان پر می‌شود و برگ‌های
جوان سبز خوش‌رنگی دارند رنگ عوض
می‌کنند و برگ‌هایشان در آفتاب و باد
ملايم پاييزى مدام تکان مى خورد، انگار
روى هر درخت جماعت شاد و شلوغی از
آدم‌های کوچک زرد و نارنجی‌پوش در هم
می‌لولند و همه‌مه می‌کنند. جا به جا روی
نیمکت‌های چهارباغ آدم‌های مختلفی
نشسته‌اند، دو دختر شانزده هفده‌ساله بلوند
پیچ پیچ می‌کنند و گاهی می‌زنند زیر خنده؛
زنی چادری روی نیمکت روبروی اداره
بیمه نشسته است، دفترچه در دست زل
زده به ازدحام آدم‌های جلوی در بیمه، پسر



پنج‌شش ساله‌اش با لپ باد کرده و قیافه مبهوت و غمزدۀ کسی که قرار است به جای دندانپزشکی به مسلح برود کنارش است، مادر با دست دیگر مج پسرک را محکم گرفته است. موتورسواری از رو به رو می‌آید، مسیرم را عوض می‌کنم و می‌روم سمت چپ، در بزرگ کارخانه نیمه‌باز است و زمین بایر پشتیش پیداست. دور برگردان نزدیک چهارراه نظر را رد می‌کنم و چشمم از گل فروشی می‌افتد به بستنی فروشی‌ای که تازه باز شده — بستنی غدیر و قادر، تنها شعبه اصفهان — این اسم را روی چراغ بزرگی که شکل بستنی قیفی است و کج چسبیده روی شیشه نوشته‌اند، چراغ شب‌ها به تناوب از بنفش تا صورتی و زرد و سبز تغییر رنگ می‌دهد و خیال فروشنده را راحت می‌کند که همه تنها شعبه غدیر و قادر را خواهند دید.

از چهارراه رد می‌شوم و به نیمکت پیر مردهایی می‌رسم که هر روز اینجا نشسته‌اند، یکی‌شان خیلی لاغر است و عصایش را حایل دست‌های چروکیده و مغازه‌های سمت چپ هم پارچه‌فروشی‌های بزرگی است که سرشاران شلغون نیست.

نیمکت‌های اینجا کمتر آفتاب‌گیر است و خلوت. به دور برگردان بعدی رسیدم. از اینجا به بعد سر و صدای جماعت زرد و

نارنجی‌پوش خاموش می‌شود، درخت‌ها را قطع کرده‌اند و وسط خیابان را برای کارگاه مترو با ورق‌های نقره‌ای رنگ حصار کشیده‌اند، سمت چپ خیابان هم در جای کارخانه دیگری مجتمع تجاری عریض و طویلی در حال ساخت است. راهم را به راست کج می‌کنم، از خیابان رد می‌شوم و از پیاده‌روی سمت راست خیابان و از کنار دیوار کارخانه دیگری که سرتاپایش را رنگ کرمی پاشیده‌اند راهم را به طرف هتل پل ادامه می‌دهم.

قبل‌اً در سمت غرب سه‌راهی‌ای که از رسیدن چهارباغ بالا به خیابان کنار رودخانه درست شده است ردیفی از مغازه‌های کوچک خوراکی فروشی بود. الان که آن مغازه‌ها را برای طرح پیاده‌راه کردن این کناره خراب کرده‌اند و به حال خود رها شده، شلوغی این سمت از هتل پل بیش از همه برای بستنی و فالوده فروشی‌ای است که کمی بالاتر و در مجتمع کوثر است. آدمهایی که سفارششان را گرفته‌اند لب‌های گلدان‌های بزرگی که در پیاده‌روست

نشسته‌اند و گپ می‌زنند، گاهی هم صدای بهانه‌گیری بچه‌ای یا مواخذه مادری از بی‌مالحظگی بچه‌ها بلند می‌شود. پیاده‌روی که من از آن رد می‌شوم خلوت‌تر است، قبل از رسیدن به هتل سوییت یکی دو مغازه‌آبمیوه و بستنی فروشی هست که لابد فروشنده‌هایشان با حسرت به شلوغی مغازه رقیب باسابقه‌شان آن طرف خیابان نگاه می‌کنند. صدای سوت می‌آید، سرم را بلند می‌کنم و کسی را نمی‌بینم، باز هم صدا می‌آید: دو سوت کوتاه‌پشت سر هم، از آنها که انگار منتظر جواب یا توجهی هستند. باز هم اطراف را نگاه می‌کنم و کسی را نمی‌بینم، شانه بالا می‌اندازم و به راهم ادامه می‌دهم، کسی از بالا صدا می‌زند: این بالا! بالا را نگاه می‌کنم، دو پسر بچه در بالکن یکی از اتاق‌های هتل ایستاده‌اند با چشم‌های براق.

پارک را نگاه می‌کنم و دنبال ماموران گشت ارشاد می‌گردم که معمولاً کنار پایه‌های اول پل در پارک می‌ایستند، خبری



چند نفری عکاس ایستاده‌اند، از آنها یکی که عکس یادگاری با پل و رودخانه می‌گیرند، کارشان کساد است و دور هم جمع شده‌اند و گپ می‌زنند. پله‌ها را بالا می‌روم و می‌رسم به خیابان، راهم را از کنار میدان انقلاب می‌گیرم و می‌رسم به اول چهارباغ عباسی. از پیاده‌روی سمت راست مسیرم را ادامه می‌دهم، از دحام آدم‌ها در چهارباغ عباسی بیشتر است و در سر و صدای آنها صدای درخت‌ها به گوش نمی‌رسد. معازه‌های مختلف کنار پیاده‌رو شلوغ است. کمی بعد از خیابان سید علیخان که کارگاه مترو تمام می‌شود می‌روم در پیاده‌راه وسط. آن طرف خیابان چنارهای عباس‌آباد رو به هم خم شده‌اند و از بین برگ‌های پاییزی تُنکشان آفتای منقطع به پیاده‌رو تابیده است. روی نیمکت‌های گرد وسط چهارباغ آدم‌های مختلفی نشسته‌اند. رویه‌روی مدرسهٔ چهارباغ رفتگری با لباس سبز و طوسی تنها روی نیمکتی نشسته و هیچ‌کس هم کنارش نیست. اخم کرده، جارویش را کنارش به نیمکت تکیه داده و آن طرف پل و کنار پیاده‌روی شمالی نیست، با خیال راحت سرم را بالا می‌گیرم و به راهم ادامه می‌دهم. وسط پل را می‌گیرم و می‌روم و می‌رسم به جایی که در کفسازی پل تکه‌ای شیشه کار گذاشته‌اند و قرار است زیر آن قسمتی از اصل پل صفوی پیدا باشد که هیچ‌پیدا نیست. پایم را روی شیشه می‌گذارم، طوری که خط قاب شیشه بیفتند زیر گودی کفِ کفشم و راهم را ادامه می‌دهم، سنگ‌فرش تمام می‌شود و از جایی که دهانه‌های پل شروع می‌شود کف پل هم آسفالت شده است. به سمت راست نگاه می‌کنم و از میان دهانه‌ها چمن و علف‌هایی را که در بستر خشک رودخانه روییده می‌بینم که هی با جرزاها قطع می‌شود، نزدیک پایه‌های پل علف انبوه‌تر است. چوبانی را می‌بینم که انگار دستی او را با گله گوسفندهایش از آسمان آورده و گذاشته وسط رودخانه، گوسفندها خوش‌خوش در علف‌ها می‌چرند و دورتر تک و توک آدم‌هایی دارند از وسط رودخانه رد می‌شوند.

آن طرف پل و کنار پیاده‌روی شمالی



سمت هشت بهشت، کاخ را دور می‌زنم و می‌نشینم روی نیمکتی که گوشۀ محوطه و نرسیده به حوض است. گروهی توریست خارجی بیرون ایستاده‌اند و عکس می‌گیرند، پیرمرد کوتاه‌قد خپلی که کت و شلوار طوسی تیره پوشیده با دستمال گردن بنفس و سیاه دارد با چند نفر از آنها حرف می‌زند. سکه‌هایی را که از توریست‌های دیگر گرفته نشانشان می‌دهد و دست‌وپاشکسته توضیح می‌دهد که کلکسیون سکه‌های خارجی جمع می‌کند. بعضی‌ها به او لبخند می‌زنند و می‌گذرند یکی هم دارد در جیب‌هایش دنبال سکه می‌گردد. دو نفر رد می‌شوند و یکی به دیگری می‌گوید: «می‌دونستی اینارا پولشون می‌دند که بیاند آ از این چیزا ایران عکس بیگیرند؟ پولشون می‌دند!!» و دیگری سر تأیید و تعجب تکان می‌دهد و می‌گذرند. به ادامه مکالمه‌شان گوش نمی‌دهم، چشمم به پدر و پسری می‌افتد که از دور می‌آیند و گرم صحبت هستند، پسر ده - دوازده‌ساله به نظر می‌رسد و پدر چهل و چندساله، از کنارم دست‌هایش که روی زانو گذاشته آویزانند. در مدرسه باز است اما داخل پیدا نیست. بنر بزرگی در مدخل مدرسه چسبانده‌اند که رویش نوشته پاسخ به سوالات شرعی، یک روحانی جوان هم پشت میزی نشسته و سرگرم صحبت با خانمی است. مدخل بازار هنر شلوغ است و شلوغی کمایش تا ته بازار ادامه دارد. موتورسواری به سرعت از کنارم رد می‌شود و چیزی می‌گوید که باد حرفش را با خود می‌برد. به مجسمه شیخ بهایی می‌رسم، سمت چپ خیابان شیخ بهایی است و سمت راست سردر جدیدی که در بدنۀ سازی‌های تازه چهارباغ با ترکیب آجر و بتن ساخته‌اند. تیرها و ستون‌های بتُنی و بدنۀ‌های آجری کسالت‌آوری مثل دیواری این سمت از خیابان را گرفته است. سردر در واقع سوراخی است در این بدنۀ کسل‌کننده با پلی که در ارتفاع یک طبقه‌ای نسبت به خیابان دو قسمت بدنۀ را به هم وصل کرده است. پشت این پل کاخ هشت بهشت نصفه و نیمه پیداست.

از خیابان رد می‌شوم و می‌روم به



داربست‌های مرمت گنبد مسجد تا وسط کوچه آمده است. به گنبد نگاه می‌کردم و آفتاب که کم‌کم پایین می‌رفت و فقط روشنی قبل از غروب می‌ماند. طول کوچه را طی کردم و رسیدم به در مدرسه شرقی، گاهی این در باز است و می‌شود از اینجا وارد مسجد و بعد میدان شد. از کنار مدرسه هم گذشتم و از این زاویه هم گنبد را نگاه کردم، دو کلاع روی نوک گنبد بازی‌بازی می‌کردند. راهم را در کوچه ادامه دادم تا برسم به بازار دور میدان، در پاییز و زمستان این کوچه‌های تنگ خیلی سرد است، دست‌ها‌یم را دوباره در جیب‌ها فرو بردم و راهم را ادامه دادم. از آن قسمت کوتاه بازار که سرد بود و دکان‌هایی که یکی‌یکی چراغ‌های کم‌صرف پرنورشان را روشن می‌کردند گذشتم و وارد میدان شدم. جلوی عالی قاپو صحنۀ بلندی درست کرده بودند و کسی مداخلی می‌کرد و صدایش از همه بلندگوهای اطراف میدان پخش می‌شد. راهم را کج کردم به طرف وسط میدان و نیمکت‌های کنار حوض، فواره‌ها که می‌گذرند صدای پدر را می‌شنوم که به پسر می‌گوید: «می‌دونی رازی اینجا چی‌چیه؟ رازش اینس که هشت‌گوشه‌س. رازشوا، اینس که هشت‌گوشه‌س» پسر که تندتند راه می‌رود تا به پای پدر برسد مدام به پشت سرش و توریست‌های خارجی نگاه می‌کند. نمی‌دانم راز هشت بهشت را شنید یا داشت به راز خارجی‌های بور و چشم‌رنگی با لباس‌های رنگارانگ بی‌تناسب فکر می‌کرد.

به سمت خیابان باغ گلدسته راه افتادم. از خیابانی که کنار کتابخانه مرکزی است گذشتم تا به خیابان استانداری و کوچه پشت مسجد شاه برسم. برای رسیدن به مسجد شاه باید این کوچه را تا آخر رفت و پیچید سمت چپ، آخر کوچه پارکینگ روبازی است پشت خیابان سعدی و در جنوب‌غرب مسجد شاه، از کنار پارکینگ که به سمت راست پیچیدم می‌شود کوچه بین مسجد شاه و باغ زرہ‌سازان در جنوب آن را دید. از پشت دیوار کاج‌های بلند باغ زرہ‌سازان پیداست و سمت چپ هم



زیرلفظی می‌خواست. چند قدم آن طرف تر از من پیرمردی با سبیلی خیلی بلند رو به مراسم نشسته بود، چرخ چینی‌اش را هم چند قدم جلوتر به سکوی سنگی تکیه داده بود. پیرمرد با دقت از همانجا که نشسته بود مراسم را دنبال می‌کرد و با هر یاعلی و یا حسین و یا زهرای مداح او هم بلند تکرار می‌کرد. به رفت و آمد آدمها در حاشیه میدان نگاه می‌کردم و نقش و نگار کاشی‌های شیخ لطف‌الله، آفتاب غروب کرد و مراسم تمام شد و بالاخره می‌شد صدای معمول فواره‌ها و همه‌همه ریز آدم‌های میدان را راحت شنید. بلند شدم و خلاف جهتی که آمده بودم از وسط میدان به طرف خیابان سعدی رفتم تا دوباره برسم به استانداری. تا برسم به خیابان سعدی بساط جلوی عالی قاپو را برچیده بودند و انگار هیچ خبری نبوده است. از استانداری و همان راهی که آمده بودم به باع گلدهسته برگشتم و این‌بار راه افتادم به طرف جنوب تا برسم به خیابان آمادگاه و کتابفروشی‌های روبروی هتل عباسی.

روشن بود و آب قوس‌های متقطع پر سر و صدایی را می‌ساخت که پرده‌ای شده بود جلوی مراسم و عالی قاپوی ضد نورِ دم غروب. روی نیمکت نشستم و باد خنک پاییز قطره‌های آب را مثل هزاران سوزن ریز به صورتم می‌زد. عده‌ای دور صحنه مراسم جمع شده بودند و از پشت پرده آب نمی‌شد دقیقاً دیدشان، آدم‌های مختلفی هم در مغازه‌های اطراف میدان سرگرم چانه زدن بر سر خاتم و مینا و قلمکار و دیگر چیزها بودند. میدان خیلی شلوغ نبود، اینجا و آنجا، روی نیمکت‌ها یا روی چمن، آدم‌های مختلف، دوتایی یا چندتایی، با هم بودند و سرگرم کار خودشان. صورتم یخ کرد، از جا بلند شدم و راه افتادم به سمت شیخ لطف‌الله، روی سنگ‌های کوتاه حاشیه چمن میدان رو به مسجد و پشت به عالی قاپو نشستم. مداھی تمام شد و نوبت رسید به قرعه‌کشی، همان مداح شروع کرد به خواندن نام کسانی که برنده می‌شدند و با دعوت جمعیت به یاعلی و یا حسین و یا زهراء گفتن انگار که برای گفتن اسم‌ها



میان کار می‌کنند و متنوع‌ترند. هنرجو در غرب است و خردمند روبه‌رویش؛ معمولاً هم پر از دانشجوهای هنر و معماری. همسایه خردمند کارگاه قلمزنی روی نقره است و مغازه سوم لوازم معماری و نقاشی سیناست که به فاصله یک قاب‌فروشی کنار کتاب‌فروشی حسین آقا کمند است. کمند وسط مجتمع است و تراس عریض طبقه بالا اینجا به شکل یک نیم هشت‌ضلعی بیرون زده و عریض‌تر هم شده است. جایی برای حسین آقا که میز مجله‌ها را بگذارد، با دو صندلی برای خودش و دوست‌هایی که به او سر می‌زنند. کبوترهایی که حسین آقا برایشان دانه می‌ریزد هم هستند. حسین آقا نیست، امیدوار بودم باشد تا دفترچه را نشانش بدhem و ببینم ایده‌ای دارد یا نه. می‌روم توی مغازه و لابه‌لای قفسه‌های لبالب از کتاب و ردیف‌های کتابی که حسین آقا روی زمین روی هم چیده دنبال کتابی که می‌خواهم می‌گردم.

آمادگاه از جایی که باغ گل‌دسته به آن می‌رسد دو تکه می‌شود و هر تکه حال و هوای متفاوتی دارد. سمت چپ پر از ساختمان‌های چند طبقه با راه‌پله‌های تنگ و تاریک است که به مطب انواع و اقسام دکترهای متخصص می‌رسد و پیاده‌رو هم پر از آدمهای مستاصلی است که از جاهای مختلف شهر و نیز شهرهای اطراف تنها یا همراه مریضشان، پاکت‌های عکس و ام آر آی به دست، در رفت و آمدند. سمت راست، اول سرسره هتل عباسی است و بعد هم خود هتل و بعد مدرسه چهارباغ و روبه‌رویش هم مرکز خرید کتاب و لوازم معماری و نقاشی است. این مرکز خرید محظوظ باز تونشته‌ای نسبت به خیابان دارد با دو طبقه در بالا و یک طبقه زیرزمین، وسط محوطه تاج درخت‌های حیاط پایین پیداست که راسته خرید و فروش کتاب‌ها کمک‌درسی و کنکور است، طبقه همکف بیشتر مغازه‌های لوازم معماری و نقاشی و یکی دو تا صنایع دستی فروشی دارد. مغازه‌های طبقه بالا یکی در



۲. کلاع‌ها سیصدسال عمر می‌کنند

کردم اشتباه می‌کنم. پژو ۲۰۶ سفیدرنگی با سرعت می‌آمد و درست وسط عرض خیابان، زد به کلاع که در ارتفاع کمی پریده بود. ماشین رد شد، امیدوار بودم کلاع را روی درخت آن طرف خیابان ببینم اما به پشت افتاده بود وسط خیابان و یکی از پاهایش تکان تکان می‌خورد. دوستش از روی تابلوی خط عابر پیاده قارقار می‌کرد، ماشین دیگری به سرعت رد شد و این بار از روی کلاع رو به مرگ رد شد، کلاع کمی جلوتر افتاد و دیگر پایش هم تکان نمی‌خورد. مبهوت این صحنه بودم و به کلاع فلکزده کف خیابان نگاه می‌کردم. کلاع دیگر از روی تابلو روی شاخه یکی از درخت‌ها پرید و به قارقار کردن عجیب و حزن‌انگیزش ادامه داد. پسری هم آن طرف خیابان شاهد ماجرا بود، کمی که از قارقار کلاع گذشت پسر دوید و جنازه کلاع مرده را از وسط خیابان برداشت و در باغچه وسط انداخت. همانطور که صدای قارقار کلاع دوم قطع نمی‌شد سه چهار کلاع دیگر هم به او پیوستند و آنها هم

به فرشید زنگ زدم و گفت پنج دقیقه دیگر راه می‌افتد، سارا هم اس‌ام‌اس داده بود که دروازه شیراز است و ده دقیقه دیگر می‌رسد. رسیدم به چهارباغ، از خیابان رد شدم و رفتم در پیاده‌راه وسط منتظرشان بایستم. آب رودخانه را باز کرده بودند و امروز قبل از غروب قرار بود به پل مارنان برسد. خیلی‌ها می‌خواستند عکاسی کنند، اما من برای تماشای آدم‌ها می‌رفتم. آفتاب عصر توی چشمم می‌زد و اذیت می‌کرد، کمی جابه‌جا شدم. توجهم به دو کلاعی جلب شد که بین درخت‌های چهارباغ با هم بازی می‌کردند. یکی از درختی به درخت دیگر می‌پرید و دیگری با فاصله کوتاهی به دنبالش، چندباری این کار را تکرار کردن، این دفعه یکی‌شان پرید روی تابلوی خط عابر پیاده‌ای که در باغچه فرو کرده بودند، دیگری هم پرید تا به او برسد و اولی بال‌هایش را باز کرد تا از عرض خیابان بگذرد و روی درخت‌های آن طرف بنشینند. آنقدر سریع اتفاق افتاد که اول خیال



نوای عزا سر دادند. تا فرشید و سارا برسند بیش از سی-چهل کلاغ روی درخت‌ها و لبله بام ساختمان‌های اطراف نشسته بودند، چندتایی هم در آسمان و بالای سر کلاغ مرده دور می‌زدند؛ کلاغ‌ها همه با هم قارقار می‌کردند. خیلی برایم عجیب بود که اینهمه کلاغ دور هم جمع شدند.

بچه‌ها رسیدند و در راه به طرف هتل پل ماجرا را برایشان تعریف کردم. تا بررسیم به رودخانه آب رسیده بود قبل از سی‌وسه پل، کف رودخانه پر از آدم بود، بعضی‌ها عکس می‌گرفتند، کسی آواز می‌خواند و عده‌دیگری هم که کف رودخانه نبودند در پارک‌های اطراف جمع شده بودند و با شوق تماشا می‌کردند. دهانه‌های بالای پل هم پر از آدم بود. آبی که تازه به رودخانه می‌رسد کثیف و گل آلود و کم عمق است، آرام‌آرام روی کف رودخانه حرکت می‌کند، اول در شیارهای بین ترک‌ها فرو می‌رود، بعد تا پیش از آنکه عمیق‌تر شود در گودال‌هایی که از ردپاهای قبلی درست شده دریاچه‌های کج و معوجی می‌سازد

و زباله‌هایی که در چند ماه کف رودخانه ریخته‌اند رویش شناور می‌شود. جلو می‌آید و به پایه‌های پل که می‌رسد کندر از قبل حرکت می‌کند. جمعیت آدمها مثل جمعیت کلاغ‌های عزادار همه جا را گرفته بود، با این تفاوت که اینجا کسی ناراحت نبود، همه شادی می‌کردند و در فکر این بودند که چطور برنامه‌های ماه آینده‌شان را بچینند که وقتی آب لبالب و تمیز شد حتماً کنار رودخانه بیایند. از کف رودخانه بیرون رفتیم و در کنار آبی که صبورانه جلو می‌آمد به پل جویی رسیدیم. راهمان را ادامه دادیم و رسیدیم به خواجه، قرار بود کسرا اینجا با ماشین بیاید دنبال‌مان و برویم جلفا. آفتاب غروب کرده بود و آب تازه از پل جویی گذشته بود. آدم‌ها الکی به هم لبخند می‌زدند و انگار جماعتی یگانه شده بودند، مثل همان کلاغ‌های عزادار.

از خیابان میر رفتیم به طرف نظر و تا به چهارراه توحید و میدان جلفا بررسیم ماجرای کلاغ‌ها را یکبار هم برای کسرا تعریف کردم. میدان مثل همیشه شلوغ



بود و مغازه‌دارها ماشین‌هایشان را دور تا دورش پارک کرده بودند. رفته‌یم طرف کافه شنیده نمی‌شود. خانواده‌ای که پسربرچه سه‌چهارساله‌ای کمی جلوتر از خودشان می‌دوید از سمت نظر وارد میدان شدند. پایین سکوهای دور میدان ایستادیم و با بچه‌هایی که بیرون کافه بودند خوش و بش کردیم. مادام از دور پیدایش شد. مادام پیرزن ارمنی خل و ضعی است با پشت قوز کرده و چشم‌هایی که همیشه گرد شده است. زمستان و تابستان پالتوی بلندی می‌پوشد که تا مجھای لاغر پاهایش می‌رسد، کفش‌هایش همیشه انگار برایش بزرگ و سنگین است و راه رفتنش با قدم‌های کوتاه در حالی که لخ لخ می‌کند و هی این طرف و آن طرف را برآنداز می‌کند، در ترکیب با پاهای لاغرش آدم را یاد راه رفتن یک جوجه عظیم‌الجثه می‌اندازد. می‌گویند زبان روسی را هم به خوبی ارمنی می‌خواند و می‌نویسد. رسید به ما و با صدای لرزان و جیغ‌جیغویش گفت مادر بگو یک لیوان آب ... همیشه بریده بریده کلیسا پیر مرد نی انبان زن نشسته بود که اکثر

يا نمي گويد يا به قدرى آرام مى گويد که شنیده نمی‌شود. خانواده‌ای که پسربرچه سه‌چهارساله‌ای کمی جلوتر از خودشان می‌دويد از سمت نظر وارد میدان شدند. پسربرچه دويد سمت حوض میدان و دستش را روی آب حوض کوبيد و به اين طرف و آن طرف آب پاشيد. مى خواستم داد بزنم نکن! ولی بى خيال شدم. آنهایي که میدان را مى شناسند طرف آب حوض نمی‌روند چون می‌گويند صفر شبها در حوض میدان مى‌شاسد.

صفر مرد پنجاه‌شصت‌ساله سیه‌چرده ترسناکی است با موهای فر که قبله بادکنك می‌فروخت، مدتی نبود و حالا لواشك می‌فروشد. خوش و بش‌ها و گپ زدن‌هایمان که تمام شد راه افتادیم تا از سمت ديگر میدان برویم و در کوچه کلیسا و بعد از آن هم در خاقانی و سنگ‌تراش‌ها و کنار مادی قدم بزنیم. از میدان بیرون آمدیم و روی سنگفرش‌های پر دست‌انداز به راهمان ادامه دادیم. در بازارچه روبروی کلیسا پیر مرد نی انبان زن نشسته بود که اکثر

صفر مرد پنجاه‌شصت‌ساله سیه‌چرده ترسناکی است با موهای فر که قبله بادکنك می‌فروخت، مدتی نبود و حالا لواشك می‌فروشد. خوش و بش‌ها و گپ زدن‌هایمان که تمام شد راه افتادیم تا از سمت ديگر میدان برویم و در کوچه کلیسا می‌گویند زبان روسی را هم به خوبی ارمنی می‌خواند و می‌نویسد. رسید به ما و با صدای لرزان و جیغ‌جیغویش گفت مادر بگو یک لیوان آب ... همیشه بریده بریده کلیسا پیر مرد نی انبان زن نشسته بود که اکثر



شب‌ها می‌آمد و نی‌انبان می‌زد، همیشه هم چندنفری دورش جمع می‌شدند و کارش را تماشا می‌کردند، گاهی دایره‌زنی هم همراهش می‌شد و حال و هوای جلوی کلیسا حسابی عوض می‌شد.

از کنار او هم گذشتیم و از آخر کوچه و رو به روی هتل جلفا دور زدیم در کوچه کلیسا، ننه‌گلی در پیاده‌روی هتل ایستاده بود، چادرش را دور کمرش جمع کرده بود سطل گل‌هایش هم زیر بغلش بود و به رهگذرهایی که از کنارش رد می‌شدند لبخند می‌زد و می‌گفت: «جوونا گل بخرین! عاشقا گل بخرین! گل نمی‌خوای ننه؟» راه را ادامه دادیم، از خیابان حکیم‌نظمامی رد شدیم و رفتیم توى خاقانی. مغازه‌ها روشن و شلغ و پلغ بود و پر از آدمهای مختلفی که برای خرید یا گشت و گذار آمده بودند. از جلوی مغازه‌ها و از بین آدمهای مختلف راهمان را گرفتیم، از کوچه لت استرا که به مادی می‌رسد هم گذشتیم و رسیدیم به خیابان چهارسوق جلفا، وارد خیابان شدیم تا برویم کنار مادی و روبروی مدرسه

فرانسوی‌ها، آنجایی که چند نیمکت هست بنشینیم.

آدمهای محل همیشه روی چمن‌های کنار این مادی جمع می‌شوند، عصرها خانواده‌ها، مادربزرگ‌ها و نوه‌ها و شب‌ها پیرمردها. پیرمردهای ارمنی دور هم روی نیمکت‌ها می‌نشینند و بلندبلند ارمنی حرف می‌زنند. در تقاطع مادی با خیابان چهارسوق جلفا محوطه باز کوچکی هست که نیمکت‌ها را دورش گذاشته‌اند و جان می‌دهد برای گپ زدن. ما که رسیدیم نیمکت‌ها پر بود، راهمان را ادامه دادیم تا برسیم به میدانچه دیگری بر سنگ‌تراش‌ها. حوض گردی دارد با مجسمه عجیبی روی آن. مجسمه سه مرد که پشت به پشت هم ایستاده‌اند و کاسه گرد بزرگی را بالای سرشاران نگه داشته‌اند. روی سکوهای دور میدانچه نشستیم و من ماجرای دفترچه را برای سارا و کسرا تعریف کردم. درباره حسین دفترچه در دوره قاجاریه خیال بافتیم و هر کس فکری داشت که حسین چطور آدمی می‌توانسته باشد. دو صفحه



را گذاشت روی زمین. تازه از حیات آمده بودم تو. همیشه وقتی نصرت می‌آمد از دستش فرار می‌کردم توی حیات تا نتواند من چهار - پنج ساله مظلوم را با ماجهای خفقان‌اور به مرز مرگ بکشاند. دایی حمید هم تازه از اتفاقش آمده بود بیرون که چای بخورد، او هم از نصرت و حرف‌هایش و قصه‌هایی که از قاضی و پسر ساکن امریکایش تعریف می‌کرد خوش نمی‌آمد. رفت در آشپزخانه و استکان‌ها و قندان پایه‌دار فلزی را که پر از پولکی بود در سینی پنج پر فلزی گذاشت و برگشت. رفتم نشستم روی سومین پله از راه‌پله‌ای که از کنار هال به پشت بام می‌رفت و دستم را زدم زیر چانه‌ام تا حرف‌های مادر و دایی حمید را گوش بدhem. طبق معمول چند روزی بود که خانه مادر مانده بودم تا مامان به کارهایش برسد، خودم هم اینجا را بیشتر دوست داشتم.

مادر گفت نصرت گفته دارند برای ساختن مصلاً قبرهای تخت فولاد را جا به جا می‌کنند و یکی از فامیل‌های شوهر هما

بیشترش را نخوانده بودم و تازه از درستی همان‌هایی که خوانده بودم هم مطمئن نبودم.

باز راه افتادیم در سنگ‌تراش‌ها، از کنار کوچه‌ای رد شدیم که قبلاً خانه آغاباجی، مادربزرگ مامان، در آن بود. کوچه درازی که در و سردر داشت و همسایه یک کلیسای کوچک بود. روزهایی که آنجا بودیم صبح‌ها با صدای ناقوس کلیسای همسایه بیدار می‌شدیم. ته کوچه را سرسری نگاه کردم و به راهمان به طرف خیابان دقیقی ادامه دادیم.

۳. دیوانه‌ها هم در تخت فولاد قبر دارند

نصرت زن قاضی تازه رفته بود و مادر در آشپزخانه بود و داشت بساط چای جدیدی را که دم کرده بود می‌آورد در هال و کنار پله‌ها، کتری لعابی کرمی رنگ که لبه‌هایش سبز سدری بود در یک دستش و قوری گل‌سرخی چینی که درش را با یک نخ کاموا به دسته وصل کرده بود در دست دیگرش، لنگ‌لنگان آمد توی هال و اینها



گنبد و مناره‌های بلند و بدقواره مصلا را ساخته‌اند و مثل غول بیهوده افتاده است وسط قبرستان. درخت‌ها هم بلندتر شده و اینجا و آنجا را هم چمن کاری کرده‌اند. آموزشگاه‌های تعلیم رانندگی خیابان‌های عریض و خلوت آن را کرده‌اند محل آموزش دور دو فرمان و پارک دوبل و دیگر چیزها. سنگ قبرهای تخت فولاد خیلی جالب است، سنگ‌های کوچک و بزرگ با حکاکی‌های مختلف و نوشته‌های جالب. مادر می‌گفت نباید نوشته‌های روی قبرها را خواند چون عمر آدم کوتاه می‌شود.

کلاع‌ها روی درخت‌ها بازی می‌کردند و گاهی هم تکه‌ای شیرینی یا خوراکی روی زمین پیدا می‌کردند و به هوای آن پایین می‌آمدند. از مصلا دور شدم و راه افتادم طرف مقبره ببارکن‌الدین، همان‌طور که راه می‌رفتم به سنگ قبرها نگاه می‌کردم و سعی می‌کردم پاییم را در فضای خالی بینشان بگذارم.

نشستم روی لبه سکویی که محوطه مقبره را از خیابان‌کشی پایین آن جدا

که این جمعه رفته بوده سر خاک پدرش قبر را پیدا نکرده و دارد دق می‌کند. رفته شهرداری پرسیده و گفته‌اند قبرهای بالای سی‌سال را جا به جا کرده‌اند و می‌تواند مشخصات را ببرد تا جای جدید قبر را به او بگویند. بابا‌بزرگ هم که در ششم‌ماهگی دایی حمید در تصادف کشته شده بود در تخت فولاد دفن بود و هنوز هم سی‌سال از فوت‌ش نگذشته بود. دایی حمید پرسید که ما هم برویم ببینیم قبر آقا چه می‌شود؟ مادر خوشحال شد و قرار شد پرس‌وجو کنند. جمعه هم همگی رفته‌یم تخت فولاد سر قبر بابا‌بزرگ که دیدیم سر جایش است و دویست‌متری با دیوار مصلا فاصله دارد و خیال مادر که قبر را با چشم‌های خودش دید راحت شد.

از بچگی تخت فولاد را دوست داشتم، نمی‌دانم به خاطر این بود که جای پر درخت باصفایی بود یا اینکه مرده‌ای را که سراغش می‌رفتیم ندیده بودم و احساسی هم به او نداشتم. این روزها هم تخت فولاد به نظرم جای شادی است.



غروب می‌کرد و نور آنقدری نبود که بتوانم نوشته‌های خوش خط دفترچه را، که در حالت عادی هم خواندنشان سخت بود، بخوانم. دفترچه را بستم و دست دراز کردم که کیفم را از کنار پایم بردارم، چشمم افتاد به سنگ قبری که کنار پای راستم بود، هیچ نوشته یا تزیین خاصی نداشت و فقط رویش نوشته بودند حسین پسر رضا. ۱۲۹۴. بلند شدم که قبل از تاریکی محرم راه بیفتم به طرف خانه. در راه به حسین پسر رضا فکر می‌کردم که همنام نویسنده دفترچه بود.

۴. حسین پسر رضا

۱ - ۴

اغراق نیست اگر بگوییم این روزها که به لطف درویش حسن با ملا کاظم آشنا و دم خور گشته‌ام از بهترین روزهای عمرم است. در مخیله‌ام نمی‌گنجید که از پی آن فلاکتها بی کشیدم چنین اوقات شیرینی برسد. هر بار که با مولايم ملا کاظم بنای گشتن در شهر را می‌گذاریم چنان چشم‌هایم را به روی دنیا و مافیهای

می‌کرد. دفترچه را باز کردم تا تلاش کنم صفحه دیگری را بخوانم. آن را لابه‌لای کتاب‌های خطی‌ای که در خانه مشکی بود پیدا کرده بودم. دفترچه‌ای بود - ۲۰ صفحه‌ای که آدم خوش خطی در آن چیزی شبیه به خاطراتش را نوشته بود. آخر نوشته اول را هم به اسم حسین امضا کرده بود و نشانه دیگری از او در صفحه‌های دفترچه نبود. وقتی دفترچه را پیدا کردم که خانم مشکی مرده بود و با فرشید رفته بودیم خانه را ببینیم، اگر زنده بود شاید چیزهایی درباره نویسنده دفترچه می‌دانست. خانه در خیابان حکیم بود، در همان کوچه خانه شیخ‌الاسلام. خانم مشکی زن یک تاجر ابریشم بود که در آن خانه همراه با برادرش و خانواده‌اش زندگی می‌کرده و هیچ وقت بچه‌دار نشده بود. شوهرش که می‌میرد بقیه خانواده به مصر مهاجرت می‌کند و او را اینجا تنها رها می‌کند. هیچ آدرس یا تلفنی از بقیه خانواده‌اش نداشت و در تنها بی خاطراتش را مرور می‌کرد تا اینکه مرد. آفتاب داشت



آن باز می‌نمایید گویی تازه از مادر زاده شده‌ام و بار اول است که ملتفت چیزهایی که اطرافم می‌گذرد گشته‌ام. هر وقت که مجال یابم آنچه گذشته را مکتوب می‌نمایم مبادا که از خاطرم برود. اوراق منحوس قبلی این نوشته‌ها را نیز معدوم کردم تا بلکه به مرهم زمان از خاطرم نیز محو گردد.

دیروز با مولایم از مدرسهٔ مادرشاه در چهارباغ کهنه حرکت کردیم و به طرف پل سی‌وسه چشمی و چهارباغ بالا رهسپار شدیم. ملا کاظم همان‌طور که در راه و در خیابان وسط و میان چنارهای کهن چهارباغ حرکت می‌کردیم برایم حرف می‌زد. راه رفتن در این چهارباغ به‌واسطه سنگ‌فرش از سنگ‌های قطور تراشیده که سبب گرد و خاک نمی‌گردد و چنارهای سر به فلک کشیده و باعچه‌های سبز و خرم آن موجب صفاتی خاطر انسان می‌شود، هر چند که بسیاری از چنارها را مسعودمیرزا ظل‌السلطان بریده و فروخته است. ملا کاظم می‌گفت سابق براین و در



است به بازی در کوچه و سنگ زدن به دیوانهای که در محله بود. او را خوب به خاطرم هست. موجود لاغر فلکزدهای بود که زمستان و تابستان لباس پشمی پوشیده خورجینی روی کول داشت و مانند کلاغها هر چه در گوشه و کنار کوچه‌های تنگ و خاک‌آلود و گودال‌ها و چاله‌ها می‌یافت بر می‌داشت و در خورجینش می‌ریخت. ما بچه‌ها خورجینی صدایش می‌کردیم و با این اسم برایش دم‌گرفته تا وقتی از محله بیرون نرفته بود دنبالش می‌دویدیم و سنگش می‌زدیم. ملا کاظم سری تکان داد و گفت مجانین فلکزده، خدا عالم است چه در سرشان می‌گذرد. تو چند سال داری؟ گفتم قریب سی سال. باز درآمد که می‌گویند کلاغ سیصد سال و بیشتر عمر می‌کند و همه چیز هم در خاطرش می‌ماند. فکر کردهای اگر این حیوان زیان بسته الان به حرف می‌آمد چه چیزها که برایمان نقل نمی‌کرد؟ از همین جناب میرفندرسکی بگیر و برو تا آدمهای بی نام و نشانی که در این قبرها خوابیده‌اند. این

و مولايم ساكت بود. من هم به دنبال او مى‌رفتم و صدای کوباندن پارچه‌های قلمکار در ذهنم تکرار مى‌گشت. از میان باعث سعادت‌آباد که روزگاری آباد بوده و اکنون عمارت‌های آن خراب و متروک گشته گذشتیم. قدری که راه رفتم به تکیه میر ابوالقاسم میرفندرسکی رسیدیم. صحن بزرگ آن قبر میر قرار دارد. ملا کاظم در صحن نشست و غرق در تماسای کلاغی گشت که از زمین دانه می‌چید. مولايم این چنین بود، گاه ساعتها غرق تماسای چیز به ظاهر بی‌ارزشی همچون یک کلاغ می‌شد که در همه شهر فراوان است. خوب که تماسا کرد رو کرده به من و پرسید خاطرات را از چه موقع به یاد داری؟ تعجب کرده اول نفهمیدم این سوال چه دخلی به تخت فولاد و کلاغ دارد، کمی فکر کرده درآمدم که از اوایل طفویلت به گمانم، همان اوقات که به مکتب ملايی مى‌رفتم که در مسجد سید حجره داشت. البته خیالات محظی نیز دارم که مختصر



را گفت از جا برخاست و در سکوت راه برگشتن گرفت.

.۲ - ۴

ملا کاظم اگر چه با مردم دم خور بود اما اوقات زیادی مرا با خود به گشتن در محلاتی می‌برد که اکنون خراب گشته است. همیشه هم می‌فرمود آدم باید بتواند دلش را خراب کند تا به جای آن چیز آبادی بسازد. اگر هم خرابهای دلش را به حال خود رها کرده گذاشت بایر گردد به همین وضعی در خواهد آمد که می‌بینی. راه افتادیم و از محله سیچان و جلفا گذشتیم. از کوچه سنگتراش‌ها که گذر می‌کردیم به یاد ایام جوانی افتاده کامم تلخ گشت، لکن آن تلخی را می‌نویسم تا چون خرابهای شهر در خاطرم بماند و تذکری باشد برای آینده.

آن روزها شاگردی دکان طلاسازی پدر را می‌کردم و یکی از ارمنی‌های جلفا، میرزا ملکوم، برخی قطعه‌های طلای بسیار ظریف را برای پدر ساخته من مأمور بودم به جلفا و خانه‌شان در محله سنگتراش‌ها

رفته طلاها را تحويل بگیرم. شعر از عشق زیاد نوشته‌اند اما انسان ملتفت نمی‌گردد که چگونه در دام عشق می‌افتد. دختر میرزاملکوم طلاساز را در خانه‌شان دیدم و گویی مجنون گشته لیلی خود را یافته‌ام. آن روزگار هفده‌ساله بودم و سه‌سالی شده بود که دخترعمویم را به عقد من درآورده بودند. از ابتدا در دلم مهری به دخترعمو نداشتم و با دیدن دختر میرزا ملکوم اگر هم مهری بود از دلم پاک گردید. دیری نگذشت که رسایی عام و خاص شده پدر قدغن نمود که به جلفا رفت و آمد کنم، حساب روزی‌ام نیز به دست او بود و از خست در عالم رقیبی نداشت. روزگارم سیاه شده بود، می‌خواستم دخترعمو را طلاق بدهم اما باز هم یک ارمنی زن مسلمان نمی‌شد. خانه و دکان را رها کرده به‌واسطه الفتی که با جوانان جلفا به هم زده بودم روز و شب بر در کوی یار می‌رفتم و نزد همسایه‌های خود نیز به عرق‌خوری و کفر مشهور گشته بودم. اجل پدرم رسید و ناگزیر حساب دکان و اموالش



۴ - ۳.

به دست من افتاد. زن را طلاق داده دکان را تعطیل کرده و خانه‌ای به سیصد تومان در همان کوچه اجاره نموده، مقیم جلفا گشتم اما عجب از بازی‌های روزگار که دختر میرزا ملکوم چند ماه بعد به مرض وبا مرد و هیچ وقت هم نیمنگاهی به این عاشق مفلوک نینداخت. بعد از آن روزها در قبرستان ارمنی‌ها در پای کوه صفه و شبها در کوچه‌های جلفا سرگردان بودم. قضای الهی بود که درویش حسن را در یکی از همین شبها دیدم و دستم را گرفته از ضلالتی که در آن بودم رهایم ساخته ملا کاظم را راهنمای راهم ساخت. فی الحال چندسالی است هیچ خبر از خانواده و دکان و قوم و خویش نگرفته‌ام. از جلفا گذشته به خرابه‌های فرحآباد رسیدیم. ملا کاظم هیچ وقت از گذشته‌ام چیزی نپرسیده بود اما چنان منقلب گشتم که قصه‌ام را برای او تعریف نموده و سر خجالت پایین انداخته بودم. مولا یم لبخندی زد، برخاست و دستش را بر شانه‌ام فشرد و راه آمده را در سکوت بازگشتنیم.



چیست دریغ از جواب. مرد را کشان کشان به طرف مسجد شاه و محکمه برده در آن میانه پیرمرد لوچی گفت بابی‌کشی است، بزنید!

مرد فلکزده را شناخته به یادم آمد تاجر ابریشمی بود که به مصر و هند می‌رفت و از کسانی بود که من باب مشروطه کارهایی می‌کرد. انسان مومن و هاج و اوج روی زمین افتاده بود. ملاکاظم متغیر گشته عبایم را گرفته با خود از میان غائله بیرون کشیده به هر ترتیب بود از میدان بیرون رفته به مدرسه بازگشتم.

اینها خواناترین صفحه‌های دفترچه است و آخرين نوشته با خط خودگی‌هایی در همینجا تمام می‌شود. هیچ راهی ندارم که بفهمم چه به سر حسین آمد یا اصلاً چه شد که این دفترچه سر از بین کتاب‌های خام مشکی درآورد. با این حال خیال‌بافی درباره حسین کار سختی نیست. می‌توانستم او را ببینم که بعد از درس‌ها و حرف‌ها و قدم زدن‌هایش با ملاکاظم چطور جهانش



و ماجرای دیوانه شدنش را با آب و تاب برای هم پچ‌پچ می‌کرده‌اند در عین حال به او غذا هم می‌داده‌اند که خیراتی برای امواتشان باشد. گاهی در بین چنارهای بلند چهارباغ راه می‌افتداده تا برسد به مدرسه و آنجا سراغ ملا کاظم را می‌گرفته و می‌خواسته به حجره‌اش برود. چند سالی را به این احوال گذرانده و در یک سال وبایی جلوی در مدرسه چهارباغ به انتظار ملا کاظم مرده و سهم حکاکی روی سنگ قبرش بیش از یک اسم و تاریخ نبوده است. می‌شود خیال کنم شاید یکی از کلاغ‌هایی که هر روز می‌بینم کلاغ دویست - سیصدساله‌ای باشد که احوال حسین را دیده است.

زیر و رو شده بود. عشق ناکامش هم در این بی‌تأثیر نبود. بعد هم کسی پی‌تھمت بابی‌بودن به ملاکاظم را گرفته او را هم وسط میدان شاه آنقدر کتک زده‌اند تا مرده است، به نظرم عجیب نیست که حسین به سرش زده باشد. حسین را می‌دیدم که همان روز ظهر که این اتفاق افتاده از وحشت جان از کوچه پس کوچه‌های پشت میدان شاه فرار کرده و راهش را کج کرده به طرف محله‌های خرابه و متروکه جنوب رودخانه، پشت جلفا و همانجا که قصه‌اش را برای ملاکاظم شروع کرده است. از آن موقع دیگر هیچ وقت عقلش سر جایش نیامده، آدمها با دیوانه‌ها طور عجیبی تا می‌کنند. سوریده‌حال راه می‌افتداده در همان مسیرهایی که با ملا کاظم می‌رفته‌اند و با خودش بلند بلند حرف می‌زده، هرجا کلاغی می‌دیده به اصرار از او می‌خواسته حرف بزند و قصه‌ای بگوید، بچه‌ها دنبالش راه می‌افتداده‌اند و برایش شعر می‌خوانده‌اند و گاهی سنگش می‌زده‌اند. آدم بزرگ‌ها هم حسین کلاغی صدایش می‌زده‌اند



این اهتمام مستور

مریم عمارلو

شب آرام آرام بر غلظتش می‌افزود و آخرین روزهای بهار سپری می‌شد. بوی امین‌الدوله‌ها و شمعدانی‌های لب حوض از همه ارسی‌های بالا کشیده تalar بیرونی به مشمام می‌رسید. صدیق‌الدوله، یک دستش حایل سر و تکیه داده به متکا، دراز کشیده بود و به جای نامعلومی از آینه‌کاری‌های سقف نگاه می‌کرد. فروغ‌الزمان برایش روزنامه می‌خواند. صدیق‌الدوله هر چی بیشتر می‌شنید، کفری‌تر می‌شد و این را می‌شد از جویدن سر سبیل‌هایش فهمید. فروغ‌الزمان اما سعی می‌کرد شادی در صدایش محسوس نباشد. نسیم ترقی و تجدد به سمت وطن وزیدن گرفته بود

و اقدامات مجلس جدید داشت به ثمر می‌نشست. قضیه گرفتن مالیات و روشن شدن اوضاع مالیه کشور اما به مذاق همه خوش نمی‌آمد و هر روز کارشکنی‌ها بیشتر از روز قبل می‌شد. فروغ‌الزمان هنوز خبر را تا آخر نخوانده بود که انوری خان خواجه سراسیمه وارد شد و نگاه خصم‌آвод به فروغ‌الزمان انداخت و برای صدیق‌الدوله تعظیمی کرد و در گوشش چیزی گفت. صدیق‌الدوله گفت: بگو منتظر بمانند تا بیایم. انوری خان که دلش نمی‌خواست جلوی فروغ حرف بزند، مجبوری و با صدای در گلو خفته‌ای گفت: «امان نمی‌دهند، گفتند کار مرگ و زندگی است و یک

از جایش تکان بخورد. فروغ‌الزمان در میان صدای قلیان‌ها و استکان‌های چای شنید که آنتریکی در حال شکل گرفتن است که زمینه را برای برگشتن شاه مخلوع به سلطنت فراهم می‌کند و بساط مجلس و عدليه و دادخواهی را برمی‌چیند. مقدمه‌اش هم نابه‌سامانی حداکثری در طهران است که با از میان برداشتن شوستر مستشار فراهم می‌شود. چند نفر فقفازی را هم برای این کار اجیر کرده بودند که قرار بود سه‌شنبه شب که مستشار برای رفتن به مهمانی، از پارک اتابک خارج شد، او و همراهانش را بکشند. صدیق‌الدوله هر چه بیشتر از برنامه‌ها با خبر می‌شد، خنده‌های ریزش بلندتر می‌شد. مهمان‌های سرزده که صحبت‌شان تمام شد، صدیق‌الدوله حمایت همه‌جانبه‌اش را اعلام کرد. صدیق‌الدوله به جز کمک مالی باید به اردوی پنهانی برادرشاه می‌پیوست و هر چه می‌توانست آدم از ولایت‌هایش به اردوی جنگی اضافه می‌کرد.

طهران باید سریعاً فتح می‌شد و همه دم هم نمی‌توانند معطل شوند؛ به زحمت در دلان نگهشان داشتم.» صدیق‌الدوله که هنوز کماکان کفری بود گفت: «بگو بیایند این تخم‌جن‌ها، فروغ‌الزمان برو به پستو و تا صدایت نکرده‌ام همانجا بمان». فروغ‌الزمان الساعه به پستوی پشت تالار رفت و روزنامه به دست بین متكاها و صندوق نشست. ولی هر چقدر گوش‌هایش را تیز کرد، صدای انوری خان را نمی‌شنید که قبل از رفتن به اربابش توصیه‌ای کرد و او هم با تشر جوابش را داد که «بس کن انوری، این ضعیفه‌ها چه به دلت ترس انداخته‌اند، چیزی از این خانه و اهلش به بیرون درز نمی‌کند چون خوب می‌دانند در این خانه کسی پایش را کج بگذارد، حسابش با کرام‌الکاتبین است» و به طور ضمنی به فروغ هشدار داد. هنوز اندکی از رفتن انوری نگذشته بود که مردها آمدند. فروغ‌الزمان که تمام حواسش را در گوشش جمع کرده بود، متوجه گذر زمان نشد اما بعد از چند ساعت که مردها رفته‌ند، فروغ از سنگینی خبرها نمی‌توانست



فروغالزمان سنگین از فکرهايش از چيز به روال سابق بازمى گشت.
مردها که رفتند، صديقالدوله به انوري
تالار بیرون آمد و سرپایي هايش را پوشيد و
پنج پله را پاين آمد و بی چراغ راه اندروني
را پيش گرفت. حياط اندروني ساكت بود
بعد از چند دقيقه ياد فروغالزمان افتاد و او
را صدا زد. فروغ صبر کرد که صدایش را
بلندتر کند و بعد با چشماني نيمه باز و تلو
خوران به تالار رفت. صديقالدوله که هنوز
با خود می خندید، پکی به قليان مقابلش
زد و گفت: «چی شنیدی عروسک خانم؟»
فروغ خميازهای کشید و گفت «قربان
سرت بگردم، حرف مردها که دخلی به
زندگی زن جماعت ندارد، همان اول روی
داشت که جلوی قتل مستشار را بگيرد
ولی چگونه؟ در اين شش ماهی که با
صديقالدوله ازدواج کرده بود، ارتباطش با
انجمان غبي نسوان را از دست داده و در
هيچ کدام از جلسات انجمان شركت نکرده
بود.

صبح که بيدار شد؛ صديقالدوله و
پسرانش رفته بودند. تا از اتاق بیرون آمد
و پايش را روی ايوان گذاشت، حاجی خانم
داد زد: «به به! چه عجب، خانم خانما
مرحمت کردن بيدار شدند... دختر گدا و
این همه ادا!» فروغالزمان به حرفهای
حاجی خانم عادت داشت، در این شش ماه
دمی از نیش و کنایه زدن دست برنداشته
بود. حاجی خانم با عشرت بيگم، زن دوم
صديقالدوله، مشکل چنداني نداشت،
چندريز به روال سابق بازمى گشت.
مردها که رفتند، صديقالدوله به انوري
تالار بیرون آمد و سفرش را ببندد و
پنج پله را پاين آمد و بی چراغ راه اندروني
را پيش گرفت. حياط اندروني ساكت بود
بعد از چند دقيقه ياد فروغالزمان افتاد و او
را صدا زد. فروغ صبر کرد که صدایش را
بلندتر کند و بعد با چشماني نيمه باز و تلو
خوران به تالار رفت. صديقالدوله که هنوز
با خود می خندید، پکی به قليان مقابلش
زد و گفت: «چی شنیدی عروسک خانم؟»
فروغ خميازهای کشید و گفت «قربان
سرت بگردم، حرف مردها که دخلی به
زندگی زن جماعت ندارد، همان اول روی
صندوقد خوابم برد.» صديقالدوله گفت
«پدر سوخته! تو که بيشتر از همه پسرهايم
اخبار داخله و دول خارجه را پی می گیری»
فروغ گفت «نفرمایید آقا، خدایي نکرده
حاجی خانم می شنود ناراحت می شوند»
«حاجی خانم و همه اندروني حالا خواب
هفت پادشاه را می بینند... تو هم برو بخواب
که هفته های پرآشوبی در راه است، قرار
است ورق را برگردانيم و هر کس دوباره
سر جای خودش بنشيند»



چون او سرگرم بچه‌هایش بود و به عالم و آدم کار نداشت اما به خون این دخترک و پرپریده تشنه بود؛ دست خودش نبود، مدام فکر می‌کرد یک ریگی به کفش این دختر هست. زن را چه به نوشتن و خواندن؛ حتماً می‌خواست برای کسی نامه عاشقانه بنویسد که قلم و کاغذ همیشه توی اتاقش بود. تار و تنبور هم که بلد بود بزند، لکاته خانم! خانواده‌اش هم از گذازده‌های پی مشروطه و آشوب بودند.

فروغ‌الزمان هنوز از دیشب فکرش پی خبررسانی به انجمن بود، اگر یکی از برادرهاش را هم می‌دید خوب بود اما می‌دانست وقتی خود آقا نباشند، چقدر بیرون رفتن سخت‌تر می‌شود. در همین فکرها بود که گل‌تاج بی‌بی را دید که پرده‌جلوی راهروی حیاط اندرونی را کنار زد و آهسته و دست به کمر از یک تا پله راهرو پایین آمد. گل‌تاج بی‌بی هنوز داشت به سلام اهل خانه پاسخ می‌داد که. عشرت‌بیگم که انگار منتظرش بود، از اتاق سراسیمه بیرون زد و با پای برهنه

به استقبالش دوید. عشرت با چشمانی گریان و قیافه‌ای نگران و مستأصل گفت : بی‌بی‌جان کجایی که بچه‌ام دارد از دستم می‌رود. گل‌تاج بی‌بی با همان آرامش همیشگی سعی کرد عشرت بیگم را آرام کند، گفت: چیزی نیست خانم‌جان، دفعه قبل هم که دیدمت گفتم خودت یا بچه بسم‌الله نگفته‌اید و روی خاکستر آب جوش ریخته‌اید؛ بچه از ما بهترین را اذیت کرده‌اید و حالا دارند تلافی می‌کنند. عشرت بیگم که از فرط استیصال گوشة چادر گل‌تاج بی‌بی را گرفته بود گفت: بی‌بی‌جان حالا بگو چه کار کنم؟ گل‌تاج بی‌بی شمرده و آرام دستور پاشویه کردن و آب طلا دادن به بچه و چند دمنوش دیگر را گفت و وقتی به پله‌های ایوان رسید دو تن از کلفتها به کمکش آمدند که از پله‌ها بالا بیاید. عشرت بیگم هم که مثل اسپند روی آتش بود، آرام و قرار نمی‌گرفت. فروغ‌الزمان همه این‌ها را از کنار حوض می‌دید اما حوصله جلو رفتن نداشت پس به سمت مطبخ گوشة حیاط



می‌توانست از خانه خارج شود. برای او که تازه عروس جوان خانه بود، حتی وقتی آقا بود هم تقریباً غیرممکن بود بتواند تنها از خانه بیرون رود، حالا که انوری و حاجی خانم شده بودند دایه‌های مهربان‌تر از مادر. از بین کلftها هم به کسی اعتماد نداشت که پیامی را از طریق آنها رد و بدل کند. شاید هم باید این خطر را می‌پذیرفت و به زیبده اعتماد می‌کرد و او را به بهانه خرید به بازار می‌فرستاد و پیغام را به او می‌سپرد تا به یکی از اعضای انجمن بدهد. ولی نمی‌شد اگر کسی بو می‌برد، دودمانش به باد می‌رفت. دیگر چه راه‌هایی وجود داشت. دفعه‌قبل که آقا به سفر رفته بود به انوری سپرده بود که «فقط برای زیارت آن هم جمعه شب و همه اندرون با هم می‌توانند از خانه خارج شوند.» امروز همگی او را بدرقه کردند.

بعد از اینکه گل‌تاج بی‌بی رفت، فروغ‌الزمان به اتاقش رفت، گلدوزی نیمه تمامش را در دست گرفت و باز به خبری که باید می‌رساند، فکر کرد. اینکه چطور



اجرا کردنش صبر می‌کرد.
 سرتا پا سفید پوشیده به سمتت آمد. حوض تا شب سعی کرد رفتارش بهتر از
 حیاط را با الوارهای چوبی پوشانده بودنده، همیشه باشد، یکی دو بار به اتاق عشت
 یکی از چوبهای ناگهان کنار رفت و آقا سر زد و نگاهها و کنایه‌های حاجی‌خانم را
 کوچکه از همان حوض یک پیاله آب به با سکوت و سر پایین انداخته، جواب داد.
 تو داد. تو هم آب را نوشیدی و بقیه را هم اذان صبح که تمام شد، از پشت پنجره
 روی دامنت ریختی و همه لباس‌هایتان اتاق عشت بیگم را می‌پایید؛ روشن شدن
 سفید شد. من از همان دور می‌پرسیدم چراغ، بیرون آمدن از اتاق و برگشتنش،
 عشت بیگم چی شد؟ و تو مدام جواب وقتی مطمئن شد که نمازش تمام شده.
 می‌دادی: مادرم، مادرم، مادرم.

وقتی فروغ‌الزمان تعریف کردن خوابش با چادر نماز و چشم‌های نمآلود به اتاق
 تمام شد، عشت بیگم به پهنازی صورت عشت بیگم رفت. اتاق بوی جوشاندهای
 م مختلف می‌داد و کودک بیمار در گوش‌های آرام خوابیده بود. عشت بیگم که هنوز
 دست‌هایش به دعا بلند بود، تا فروغ را دید هول کرد. فروغ با بغضی در گلو گفت:
 سادات جان همین قبل از اذان خوابی دیدم که سر نماز یادم آمد و شتابان آمدم برایت
 گرفته بود. گفت: به حق همین نماز صبح دیده‌ای نشسته‌ای و دور از جانت! بلا به
 داشتم برای بهادرم دعا می‌کردم و از حضرت زهرا می‌خواستم شفا عنایت کند.
 فردا هم ولادت خانم است، حتما خوابت تعییر خوبی دارد فروغ‌الزمان جان. حتما
 خدا می‌خواسته از جانب تو به من مژده‌اش را بدهد.

فروغ هم که چشم‌هایش نمناک شده دور! سرتا پا سیاه پوشیده‌ای و غمزده‌ای.
 بود، دست‌های عشت بیگم را فشد و می‌خواستم جلو بیایم بپرسم چه اتفاقی
 گفت: شک ندارم حکمتی دارد و شفای افتاده که دیدم آقا کوچکه ماشالله سالم و



فرزندت در راه است. فقط بیگم جان به حق مادرت زهرا خواب را برای کسی تعریف نکن که مبادا اثرش از بین برود. عشت که به فکر فرو رفته بود، سری تکان داد و زیر لب گفت: ولی آب شفایی که گفتی... از حوضی که رویش را پوشانده بودند، به نظرم معنای دیگری هم دارد. فروغ گفت: میگویی به جایی خاصی تعبیر دارد؟ عشت هنوز فکر می‌کرد و گفت: حتماً همین طور است. فروغ گفت: جایی هست که در و دیوارش را آذین بینندن و روی حوضش را بپوشانند؟

عشت هیجان‌زده جواب داد: فروغ‌الزمان، خواب خانه زینت‌الملوک را دیده‌ای... آن‌ها هر سال ولادت حضرت زهرا مراسم می‌گیرند.

فروغ با شک پرسید: مطمئنی مگر فقط محرم و صفر نبود؟

عشت که باز اشک‌هایش جاری شده بود، گفت: محرم و صفر حیاط‌های سمت کوچه انباردار را تکیه می‌کنند اما برای ولادت بی‌اندیش را آذین می‌بندند و بعد از اذان مغرب همه اندرون حاضر بودند. فروغ‌الزمان بی‌تابی‌اش را با کمک



مجلس زنانه بود، همه تا جایی که توانسته بودند به خودشان رسید بودند و سرخاب سفیدآب کرده بودند. فروغ از همان ابتدا دنبال یکی از دختران صاحبخانه می‌گشت، انورالملوک یا بدرالملوک فرقی نمی‌کرد و در همین موقع بود که فهمید دو تا از کلفت‌ها حسابی حواسشان به او هست. از گوشة حیاط به سمت پلکان رفتند و قبل از وارد شدن به تالار، چادر و روپنده‌هایشان را در یکی از اتاق‌های گوشواره دو سمت درآوردند. تعزیه هنوز شروع نشده بود و از هر طرف صدای صحبت و خنده زنان شنیده می‌شد. بعد آنها را به سمت تالاری که ارسی‌هایش را بالا کشیده بودند، تعارف کردند. عشرت بیگم از زینت‌الملوک خواست که او را به اتاق کوچکتر و خلوت‌تری ببرد چون پرسش در بین این همه سر صدابی تاب می‌شود. حاجی خانم هم از خدا خواسته گفت، همگی به اتاق کوچک می‌روند. ترجیح می‌داد زیاد توی چشم نباشند، زینت‌الملوک با خوشرویی اندرون صدیق‌الدوله را به اتاق دیگری برد.

کردن به عشرت بیگم پنهان می‌کرد. او که فرزند مریضش را هم همراه خود می‌آورد، شعفی آشکار در هر حرکتش بود. حاجی خانم با چشم‌هایی ریزش که تا به فروغ می‌افتد تنگ‌ترشان می‌کرد، به همه چیز نگاه می‌کرد. در شکه‌ها حرکت کردند و به خانه سید مجید معین التجار رسیدند. حاجی خانم اگر به خودش بود، عمرًا پایش را به این خانه نمی‌گذاشت؛ از مشروطه‌خواهان دو آتشه بودند و حاج خانم می‌گفت کافر شده‌اند و نگاهشان به دهان فرنگی‌ها که ببینند هر روز چه عتاب و خطابی می‌کنند. خانه از همان درب ورودی چراغان شده بود، از هشتی که گذشتند، زینت‌الملوک به استقبالشان آمد. روی همه دیوارها را با کتیبه‌های رنگی و قالیچه‌های طرحدار پوشانده بودند. چادری هم سقف حیاط شده بود. زنان از هر طبقه و گروهی آمده بودند. مهمان‌های ویژه را به اتاق‌های دور حیاط راهنمایی می‌کردند و مابقی دور حوض در سرتاسر حیاط و روی ایوان‌ها نشسته بودند. چون



با خیال راحت به آنها اعتماد کند. زن‌ها از همه جای شهر آمده بودند و مجلس حسابی شلوغ بود. بالاخره وقتی کلفت‌ها قلیان آوردند، فروغ‌الزمان از لای در، بدر الملوک را در پنج دری دید که آسوده نشسته بود. حالا چطور باید خودش را به او می‌رساند.

قسمت اول تعزیه تمام شده بود و گروه سرود خوان آمده بودند روی صحنه و مولودی می‌خواندند. کلفت‌ها هم بین زنان می‌چرخیدند و شربت می‌دادند. کلفت‌ها در اتاق‌های اطراف حیاط می‌چرخیدند و مرتب ذغال قلیان‌ها را عوض می‌کردند. در قسمت دوم تعزیه از طرف یهودیان به حضرت فاطمه خبر می‌رسید که عروسی دعوت شده و حضرت غمگین می‌شد و در همین وقت بازیگری که نقش پیامبر را بازی می‌کرد وارد صحنه می‌شد و گفت‌وگویی بین آنها شکل می‌گرفت.

«بگو به مجلس عشرت چگونه رو آرم / بکهنه جامه بگو من چه آبرو دارم / من غریب به این کهنه جامه با دل

فروغ خون خونش را می‌خورد. بودن در این اتاق توفیری با بودن در خانه خودشان نداشت. دور تا دور اتاق را همان افراد اندرونی خودشان پر کنند. لتهای در را باز کردند تا بتوانند تعزیه را ببینند. حاجی خانم بالای اتاق به مخدوهای تکیه داده بود و مدام باد در غبغبیش می‌انداخت که یعنی قلیان و قهوه را چه دیر آوردند.

تعزیه شروع شد. قسمت اول نمایش، زنان یهودی قریش را نشان می‌داد که غرق در جواهرات و آرایش در فکر مراسم عروسی مجللی بودند و می‌خواهند حضرت زهرا را به آن مجلس دعوت کنند تا او را بابت ساده‌پوشی‌اش شرمنده کنند.

فروغ نمی‌توانست مدت زیادی تمرکز کند و بین جمعیت و در اتاق‌های روبرو دنبال اعضای انجمن غیبی نسوان می‌گشت. شش ماه بود که نرفته بود و دورادور اخبار آنها به او می‌رسید اما با این حال ترجیح می‌داد خبر را به اعضای اصلی و مطمئن بدهد و دختران سید مجید معین التجار کسانی بودند که می‌توانست



فروغ‌الزمان جلدی بلند شد و گفت: «بروم لکه را بگیرم تا ماندگار نشده. آقا خودش این چارقد را برایم آورده.» و به سمت در رفت. دو تا از کلکت‌ها هم دنبالش راه افتاد. فروغ به سمت بدرالملوک می‌رفت و دعا می‌کرد که چشمش به او بیفتند. بدرالملوک رو برگرداند و فروغ‌الزمان را دید. فروغ اشاره مختصری به او کرد که به او بفهماند با او کار دارد. بدرالملوک تا فروغ‌الزمان چنان خوشحال می‌شدند که بعضی کل خواهر چی شده؟ بیا تا چارقد دیگری بهت بدهم. پس همه پشت سر بدرالملوک راه افتادند. در پستوی بعد از تالار اصلی، در کوچکی بود که به صندوقخانه باز می‌شد. بدرالملوک داخل شد تا روسربیاورد. فروغ‌الزمان هم چارقدش را داد دست یکی از کلکت‌ها تا برود و برایش بشورد. حالا یک کلکت دیگر مانده بود که نزدیک در راهرو به سمت ایوان ایستاده بود و یک نگاهش به سمت حیاط و نمایش بود.

قسمت سوم نمایش شروع شده بود و عروس یهودی‌ها بر تخت نشسته بود.

فروغ‌الزمان به بر این جماعت بد کیش»
 این گفتگو بخش اندوهناک نمایش بود که چشم بیشتر حضار را تر می‌کرد اما با امداد الهی که از سمت خدا می‌رسید، لب همه به خنده وا می‌شد و بازیگرانی که نقش فرشته‌ها را بازی می‌کردند، خوانچه‌های لباس و جواهرات زیبا برای دختر پیامبر می‌آوردند و زن‌ها چنان خوشحال می‌شدند که بعضی کل می‌کشیدند.

فروغ‌الزمان مثل سیر و سرکه می‌جوشید و می‌دانست که وقت چندانی ندارد. دوباره بازیگران صحنه نمایش را ترک کردند و گروهی مولودی خواندند و باز کلکت‌ها مشغول پذیرایی شدند. این بار با قهوه و باقلوا برای همه. فروغ‌الزمان فکری به سرش زد و وقتی فنجان را از سینی بر می‌داشت، دستش را لرزاند و فنجان به گوشۀ سینی خورد و قهوه ریخت روی چارقدش. جمع تا حدی مشوش شد. حاجی خانم اخم کرد و زیرلب دشنامی داد.



السلام ای دختر شاه جهان / شافع ما
عصایان و گمرهان
شد وجودت باعث احیای من / ورنه
بودی در سفر مأوای من
دوستانت شاد و خرم در نعیم / دشمنانت
را بیدیدم در جحیم

فروغ الزمان با خیال راحت باقی تعزیه
را تماشا کرد. وقتی تعزیه تمام شد، عشرت
بیگم کمی از آب حوض زیر صحنه نمایش
را خواست و بعد از گرفتن آب و پاشیدن آن
بر سر فرزندش. اندرونی صدیق الدوله سوار
بر کالسکه‌ها شدند و برگشتند.

بدرالملوک در اولین فرصتی که بدست
آورد، کاغذ را خواند. فقط دو بیت شعر و
تاریخ چند روز با خطوطی که زیر دو کلمه
خط کشیده شده بود.

تنگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود
جان نثارش کن و مگذار که مهمان برود
مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
ساقیا می ده به قول مستشار مؤمن

سه شنبه بیست و دوم شهر جمادی الثاني ۱۳۲۹

زنان هوی می کشیدند و لعنت می فرستادند
و منتظر بودند که لحظه اوج نمایش فرا
برسد و بازیگر نقش حضرت وارد شود.
کلفت توی پستو هم نمی خواست این
صحنه را از دست بدهد یک چشم به
در بیرونی پستو بود و چشم دیگرش فروغ
و بدرالزمان را می پایید. فروغ الزمان چارقد
بدرالملوک را به سر کرد و از او خواست
تا گردی دور چارقد را برایش میزان
کند. کلفت هنوز نزدیک در بود اما یک
گوشش در پستو بود. زنان توی حیاط کل
کشیدند، نمایش به ورود حضرت رسیده
بود. زیباترین لباس‌ها و جواهرات بر تن
بازیگر نقش حضرت بود و همه زنان برای
دیدنش چشمانشان می درخشد. کلفت
کامل به سمت در چرخید تا بهتر ببیند و در
همین لحظه بود که فروغ الزمان کاغذی
را به دست بدرالملوک داد و او هم سریع
آن را در جیش گذاشت. فروغ الزمان تشکر
کرد و هر سه برگشتند. نمایش هنوز ادامه
داشت و ایمان آوردن قریشی‌ها فرا رسیده
بود که یکصدا می خواندند:



موخره

آیا جا ندارد که بر عزت زن محجب ایرانی درود بفرستیم؟ زنی که همچنان اسیر سنت‌های دست و پا گیر است، زنی که هنوز بازیچه‌ی میل و هوس مردان است، زنی که از همه‌ی فرصت‌های تحصیل مناسب با ارمان‌های امروزی محروم است، زنی که هنوز پاییده می‌شود و توده‌نی می‌خورد و رانده می‌شود. با این‌همه، از جام آزادی خواهی سیر می‌نوشد و سهم خود را به وطنش ادا می‌کند و با حسادت مادرانه، خادمانش را می‌پاید و حتی در لحظه ناگوار فاجعه خود را نمی‌بازد، لحظه‌ای که دل مردان از ترس فلچ‌کننده‌ی زندان و شکنجه و گلوله و طنابی که گریبانگیر دلیرترین مردان وطن شده بود می‌لرزید.^۱

مورگان شوستر در بخشی از کتابی که اقامت پر فراز و نشیش در ایران را شرح می‌دهد، به تحسین و تشکر از زن ایرانی پرداخت؛ زنان بی‌نام و نشانی که بارها به او در انجام وظیفه مهم اما ناتمامش کمک کردند.^۲ زنان یاری‌رسانی که برای اعتلای وطن گاه سر جان خود و حتی فرزندانشان قمار می‌کردند تا سند یا خبری را به او

برسانند و به سرزمینی ادائی دین کنند که گام‌های لرزانش را برای پذیرفتن این «خواهان وطن» برمی‌داشت.

زنان پرده‌نشین، زنانی که بیشتر عمرشان در اندرونی می‌گذشت و زنانی که مجال اندکی برای تحصیل، فعالیت سیاسی و اجتماعی و خلق آثار هنری داشتند. زنانی که تا همین نیم قرن پیش درباره آن‌ها می‌نوشتند:

و حقیقت این است که زن ایرانی در گذشته، عملاً وجود خارجی نداشته است و اگر وجود خارجی داشته، وجودی مخفی، مرموز، عقب‌نگه‌داشته شده و مرد زده بوده است. سیادت تاریخی مرد، زن را تنها بعنوان یک انسان درجه، انسانی شیئی شده و از انسانیت افتاده، خواسته است، طوری که گوئی او حتی حاضر و ناظر بر جریانهای تاریخی هم نمی‌توانسته است باشد...^۳

اما بازخوانی دوباره منابع و توجه کردن به جنبه‌هایی از حیات که نگاه غالب مردانه از آن غفلت می‌ورزد، زن ایرانی را از گرد و غبار تاریخ بیرون می‌آورد و نشان می‌دهد که زن ایرانی در همان «دلان‌ها و پستو

۱ مورگان شوستر، اختناق ایران، ص...

۲ همان، ص...

۳ رضا براهنی، تاریخ مذکور، ص ۲۸.



مسئولیتی که ازدواج در نوجوانی، فرزندان زیاد و کار بی‌پایان خانگی و رقابت دائمی برای محبوب ماندن برایشان به بار آورده بود؟

علویه خانم کرمانی خاطرات پراکنده و نامنظمی دارد که سبیش را مشغله زیاد می‌داند. در نسبتشناسی بی‌بی خانم استرآبادی تردید وجود دارد. زینب‌پاشا انگار از عدم برخاسته بود. دخترانی که به جرم همکاری در قتل ناصرالدین‌شاه کشته شدند، گمنام مانده‌اند. انجمن غیبی نسوان و گروه‌های خفیه زنان تشکیل نشده بود؟ مگر صدھا زن با طپانچه‌ای که همچنان مستور است.

با این همه هنوز خیال برایمان باقی است؛ اینکه زنان را در وجهی از زندگیشان تصور کنیم که رو به سوی فراموشی دارد. زنان را در اندرونی‌ها، در جمع‌های زنانه مسکوت مانده ببینیم و تصور کنیم که چه عجین شده بود؛ حتی در سرشماری‌ها هم مردان خانواده از گفتن نام زنان عملشان به جمله‌ای قدرشناسانه در خاطرات سرباز می‌زندند.^۴ اما چرا زنان خود به ثبت دوامشان بر جریده تاریخ به پا نخواستند؟ از ترس یا از بی‌سواد یا از هزاران کار و

پسله‌ها» در پشت درهای بسته اندرونی، بخشی از تاریخ بوده است. دو گانه‌های اندرونی و بیرونی، خانه و شهر، خصوصی و عمومی را پشت سر می‌گذاشت و در شهری مردمحور، می‌زیست و می‌جنگید تا فضاهایی را از آن خود کند و اصلاً بعيد نیست که حتی «سیصد و نود و ششمین صیغه فلان امیر قاجار» هم قهرمان باشد؛ قهرمان‌هایی بی‌نشان. مگر در پرتوی تابش جنبش مشروطه، چندین انجمن غیبی نسوان و گروه‌های خفیه زنان تشکیل زیر چادر بسته بودند، به مجلس دوم نرفتند تا به برقراری مجلس تأکید کنند؟^۵ حکایت دختران قوچان مگر مشروطه‌خواهی را سرعتی دوچندان نبخشید؟^۶

بی‌نامی، با سرنوشت زنان قاجاریه عجین شده بود؛ حتی در سرشماری‌ها هم مردان خانواده از گفتن نام زنان سرباز می‌زندند.^۷ اما چرا زنان خود به ثبت دوامشان بر جریده تاریخ به پا نخواستند؟ از ترس یا از بی‌سواد یا از هزاران کار و

^۴ یرواند ابراهامیان، ایران بین دو انقلاب، ص ۳۷۷. مورگان شوستر، اختناق ایران، ص...-

^۵ برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: افسانه نجم‌آبادی، حکایت دختران قوچان از یاد رفته‌های انقلاب مشروطه‌یت، تهران: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان.

^۶ روزنامه ایران نو، سال ۱، شماره ۲۱۰ (۱۲ جمادی الاولی ۱۳۲۸ / ۲۲ مه ۱۹۱۰).

ص ۲

منابع

- شوستر، مورگان. اختناق ایران، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر ماهی، ۱۳۸۶.
- برای اطلاعات بیشتر درباره تعزیه «عروس قریش» یا «عروسوی رفتن حضرت زهرا[ع]» که تعزیه و نمایشی زنانه و قاجاری بود نگاه کنید به: جمشید ملکپور، سیر تحول مضامین در شبیه‌خوانی، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۶ ص ۱۱۶ و صادق عاشوریبور، نمایش‌های ایرانی: تعزیه، تهران: سوره مهر، ۱۳۸۹.
- مونس‌الدوله، خاطرات مونس‌الدوله نديمه حرم‌سرای ناصرالدین شاه، تهران: زرين، ۱۳۸۰، چ ۱۰۷-۱۰۴.
- براهنی، رضا. تاریخ مذکور - فرهنگ حاکم و فرهنگ محکوم. تهران: نشر اول، ۱۳۶۳.
- آبراهامیان، یرواند. ایران بین دو انقلاب: درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر. ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
- وولف، ویرجینیا وولف، اتفاقی از آن خود. ترجمه صفه نوربخش. تهران: نیلوفر، ۱۳۸۸.

خيالی شکسپیر باشيم «چه کسی می‌تواند خشم و استیصال قلب شاعری را که در جسم زنی اسیر شده، اندازه بگیرد؟»^۷ و به جای «شاعر» بگذاريد قهرمان، نویسنده، مورخ، هنرمند، نقاش، معمار، نابغه، شاه و یک زن.

^۷ ویرجینیا وولف، اتفاقی از آن خود، ص ۷۹.





سمرقند، آبان ۱۳۹۱

• یادگاری‌ها

شهر اشار شیرکار غریب و آشاید.
 فقر ندار کهار کدم ایم، نزدشان کسر
 همراه است مرشدند، همین قدم مرکنده و همیشه
 همیشه و قدر ترکت مرست مردانه از کدام طرف اید
 بود ...

پیشا حمزه زاده / آذر ۱۳۹۴

الساده بزرگ‌تر
دیر اهری عزیز

حدایی کرد راست کرم سعادت آنها و شاید اینها
 شریف خردمندی خوب، شاید برین (درین) را داشت.
 - خیلی لطف و محبت سر در تعیین راه میوسن کرام کرد.
 - لصمه طام مجموعات سلطنت در قدر را بسند رسایه نهادند.
 ...

شاید بحیره شما

سماعیل آذر ۱۳۹۹



حاتم دل راهی غیر

هر چهار مدرزانی از نه نفسم است : اما و آها می
خواهند که نه کویای مدردانی از نهایا باشد ؟

قدرت محبوه‌گهل هنر سخراند و بسی
نه نه هنر لذوقی خواند معانی را نست

امیدوارم سایه‌یان مستدام باشند و هر چنان چن
همه برایم .

ارادت

سیدنا سلطانی

آذریاه ۱۳۹۹

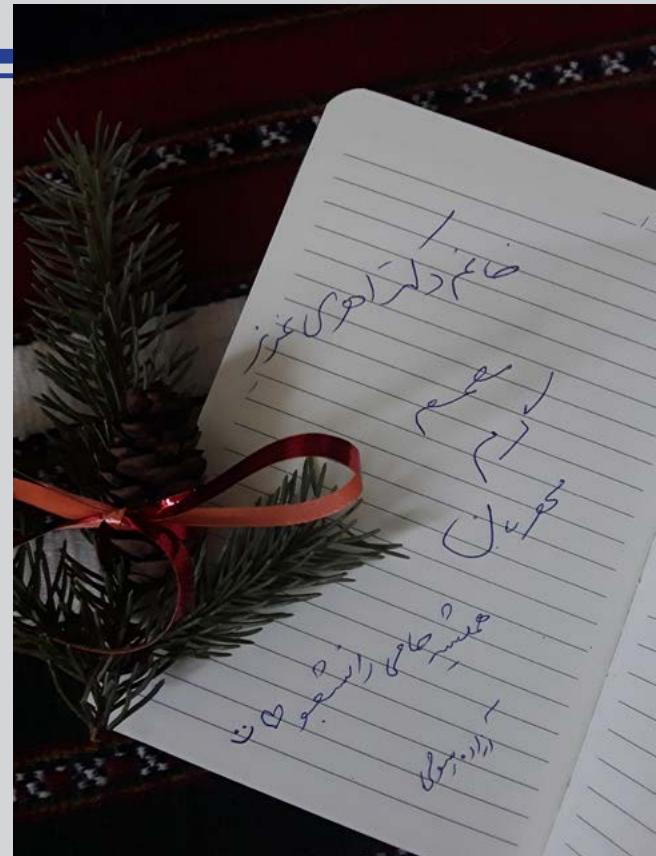
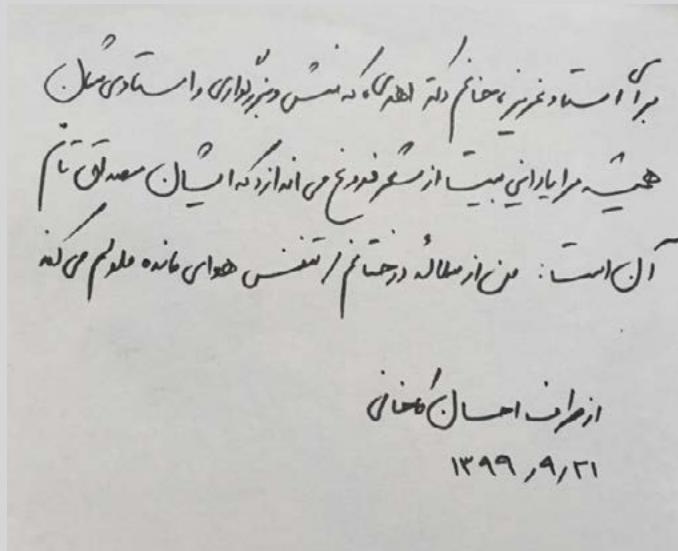
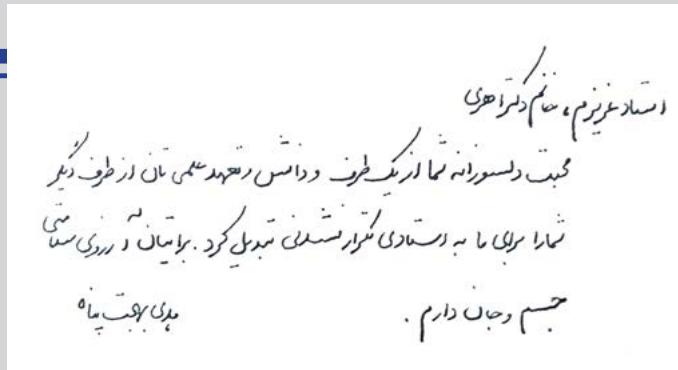
"ح"

برای اسادرم حیون دیسترس
سخاوه کند و صبور برکل و کرکر کرد
و هنوز نارس از ام و د

مهر عده مدعی فتح

۹۹، ۸، ۲۲





استاد عزیز و مازیم، دکتر اهری سلام

خواه است هار مسیحی اخاوم دهم و در صنایع ملولویات از خوشی های سارش
نمودم. در راه پی کدام نگر از آن حلاسیم که هر کراصان مقدم خوبی
در خاطرم به حای نداشتند است.

زمانی دست اعمل می بدم از من سنت های بایان ناصدام، نائمه ها و رلاری ها و
براهمنیک های امیر راهم می شد، سخن و سخنان و بدون حسین داشت
ده راهم و هنگاری و هدایتی کی کرد و هنوز هم بینه را لعله داده
کی بایان مکن بی نفس نمی نماید. قدر دان نام مهر بانی هایان هست
برایتی معلمی سرای های فقدق شغل نبود و سنت، رفاقت و کردار
است و تسلی برای زندگی است.

استاد عزیز احمد وارم هدیج وقت عم صحابه خانه دلیان سود و
سایر دان برسرها مسلمان باشد.

سلام و نیز بست بالدید

امداد کمک دلیان - دلیان سی

۲۲ آذر ماه ۱۳۹۹ سعید



خانم رئیس اهری عزیز

بتهنین اوهات من در آمد وقت و تجربه کردن هاست. از سما حکایت آمد وقت و تجربه کردن
را آمد وقت. این که مطابق با دوست علی و نایفاه حقیقت و درست به تجربه ناشناخته باشد را زیرا
نمایم از بتهنین معلم های من بوده اید. از سما سه اندیشه و برایش نسلامت و بهوزی آرزوی

ایرانی - آذرماه ۹۹

پیام خدا

استاد گرامی خانم دکتر اهری سلام
هر چند نمی توانم سیگر کافی از زهادت سما را در این خط به طبع آورم، با این حال
آرزوی سلامتی برای سما از خداوند خواهانم. باحضور در کلاس سما و دیگر استادهای
گروه مطالعات فرهنگی پس آمده تا پرآموز خدمتی اندیم بیفرایم
از سعاد اللہ میروز باسیده رضانمید اقبال.



اسناد نزدیک

سالام۔ اسلام حلال خون باند۔

هی دامن این جله را بسیار بسیار های متمدنی از نگارخانه را سنجیده ایمان را در بر دارد و خود
شناخته و بحث معمتم را در زمینه بزرگ و مصطفی خوش نسبات بزرگ اندک تر است از آن میتواند پیغام داشت
و بنیع رنگ دعویت به مسائل و مسأله و اختلاف معاذ داشته و بزرگ و بزرگ ایمان بیان نیزد خواست بسیاران در راه آغازین
و پیشین میرزاها را داشت و بعد ممالک زمینی و اوصایر آنان به کار علمی باقتضیت متوجه شدند و میرزا خواجه کلان
که هم سیاستمندان بسیار غیر مخصوص بود من نیز مثل همه کسانی که اقتصاد را در این سیاسته اند
همیشه قدردان این همه ملايين و لازمه خود را درین مسالم و خواهم بود.

اما متأثرين سایر ای من سینا درین حوزه های خلاصه هایی نمود که اگر از این بود نیز برای حکام عمر کاری بود.
درین سال اگر از همه طاسه های ام می آورد و با این دیدگاه حساست از گروه مطالعات دور بود و ام و
دیگر کارکنان پژوهشی درین زمانه مادرانه ام و هر چند نسبت به مایه هایی نمود. سکه حمله
سالا در سلطنت خانسرای علیخان مسیحیت با این قلت و دقت سال زدنی نسبت به کاری کان اینجا دارد
سرنگا خانه الله در احمد اسلام و در سلطنت خانسرای علی سرخ و خرم و در سلطنت خانه الله

در این درجهای تاریخی همچنان دنیاگردی و مسافرت از این سرزمین خبری نداشته
و تا اینجا وارد شده بود که بعد از مسیله زمینی بهادار است، با هست و انسان طی سفر گردید، اینکه
وجود انسان خالق حیوان را سامانه پرورهای اتاب و کیمیا حد تندیس حی حفظ آنالم کرد این درجه
سمت و محابا برآید و وجود پریات و عزیز استادان و بزرگی حیون را ایدرا در طبع زنده طبی طبع
آن طبع ماجمه کار و انسان سیاست در درست و صداقت و انسانیت و ملطفت هم در غفت تیرین
منها حیون را باست قدم باشیم

حسن دعالیان هسسیم برایان آرزوی سلامت و عاست طم.

۹۹,۹,۲۲ آرزو احمدی



دکتر احمدی نایسنر

خدیگا شیرینه این سایه هم برداشته شده باشد
دوستان کم بطن ها را میگردند و همین من که از
ماهله عقب مانده است را بیچشان.

شارفانه بندیم، دیدار با ساعتی بردن دلم را می
مینم و همین دلیل بر آن دیدارها محبت دیریار و بدر
شارف از دلم زنده می نمایم.

اصدراش محبیست بحال انداده پر از ترک و پر از ترکیب

زهرا محمد

۹۹/۹/۲۱

سالن طبلان
به ۳۴۰ آنچه از هم امده فهم
برای صبر همراه همراهان
برای دامنه مسواطه محله خود میباشد

از ۱۳۹۹
زهرا میزرا



خانم دل راهی هنر سلام

اصفهانی وارم حافظ خوب بود.

دشیب خرابان را دیدم. و خواب نیزه همیشان را بدب

بد داشت با خودم دندر کرم خانم دل راهی هنر این سرایه داش

نه برب بدرا! (سرایه: خواسته دبور دستدار حسن بودید و

جاتان را هست بندرا!)

دل برایان تند سده است رامده دلم بمندوی فرشتی طی

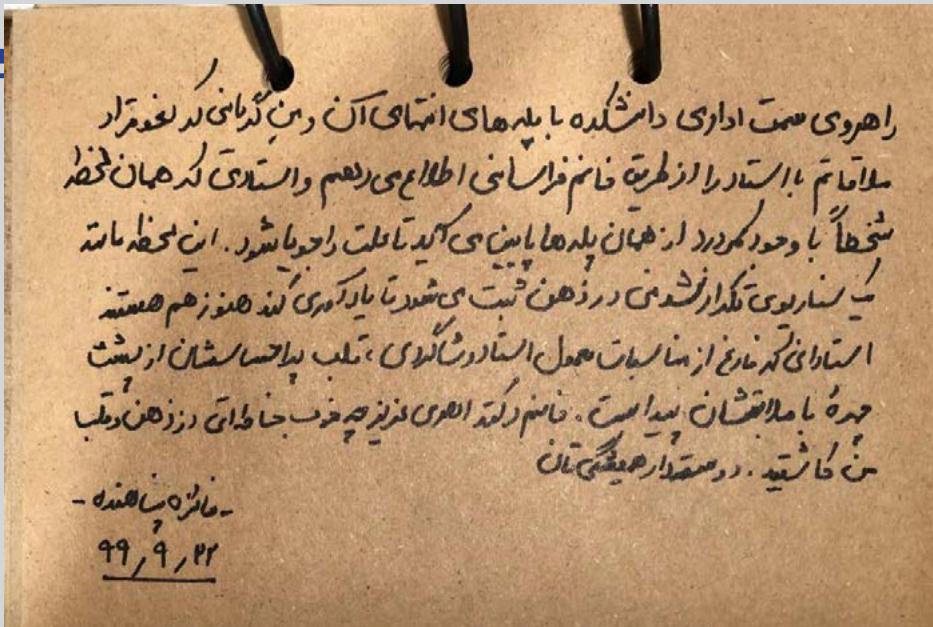
دیگر بزم است باید.

ب سپاس ب خاطره محظوظان

صفا

محمد ۲۱ آذرماه ۱۳۹۹





این شعر را چندی پیش برای اکد کتر اهری نظری به کارشاهان صفوی و مغاری اصفهان کند سرودم

چهارمک است روزی که رسیده من پیای
ز خدای ملک دانش به من گردای خامی
چه کده طلب بدارد به ساجدت از شاهان در
به ساق تم طلب حست ز عالیان کلامی
چورسیده نسلت جل بدر نور علم و دانش
ب شود خزان غلت به گلشی فمامی
ب نوشت ام کتابی به پر غلط ز غلت
نظری کند ز دانش به رسیده نیک نامی
ز غلط پر است لابهیده ام امیدم
به صلاح دیساند عالیان بر عوامی
به کتاب من پیشان برد دسکوت مانده
نظری کند براشان برسیده برتاتی
دکر انحصار ندان کشیده امیدواران
به عندهش می است داده تو را بود جامی
امیر محمد چکنیزی محمدی

جعفر بن میثم مهرماه سال ۹۷



اسد عزیزم سلام

میر در ندان هستم.

میر درست دام بینهان.

با آن بخند همیشگی آرامی بیش.

لطفند اطمینان بیش که انتها رمی لفت:

«ندان بیاس همه چیز درست می شود، این هم می (درد)».

سماویت زیبایی نژادی و سفی کوسنی هدایه با مهریانی
و لذتست هستید.

سما به ملب و مهم من ارزاد استید.

برای همه چیز از سما همچشم.

آرزوی کنم که همیشه ملکیان آرام درست و راهکار طیار باشد.

دوستان دارم، صلح زاد.

سادران

یاسمن بخت (یاسمن)



و پیش از سفر و مدت بودیم، در زمان / راه رانندگان سفر نمودیم
جیشیم در سمته لامان حشم برای ماهیت قوت تدبیر است:
حشر ابریشم بسته این در سمتی داشت علاوه بر آنها
و هر دوی از خانم پشم بر سعادت ایست. جمله صفاتی بدرجه
نشیمه دید. بسته که در زیر نشان داده اند تدبیر کروه از خبر نهاده
که نمود. دلخواهی خیشیم حشر لارویه نهشم بر زمین زدهان
نمیتواند از تصور اینه مد جاکی این دینا. بسته بی دری
نشسته بودیم. قوت تدبیر ایم. خشم از هر کسی غصه، برای
کسی بر سعادت از شما بوده باشد. سعادت حشم اطاف در در ملا
سعادت. سعادت باشید
زخم تو خدی
۱۳۹۹، ۰۷



خانم دکتر احمدی غزیم

سما مرا این من مجموعه ای از ^{۱۰} هفده کتاب
آن زد در این در خود داشته باشم. بالات
هم محترم این حا، از خود لذت گشته حا،
نکته سخنی حا و ^{۱۰} هم آموزش حواک علیه
و غیر علمی از سایر ممنوع.

برادرانی اخیر خوبان حجه داشتند شا
کیچی دارد! خلی دوستان دارم!

محسنی بازیار
۱۳۹۹، ۹، ۲۲

خانم دکتر احمدی غزیم و نلامی
به حبا اورد) حوت اسلامی شماریم سبی متنین و چیزها
نمیشن است اما هر را در قلم بیش پانده است
و منت دار رحات والطفاف بی درینها) سیسم دنای خود
عمری ارزانی کند، خوش بود.

میکم نور علی زاده

۹۹، ۹، ۲۲



حکایت در تراجمی عزیز

وقتی به شاهزادگان خوشبختی نداشتم از همه درم را بخواهید
ارسال خوازیم کرد. این آنکه بخوبیت باشد که اینها ناخواهد
شود و دستور برده باشد را بخواهد. من شاهزاده عینی، وقتی
خواهند. خدای دنیا مطلع نباشند. وقتی علمی را که شنیدند ندارند. خدای این
درینه را پس داشتند از آنکه اینها خواهند. خود بخواهند ساخت.

از اسری بدر مخری بعدها فوت. توهم و خطا بیان میگشت. بیرزی داشتند
از بدرین شنیدند که درم غیرموقوف. در حق این درم دشمن دارد و خواهد
درست. والشی درم بدل کرده است. درست. داشتند پس از آنکه
از بخشنده اینها درم. اندیاد کنم که از بخشنده اینها طرف داشتند
خدای خود را نداشند.

در دسترس داشتند
درم بخشنده ۳۹۹



کلیه

میرن را که اینم رساین است دانی / نه داشته ام / نه کسی ایست /
شون خام اعوک غیر این خود عجیب و دلسوزی را توأم داشته باشد.

رساین نو جایم همیشه الهم غمین بوده است.

پارم نه آنید هیچ وقت اور اوه حال سعادت از اوضاع رسیده باشم.

تلاره به حال آدر، علاقه مند به تسلیم د دلسوز در راهی

دانشگریش رسیده ام.

لاید بیکل نفرت دیم به اشیان غمیشه از محل شده.

بر حابی که خود را به کرکیش رساله ام به بن سعادت رسیده هم ناید

بی راستم، بادو سه لغند کام نار. آنها / به شرطیت به بوده اند

تفقی دانه هم نیم. دایعین و بریشتری شان را گشینیم

و غمیشه قدرشان سیلان هم.

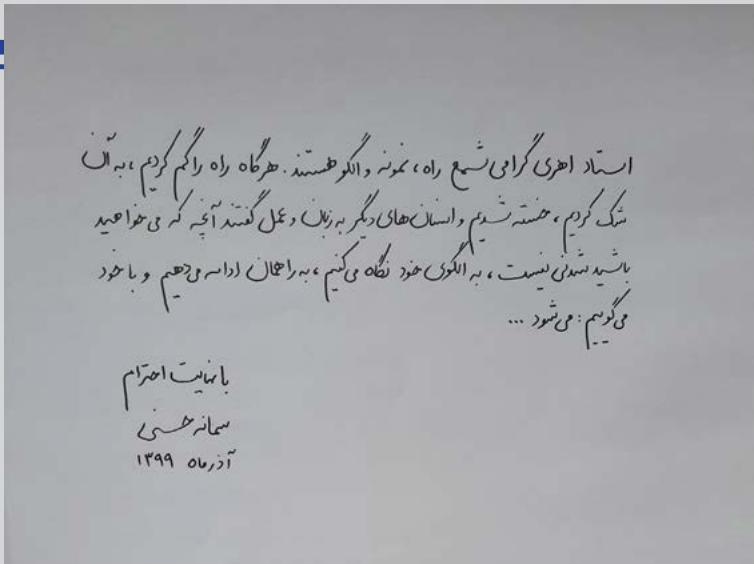
بر اشیان سلک نمودن خوش بخواهم و بیرون خواهم فرستد به پریشان

از اشیان بادیم.

نادرین نهیمه

۹۹، ۲۲





به فاکتورهای
۱۳۹۹/۹/۲۲
شانگر کوچک شما
دیکشن حیدری

اصناع الا خودتان بی دانسته همچد عوستانت داشت
اما لذت از محظای هایی همیشه بایام شورین است
شما در زدن من جمع افراط زیباد، اسکاری
حربی رستاخیز کردند اش سالار انس بغض
ی لند، پیاوی پنهان و تیغه، لخود همولا ره بار
محقی ها را تهای بی دلیل بی لشد، موخر معماری و
شہر سازی که ای رفع از ذهنی بیرون نزدیه است.
کمر و دلگزی ای که مثما به من بخشدید، کمالید در
من زندگی خواهد کرد.:) همچد عوستان داشت، با



• کارنامک زهرا اهری

۱. تحصیل

- دکتری شهرسازی، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، تهران

۲. افتخارات و جوایز

- دریافت لوح کتاب شایسته تقدير در نخستین دوره مسابقات «کتاب اثرگذار بر جریان فکری بازآفرینی شهری»، ۱۳۹۶
- برندۀ لوح برتر جایزه «معماری و شهرسازی دکتر منوچهر مزینی» برای کتاب مکتب اصفهان: زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، ۱۳۹۲
- برندۀ لوح تقدير از چهاردهمین جشنواره کتاب‌های آموزشی رشد برای کتاب مکتب اصفهان: زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، ۱۳۹۲
- برندۀ لوح تقدير از دومین مراسم کتاب طراحی سال برای کتاب مکتب اصفهان: زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، ۱۳۹۲
- برندۀ جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران، برای ترجمۀ کتاب مکان‌های عمومی، فضاهای شهری: ابعاد گوناگون طراحی شهری، ۱۳۸۹

۳. عضویت در مراکز علمی

- عضو کمیته اجرایی ایکوموس ایران، ۱۳۹۰-۱۳۹۸
- دبیر کمیته شهرها و روستاهای تاریخی، ایکوموس ایران ۱۳۹۵-۱۳۹۸
- محقق مدعو کمیته هنر و معماری، فرهنگستان علوم ، ۱۳۹۱ تاکنون.
- عضو کمیته فنی ۳ (کمیته تخصصی معماری، طراحی شهری و بافت‌های واجد ارزش) وزارت مسکن و شهرسازی ، ۱۳۹۴ تاکنون
- عضو (همکار مدعو) در شاخه معماری و هنر فرهنگستان علوم

۴. حوزه‌های علاقه

- تاریخ شهر ایران زمین
- تاریخ معماری ایران زمین
- مباحث نظری تاریخ شهر و معماری
- مباحث نظری شهر و معماری

۵. سمت‌های علمی و فرهنگی

- دانشیار دانشگاه شهید بهشتی
- عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی ۱۳۸۳ تاکنون.
- سرپرست مرکز مستندنگاری و مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸-۱۳۹۴
- عضو هیئت علمی وابسته دانشکده شهرسازی، پردیس هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۹-۱۳۹۱
- استادیار دانشگاه هنر، ۱۳۸۳-۱۳۸۱
- مدرس دانشگاه تهران- دانشکده هنرهای زیبا- گروه شهرسازی، ۱۳۷۸-۱۳۹۵
- مدیر گروه شهرسازی دانشگاه هنر، ۱۳۸۲-۱۳۸۳
- مدیر پژوهشی دانشگاه هنر، ۱۳۷۴-۱۳۷۷
- مربی دانشگاه هنر، ۱۳۷۴-۱۳۸۱
- مدیر طرح پژوهشی ، سازمان ملی زمین و مسکن . ۱۳۷۶-۱۳۷۴
- محقق و مدیر طرح پژوهشی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی ۱۳۷۴-۱۳۷۲
- محقق و مدیر طرح پژوهشی، مرکز مقابله با سوانح طبیعی . ۱۳۷۳-۱۳۷۰
- محقق و همکار طرح پژوهشی دانشکده محیط زیست دانشگاه تهران، ۱۳۷۱-۱۳۶۹
- محقق و مدیر طرح پژوهشی، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۹-۱۳۶۵

۶. نوشه‌های منتشرشده

(الف) مقاله (تألیف)

- «دروازه در شهرهای سده‌های نخست اسلامی ایران» (به اتفاق پریسا رحیم‌زاده)، در مطالعات معماری ایران، ش ۱۷ (بهار و تابستان ۱۳۹۹)، ص ۷۷-۹۶.
- «ارزیابی آسیب‌پذیری تأسیسات شهری در مقابل زلزله، نمونه مورد مطالعه: محله قدگون بروجرد» (به اتفاق علی حسینی، فرشیده امیدواری، علیرضا فلاحتی، شریف مطوف)، در مخاطرات محیط طبیعی، سال هشتم، شماره ۲۱ (پاییز ۱۳۹۸)، ص ۱۸۹-۲۰۸.
- «ساخت اصفهان نو: روایت‌ها و صورت‌های زندگی» در مطالعات شهر ایرانی - اسلامی، بهار ۱۳۹۶، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ۳۸-۲۷.
- «تاریخ کجا؟ فضای کی؟ تأملی در باب مفهوم حفاظت از بنای و بافت‌های تاریخی» در هفت شهر ۵۹-۶۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۶، ۱۵-۸.
- «از ذهنیت عامه تا نظاهر کالبدی: امام‌زاده سید اسماعیل، تهران قاجاری و رفع تعارضات اجتماعی» (به اتفاق زینب تمسکی)، در تحقیقات تاریخ اجتماعی، ش ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۹۵)، ص ۱۴۰-۱۶۳.
- «تأملی بر مفهوم ساختار و چگونگی شناسایی آن در شهر ایرانی پیش از دوران مدرن»، در فرهنگ معماری و شهرسازی اسلامی، ش ۲ (بهار و تابستان ۱۳۹۵)، ص ۴۵-۶۸.
- «تدوین چارچوبی برای اندازه‌گیری تاب‌آوری یک محله شهری در برابر زلزله، نمونه موردی: محله هرزه‌ویل، منجیل، گیلان» (به اتفاق اکبر زرگر و فاتیما رازقی)، در صفحه، دوره ۲۵، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ص ۸۹-۱۱۸.
- «شناسایی ساختار ثانویه شهر ایرانی در دوره قاجاریه»، در هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی، دوره ۲۰، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۴)، ص ۲۳-۳۴.
- «شهر، جشن، خاطره: تأملی در نسبت فضاهای و جشن‌های شهری در دوران صفویان و قاجاریان»، در هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی، شماره ۴۷ (پاییز ۱۳۹۰)، ص ۵-۱۶.
- «از فرو ریختن باروهای تا اندیشه شاهراه‌ها: پیشینه طرح‌های شهری و انگاره‌ها شهر تهران از ۱۳۰۹ تا ۱۳۴۵» (به اتفاق سید محسن حبیبی و رشید امامی)، در صفحه، دوره ۲۰، شماره ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۸۹)، ص ۸۵-۱۰۲.
- «زرف ساخت‌های طراحی شهری: مبانی شهرسازی مکتب اصفهان، تهران: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۸.
- «الله‌زار: عرصه نفرج، از باعث تا خیابان - شکل‌گیری خیابان به سبک اروپایی در دوره ناصرالدین‌شاه» (به اتفاق سید محسن حبیبی)، در هنرهای زیبا - معماری و شهرسازی، شماره ۳۴ (تابستان ۱۳۸۷)، ص ۵-۱۶.
- «خیابان چهارباغ اصفهان، مفهومی نواز فضای شهری»، در گلستان هنر، شماره ۵ (پاییز ۱۳۸۵)، ص ۴۸-۵۹.
- «زرف ساخت‌های طراحی شهر مبانی شهرسازی مکتب اصفهان». مجموعه مقالات معماری و شهرسازی گردهمایی مکتب اصفهان، ۱۳۸۵.
- «دو نهاد دینی: یک زبان، دو بیان (مقایسه معماری شهری مسجد و کلیسا در مکتب شهرسازی اصفهان)»، در گلستان هنر، شماره ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸۴)، ص ۳۷-۴۳.
- «کاربرد روش چارلز موریس در مطالعه نشانه‌های معماری شهری» مجموعه مقالات سومین هم‌اندیشی نشانه‌شناسی هنر، ۱۳۸۴.



- «بررسی تطبیقی دگرگونی جمعیت خانوار، سکونت و شهرگرایی ایران، فرانسه، رومانی» (به اتفاق سید محسن حبیبی)، در هنرهای زیبا- معماری و شهرسازی، شماره ۱۹ (پاییز ۱۳۸۳)، ص ۵-۱۶.
- «معنا در معماری غرب: رویکردی پدیدارشناسانه در بررسی تاریخ معماری»، در خیال، شماره ۱۰ (تابستان ۱۳۸۳)، ص ۱۴۴ تا ۱۵۳.
- «مکتب اصفهان در شهرسازی»، در کتاب ماه هنر، ش ۵۷ و ۵۸ (خرداد و تیر ۱۳۸۲)، ص ۸۳.
- «مکتب شهرسازی اصفهان، اصول سازماندهی فضایی- مکانی عناصر و فضاهای شهری»، در هنرنامه، ش ۱۹ (تابستان ۱۳۸۲)، ص ۹۷-۱۲۱.
- «مکتب اصفهان در شهرسازی»، در کتاب ماه هنر، ش ۴۵ و ۴۶ (خرداد و تیر ۱۳۸۱)، ص ۱۱۷.
- «مکتب شهرسازی اصفهان: اصول ترکیب فضایی - مکانی عناصر و فضاهای شهری»، کنگره بین المللی هنرهای اسلامی و صنایع دستی، ۱۳۸۱.
- «عالم مثال و بیان فضایی آن در مکتب شهرسازی اصفهان»، در مجموعه مقالات دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۸.
- «معماری شهری مسجد در مکتب اصفهان: دستور زبان و واژگان» (به اتفاق سید محسن حبیبی)، در صفحه، دوره ۸، شماره ۱ و ۲ (بهار و تابستان ۱۳۷۷)، ص ۲۲ تا ۳۷.
- «معماری شهری مسجد در مکتب اصفهان» (به اتفاق سید محسن حبیبی) در مجموعه مقالات همایش معماری مسجد: گذشته، حال، آینده. اصفهان: دانشگاه هنر، ۱۳۷۶.
- «مسکن اجتماعی، الگوهای مناسب و مقدور» (به اتفاق سید محسن حبیبی)، در مجموعه مقالات سومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۵.
- «کوی سیزده آبان، ارتقای سطح زندگی، ارتقای سطح سکونت»، در مجموعه مقالات سومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۵.
- «زبان طراحی شهری در شهرهای کهن - عناصر و قواعد ترکیب نماهای شهری اصفهان» (به اتفاق سید محسن حبیبی)، در مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، تهران: سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۴.
- «تحلیلی بر پژوهش‌های مسکن در ایران»، در مجموعه مقالات دومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن در ایران، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، ۱۳۷۴.
- «برخورد نظام‌گونه به مسئله کاهش خطر از طریق برنامه‌ریزی منطقه‌ای، تجربه منطقه گیلان و زنجان»، در مجموعه مقالات دومین کنفرانس بین المللی زلزله‌شناسی و مهندسی زلزله، تهران: ۱۳۷۴.
- «تجربیات سایر کشورها در زمینه تأمین مسکن اجتماعی - جنبه‌های قابل بررسی در شرایط ایران»، در مجموعه مقالات سومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۳.

- «اسلام شهر- یک مجموعه زیستی حاشیه‌ای یا یک مجموعه شهری در حال تولد» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی مسائل توسعه شهری و شهرهای جدید، اصفهان: وزارت مسکن و شهرسازی، مهر ۱۳۷۲.
- «برنامه‌ریزی برای کاهش خطر زلزله در مقیاس منطقه‌ای - نمونه دره طارم»، در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی پیشگیری خطر زلزله، تهران: مرکز مقابله با سوانح طبیعی، ۱۳۷۲.
- «مروری کوتاه بر تجربیات کشورهای دیگر در زمینه تأمین مسکن (قسمت آخر)»، در مسکن و محیط روستا، شماره ۵۳ (بهمن و اسفند ۱۳۷۲)، ص ۱۱-۸.
- «تجربیات کشورهای دیگر در زمینه تأمین مسکن (۳)»، در مسکن و محیط روستا، شماره ۵۲ (آذر و دی ۱۳۷۲)، ص ۱۱-۱۷.
- «مروری کوتاه بر تجربیات کشورهای دیگر در زمینه تأمین مسکن (۲)»، در مسکن و محیط روستا، شماره ۵۱ (مهر و آبان ۱۳۷۲)، ص ۱۸-۲۳.
- «حاشیه و مسکن در شهرک‌های حاشیه‌ای تهران»، در محیط‌شناسی، دوره ۱۶، شماره ۲۸ (شهریور و مهر ۱۳۶۹)، ص ۱۴-۲۳.
- «Analyzing the Spatial Patterns of Suburban Women's Everyday Life Case Study: Marlik Town in Tehran Metropolitan Area», in Iranian Cities. An emerging urban agenda at a time of drastic alterations: QU19#3. Quodlibet: 2020.
- "Negarestan square formation of an urban space for an invented tradition". In Reassessing Nineteenth-Century Art in Islamic Countries, 2017.
- «Community Resilience through Maintenance of Sense of Community Some Lessons from Disaster Affected Cities in Iran» (with F. Razaghi, S. Khaleghi). In U.S.-Iran Symposium on Resilient Cities, 2014.
- «The Role of Takyas in Urban Structure and Life of Tehran in Early Qajar Period», In Fifth biennial convention of the association for study of persianate societies, 2012.
- «Art: An Integrated Part of Built Environment: Case Study of Kashan Residential Quarters' Centers » (with Fatemeh Goldar). in the international of the arts in society, Vol.2010 ,4.
- «A Systemic Approach to Spatio_Locational Planning of Settlements to Mitigate Earthquake risk- A Case Study of Rostamabad» in 10th European Conference on Earthquake Engineering. 1995.

ب) مقاله (ترجمه)

- «بین القصرين، معبری میان دو قصر»، نزار الصیاد، در خیال، شماره ۲۳-۲۴ (پاییز، زمستان ۱۳۸۶).
- «روش‌های تاریخ‌نگاری هنر و سیر تحول آنها»، اریک فرنی. در خیال، شماره ۱۰ (تابستان ۱۳۸۳)، ص ۶۴-۸۹.
- «مشکلات برنامه‌ریزی در مسکن‌سازی دولتی بعد از جنگ جهانی دوم: بررسی مقایسه‌ای امریکا و اروپا» دالی، جرالد پی، در مسکن و محیط روستا، شماره ۴۷ (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲)، ص ۱۷-۲۲.

ج) جستار و مصاحبه و سخنرانی

- سخنرانی در نشست «آرای تهران پژوهی» به همت انجمن مفاخر معماری ایران. ۱۱ مهرماه ۱۳۹۷.
- سخنرانی: «حدائق سطح قابل سکونت در راهبرد عدالت محوری». دومین نشست معماری نامعماري، ارتقاء اسکان اقشار کم درآمد، ۱۶ آبان ماه ۱۳۹۶.
- سخنرانی: «ساختار ثانویه شهر ایرانی: مکان‌ها و خاطره جمعی». موسسه فرهنگی ایکوموس: گرامی‌داشت آیین‌های محرم، ۱۳ مهرماه ۱۳۹۵.
- سخنرانی: «رباطه فضاهای شهری و جشن‌ها» (بررسی مقاله «شهر، جشن، خاطره»). مؤسسه فرهنگی ایکوموس با همکاری مرکز هنرپژوهی نقش جهان: نسخت تخصصی نویاقته‌های معماری دوره اسلامی، ۲۶ مرداد ماه ۱۳۹۰.
- سخنرانی: «طرح جامع تهران (۱۳۴۷) تحقق انگاره‌ها بعد از چهل سال» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، نشست علمی تخصصی کمیته مطالعات رهابردی برنامه‌ریزی شهری و منطقه‌ای بررسی طرح‌های جامع قدیم و جدید شهر تهران، ۱۳۸۷.
- سخنرانی: «شهر و جشن». همایش بزرگداشت صدمین سال تأسیس بلدیه در ایران، ۱۳۸۷.
- سخنرانی در مراسم رونمایی کتاب معنا در معماری غرب. فرهنگستان هنر، ۲۲ آبان ماه ۱۳۸۶.
- سخنرانی: «مبانی فرهنگی شکل‌گیری اصفهان به عنوان پایتخت صفویه». انجمن جامعه‌شناسی ایران، گروه جامعه‌شناسی شهر: پایتخت‌های ایران، اردیبهشت ۱۳۸۶.
- مقدمه بر کتاب: نجفی، مهندم. میدان توپخانه دارالخلافة ناصری: ذهنیت ایرانی و ره‌آورد دیگری. تهران: روزنه، ۱۳۹۲.
- جستار: «تعامل فرهنگ و معماری» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، در معماری و فرهنگ، ش ۴۸. تابستان ۱۳۹۱.
- «کشورهای صنعتی، مشکل مسکن، راه‌های پیموده» در پیام امروز، ش ۳ (مهر و آبان ۱۳۷۳)، ص ۲۹-۳۰.
- «تجربه مسکن اجتماعی» در اطلاعات، ۱۶ مهر ۱۳۷۳، ص ۴.

د) کتاب (تألیف)

- میدان بهارستان: تجربه نووارگی در فضای شهری ایران (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۹۴.
- شرح جریان‌های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر با تأکید بر دوره زمانی ۱۳۵۷-۱۳۸۳ (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۹.
- مکتب اصفهان در شهرسازی: دستور زبان طراحی، شالوده شهری. تهران: سازمان چاپ و انتشارات: فرهنگستان هنر، ۱۳۸۵.
- مکتب اصفهان در شهرسازی، زبان طراحی شهری در شهرهای کهن (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات؛ سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، معاونت معرفی و آموزش، اداره کل آموزش، انتشارات و تولیدات فرهنگی، ۱۳۸۴.
- تحلیل و برنامه‌ریزی فضایی - مکانی سکونتگاه‌ها برای کاهش خطر زلزله (به اتفاق حسین بحرینی). تهران: بنیاد مسکن انقلاب اسلامی (با همکاری

- برنامه عمران سازمان ملل متعدد (UNDP) و مرکز اسکان بشر سازمان ملل (UNHCS)، ۱۳۸۲.
- مکتب اصفهان در شهرسازی (ژیانشناسی عناصر و فضاهای شهری، واژگان و قواعد دستوری). مشاور: سید محسن حبیبی. تهران: دانشگاه هنر، معاونت پژوهشی، ۱۳۸۰.
 - تجارب کشورهای مختلف در تامین مسکن (به اتفاق شهلا امینی جدید). تهران: سازمان ملی زمین و مسکن: بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
 - الگوی ساخت مسکن در شهرهای خوزستان (به اتفاق سیدمحسن حبیبی و شهلا امینی جدید). تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، - ۱۳۷۱.
 - مسکن حداقل (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). تهران: وزارت مسکن و شهرسازی، مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۷.

۵) کتاب (ترجمه)

- مکان‌های عمومی فضاهای شهری ابعاد گوناگون طراحی شهری. کارمنا، متیو و دیگران. (به اتفاق فربیبا قرائی، مهشید شکوهی، اسماعیل صالحی). تهران: دانشگاه هنر
- اجزای معماری. کریر، راب. (با همکاری مسعود مفاحر). تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مرکز، ۱۳۷۶.
- پنجره در طراحی و نگهداری ساختمان. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۷۱.
- سوانح، پیشگیری و امداد، مجموعه مقالات. (به اتفاق فرزانه فرجزاد، و دیگران). تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۹.
- استفاده طولانی از مسکن موقت پیش ساخته در زلزله‌های ایتالیا. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۹.
- گونه‌ها و استانداردهای طراحی شهری و مسکونی: مطالعه‌ای موردی در ایالت تاباسکو، مکزیک. آندراده، خورخه و آندرهآ مارتین. تهران: مرکز تحقیقات ساختمان و مسکن، ۱۳۶۶.

۶) گزارش‌های علمی

- «بررسی رسانله‌های دکتری معماری در دانشگاه‌های برتر جهان از حیث نوع تحقیق» (به اتفاق هادی ندیمی و دیگران)، شاخه معماری و هنر، گروه علوم مهندسی، فرهنگستان علوم، ۱۳۹۸.
- «شناسایی پیونددها و مکان‌های سازنده ساختار اصلی شهر تهران در دوره اول قاجار»، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- «تهران: بررسی تطبیقی توسعه شهری» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی)، دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا، ۱۳۸۸.
- مدخل «شهر/شهرسازی» دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائره المعارف اسلامی. تهران، ۱۳۸۷.
- «تجربه نووارگی (مدرنیته) ایرانی در خلق عرصه عمومی و فضای شهری» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- تهییه برنامه فوق لیسانس مطالعات معماری ایران (به اتفاق کامبیز حاجی‌قاسمی و دیگران). دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴.



- «ابعاد کیفی مسکن» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). سازمان ملی زمین و مسکن، ۱۳۸۳.
- «شرح نحله‌های معماری و شهرسازی ایران در دوره معاصر، معماری و شهرسازی معاصر ایران ۱۲۷۰-۱۳۸۲-۵.ش.» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی و دیگران). دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- «بررسی تطبیقی دگرگونی جمعیت، خانوار، سکونت و شهرگرایی» (به اتفاق سیدمحسن حبیبی). دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- «بخش مسکن بانک اطلاعاتی ملی ایران، بنیاد ایران شناسی» (به اتفاق اکبر زرگر و دیگران)، ۱۳۷۸.
- «الگوی مصرف مسکن» (به اتفاق سید محسن حبیبی و دیگران)، سازمان ملی زمین و مسکن، ۱۳۷۶.
- «توسعه روستایی و جایگاه مسکن در آن» (به اتفاق شهلا امینی جدید)، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
- «بررسی تجربیات سایر کشورها در زمینه عمران روستایی» (به اتفاق شهلا امینی جدید)، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، ۱۳۷۴.
- «دگرگونی روستاهای مجاور شهرهای بزرگ و نقش آنها در نظام اسکان کشور، مطالعه موردی اسلام شهر» (به اتفاق سید محسن حبیبی، ویکتوریا جمالی، سید حسین بحرینی)، دانشکده محیط زیست دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.

۷. تدریس

- دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، از ۱۳۸۶ تا کنون
- دوره کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، از ۱۳۸۶ تا کنون
- دوره کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، از ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۷

دروس

- تاریخ شهر در ایران، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- روش تحقیق در تاریخ معماری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- کارگاه تدوین پایان نامه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- درس ویژه، دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۶ تا کنون
- تدقیق پرسش های تحقیق و تعیین چارچوب نظری رساله، دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۶ تا کنون
- شناسایی و نمایه کردن منابع حوزه پژوهش رساله، دوره دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۶ تا کنون
- آشنایی با معماری معاصر، کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۷ تا کنون
- تاریخ معماری معاصر، کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۸۷ تا کنون



- تحقیق و گزارش نویسی، کارشناسی معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷
- آشنایی با بنای استان شناسی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- تاریخ تطبیقی معماری جهان اسلام، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- کارگاه ۲ (بازسازی شهر)، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- معماری معاصر، کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون
- معماری و اندیشه، کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه شهید بهشتی، از ۱۳۹۴ تا کنون

۸. پایان نامه و رساله

الف. راهنمایی

- احمدی، فاطمه. تأثیر قانون بلدیه بر فضاهای شهری تهران، ۱۳۰۹-۱۲۸۶ ش. کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- حسنی، هیلدا. میدان کهنه اصفهان قاجاری: بررسی نسبت فعالیت‌ها، رویدادها و آئین‌ها با فضای شهری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- پوراحمد، مهسا. محله تابع محله سنگچ: شکل‌گیری منظری شهری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- حاجیان، نیوشان. شناخت مفهوم گذر در تهران نیمة دوم دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- محمدی، زهره. تبیین نظم مجموعه بازار کرمان از دیدگاه مکتب موراتوری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- مصدق، زهرا. تغییر فضامندی خیابان لاله‌زار در سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- جباری، علیرضا. میدان بزرگ قزوین معروف به سعادت: مکان، شکل‌گیری و کالبد از آغاز تا دوره شاه عباس اول، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۸.
- تاج بخش فرید، عاطفه. شناسایی ساختار اصلی همدان در دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه



- شهید بهشتی، ۱۳۹۷. صادقی، زینب. نظام آب رسانی و ساختار شهر نیشابور از قرن هفتم تا سیزدهم هجری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- صالحی نجف‌آبادی، زهرا. شناخت ساختار شهر نجف‌آباد در دورهٔ قاجاریان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- صادقیان، مریم. بررسی ویژگی‌های آثار منسوب به معماران معمaran شیرازی در دورهٔ تیموریان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- نقشبندی، کامیار. بازشناسی مسجد و مدرسهٔ دارالاحسان سنتدج، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- بصیری، عادله. شناخت، معرفی و روایت کوی کارخانه قند فریمان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۶.
- سمانه محسنی، داستان ساختن خانه‌ای در اصفهان قاجاری بررسی داستان‌نویسی چون روش تحقیق در تاریخ معماری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- عابری زاهد، صحرا. فضاهای شهری تهران ناصری از منظر پدیدارشناسی ادراک با تاکید بر وجود غیر بصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- چنگیزی محمدی، امیر محمد. روند تغییرات شهری اصفهان در دورهٔ صفویه از آغاز دورهٔ شاه صفی تا پایان دورهٔ شاه عباس دوم، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- حسنی، رقیه. «تصویر فضایی» و جایگاه آن در تاریخ معماری در نزد زیکفریت گیدئون، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- میرزاابی، زهرا، صحرا. تلقی از معماری در ایران در آینهٔ نشریات معماری برهه اول دورهٔ پهلوی دوم، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- فلاح نجم‌آبادی، شیوا. خوانش میدان‌های شهری بین دورهٔ قاجار از منظر روابط نیروهای اجتماعی- سیاسی نمونه موردی: میدان‌های شاه، خان، امیرچقماق، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.
- رازقی، فاطیما. ویژگی‌های سکونتگاه‌های شهری تاب آور در برابر زلزله (نمونه موردی: محله هرزویل منجیل، محله چهار کوچه بهم). دکتری معماری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.

- خدادادی، ریحانه. چارچوب طراحی شهری محله چشمۀ باقرخان اصفهان با تکیه بر احیای زیرساخت‌های سبز، کارشناسی ارشد طراحی شهری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.
- منافی، اصغر. بازشناسی میدان توپخانه شیراز در دوره قاجاریان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- تمسکی، زینب. نقش امامزاده سید اسماعیل در شهر تهران دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۲.
- سودیان تهرانی، عماد. تحلیل نقش تکیه‌ها و ماهیت آنها در طهران دوره قاجار، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۲.
- فتحی، سمیرا. محله دولت ناصری : فرهنگ سکونت و فضای شهری در محله دولت ناصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- حسینی، علی. بررسی نقش بازسازی در کاهش آسیب‌پذیری کالبدی شهری: نمونه مورد مطاله بروجرد، محله قدгон. کارشناسی ارشد بازسازی پس از سانحه، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- عابد، شورش. نقش قدرت در معماری ناصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- جعفری‌پور، علیرضا. نمود مدنیزاسیون در دوره پهلوی اول از منظر خیابان کریمخان زند شیراز، کارشناسی ارشد تاریخ معماری و مرمت ابنيه و بافت‌ها، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- بهجت پناه، هدی. شهر تهران از منظر مراکز داد و ستد کتاب از ابتدای دوره قاجار تا ابتدای دوره پهلوی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۱.
- اسماعیل زاده، داود. خانه در جهان شیرازیان، جست و جوی نسبت بین خانه و فرهنگ سکونت در شیراز از دوره قاجار، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- اسلامیه، مهدیه. قنات و شهر یزد: تحلیل نقش قنات وقف آباد در چرخه‌ی حیات و شکل شهری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- زهدی پور، ابوالفضل. قلعه خوی: دارالصفایی در کرانه شناخت عناصر و فضاهای اصلی شهر خوی از زمان ساخت قلعه تا انقلاب مشروطه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- پارسا، سروناز. معماری و طبیعت از نگاه ایرانی (بررسی حضور عناصر طبیعت در معماری آیینی دوره ساسانی)، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.

- نظری، فاطمه. روایتی از شهر زنجان: جستجوی مهم‌ترین تحولات در ساختار اصلی شهر در دوران و پهلوی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- نوعی‌زاده، مریم. آهنگ یک قلعه: بازخوانی معماری قلعه مورچه خورت بر مبنای شیوه سکونت و زندگی ساکنان قدیم آن، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- رازقی، فاتیما. طراحی شهری ایمن در برابر زلزله : نمونه موردی : بازسازی یکی از محلات شهر منجیل، کارشناسی ارشد معماری، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- شیاسی، ایمان. حریم و محرومیت در خانه‌های محلات تاریخی اصفهان تحقیق در نظم و مراتب حریم در خانه‌های محله‌های جوباره و گلهار اصفهان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- فیروز، مرضیه. زندگی در باغ‌های سلطنتی ناصرالدین شاه در تهران، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.
- ناصری بروجنی، داوود. دولت خانه صفوی در اصفهان : بازنمایی دولت خانه صفوی بر اساس متون و استناد دوره پایتختی اصفهان، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸.
- نجفی، مهندم. تحلیل و بازناسی میدان توپخانه تهران در دوره ناصری، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۸.
- شهامت نژاد، علیرضا. شناخت خانه‌های قاجاری اصفهان و تحلیل روند تغییرات آنها، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۷.

ب. مشاوره

- خسروی، پریسا. مجموعه امام‌زاده اسماعیل اصفهان: مرور انتقادی پژوهش ماکسیم سیرو. کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۹.
- پناهنه‌د، فائزه. روایت سرآغاز معماری تئاتر در ایران(بررسی مکان‌های اولیه تئاتر در تهران)، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۷.
- مشقیان، زهرا. پرسش از شهر در متون سده هشتم، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۵.
- توکلی، ناز‌آفرین. تعامل رویدادهای مشروطه و تحولات فضایی تهران، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه



- شهید بهشتی، ۱۳۹۵. بازیار، مرضیه، مرتضی. بازشناسی مجموعه شاه چراغ (ع) به متابه فضای شهری در دوره قاجاریه، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۴.
- نخعی، حسین. بازشناسی روند شکل گیری و تحول مسجد جامع ورامین، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- رحیم زاده، پریسا. بررسی دروازه در شهرهای قرون اولیه اسلامی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- اصغریان جدی، مرتضی. بازشناسی معماری قلعه رودخان با تکیه بر طرح استقرار از منظر تدبیر پدافند غیر عامل، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۳.
- چیت سازیان، زهرا. شهر دیدار باز خوانی کاشان از منظر آینین زیارت، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- محمودیان، صفا. داستان مادی فدن: بررسی زندگی و معماری و شهر در کنار جوی در اصفهان دوره صفوی، کارشناسی ارشد مطالعات معماری ایران، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۹۰.
- فیاضی، محمود، مرتضی. بازسازی با استفاده از روش خانه سازی هسته ای پس از سوانح (نمونه مطالعاتی : روستاهای محدوده روستاهای توکابن تا بر سر واقع در شهرستان رودبار - استان گیلان)، کارشناسی ارشد بازسازی پس از سوانح، دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۹.





آسمانه: در تاریخ و تئوری معماری و هنر

<https://t.me/asmaaneh>

<http://asmaaneh.com/>